

دولت‌های شیعه

در

طول تاریخ



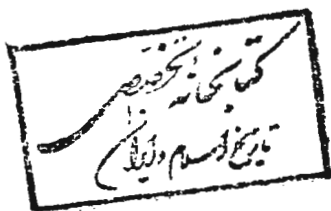
انتشارات



استاد محمد جواد مغنیه

ترجمه:

محمد بحرینی کاشمیری



پیشگفتار مترجم

ناگهان ، فوری درخشید ،

و دستی از آستین عدالت بیرون شد

دوران فترت بود . دستورات رهبران الهی و راهنمایان توحید ، بدست فراموشی زمان ، سپرده شده بود ، و از آن ، اثری دیده نمیشد . زمامداران گمراه ، مردم را از راه راست ، منحرف ساخته و به کج روی میکشاندند . توده بی‌دانش ، گوسفندوار ، کورکورانه ، بدنبال مطامع آنان ، میرفتند ؛ و در آتش نادانی ، فقر ، محرومیت ، فساد اخلاق ، میسوختند ؛ یا به تعبیر - قرآن - : در لب پرتگاه درهٔ پر آتشی ، قرار داشتند ، که هر آن ترس آن میرفت ، که در آن دره سقوط کنند ، و طعمهٔ شعله های سوزان آن ، شوند . بویژه ، مردم صحرای سوزان حجاز . که بهرهٔ کمتری از تمدن آنروز ، داشتند ؛ قانون جنگل و بیابان بر آنها

حکومت میکرد؛ آشوب، کشتار، چپاول، یغماگری روش عادی و روزانه آنها را تشکیل میداد.

در این هنگام بود که معجزه‌های رخ داد. معجزه‌ای، که مسیر انسانیت را نشان داد؛ معجزه‌ای که روش و سیر تاریخ را دگرگون ساخت.

يك حادثه تاریخی، بوقوع پیوست - که چون بمبی در دنیا صدا کرد. يك سروصدای شورانگیزی، در جهان پدیدار گشت که مقدمه يك انقلاب اساسی و جهش همه‌گانی بسوی تکامل و تمدن بود: در آن صحرای ظلمانی و در آن دنیای تاریک ناگهان، نوری درخشید که پرتو آن صحنه گیتی را فراگرفت. دستی از آستین عدالت بدرآمد که مافوق دستهای مردم آنروز، و جهان آینده بود. دستی، توانا، نیرومند، که به مبدأ اعلی پیوسته بود.

آئین جهان‌داریسی آورد، که نظام سیاسی و اجتماعی آن، کامل‌ترین نظام‌های مترقی بود، که اندیشه هیچ‌انسانی، بدان راه نیافته بود، و نخواهد یافت.

تمام رژیم‌های کهنه و فرسوده ضدانسانی را غیرقانونی اعلام کرد: آن دست، دست خدا بود، که از آستین محمد(ص) بیرون شد. «محمدص» پیامبری بود برحق، رهبری بود دلسوز، فرمانروایی دادگر، پیشوایی روحانی، فرماندهی شایسته، سربازی دلیر، آموزگاری پرکار، شهبواری با نشاط، و مردی بود الهی؛ که در محیط فاسد آنروز، بزرگ گشته: رنج‌ها دیده، تلخ‌ها چشیده، ستم‌ها کشیده محرومیت‌ها مشاهده کرده است. به جزئیات زندگی آلوده و فاسد و روش‌های درنده‌گی و حیوانی اجتماع کاملاً واقف بود.

وی، برخلاف رهبران سیاسی بود - که در چهارچوبه قوانینی خشک نشوونما نموده، نحوه‌ای تربیت‌میشده‌اند، که از برخورد باطبقات

پائین اجتماع ، ممنوع و محروم بودند . روی این زمینه گرفتاریها و نابسامانی‌های اجتماعی را نمیتوانستند بطور واقع بینی درك نمایند ، چون اجتماعی که آنان در آن بزرگ شده بودند غیر از اجتماعی بود که توده مردم در آن بسر میبردند: آنان ، درد ورنجی نکشیده ، بیدادگری و ناراحتی را تحمل نموده ، تلخی گرسنه گی و بیچاره گی را نچشیده بودند . فقط شنیده بودند اما : « شنیدن کی بود مانند دیدن » لکن محمد (ص) زندگیش را در میان همان مردم گذرانید : همه جا را دید ، با همه گونه افراد تماس داشت ، رنجها و سختی‌ها را تحمل کرد و همه جور زندگی را از نزدیک دیده و خود در آن شریک بود اما او برخلاف مردم معاشرش بود .

او بدیده دیگری بآن اجتماع مینگریست . وی ، اندیشه دیگری در سر داشت ، با دقت کامل اوضاع را بررسی میکرد ، و از آن ، نابسامانیها رنج بسیاری میکشید . او میندیشید ، که آیا روزی خواهد شد ، که وی نیروئی بهمرساند ، که به بدبختیها خاتمه دهد ؟ آیا هنگامی فرامیرسد که قانون خرد و انسانی بر جامعه حکومت کند ، این هرج و مرج و فساد ریشه کن شود و اجتماعی نو پدید آید ، که در آن پرچم خداشناسی ، دادگری ، تساوی حقوق ، آرامش ، برادری ، نوع دوستی ، امانت ، راستی ، درستی ، وفا ، صمیمیت ، پاکی دلسوزی ، وظیفه شناسی ، دانش ، بینش ، پرهیزکاری ، اخلاق نیکو ، و ، و ، و ، به اهتزاز در آید ؟ اجتماعی که در آن بت پرستی ، انسان پرستی ، ستم ، تجاوز به حقوق ، نژاد پرستی ، جنگ ، زدو خورد ، تشویق برادر کشی ، رفاهیت و آسایش طبقه ویژه ، و محرومیت دیگران ، خیانت ، یغماگری ، دروغ ، نادرستی ، بی وفائی ، نیرنگ ، دغل بازی ، ناپاکی ، بی بندوباری ، در اندیشه خود بودن ، شانه از زیر بار مسؤولیت تهی کردن ، نادانی ،

لابالاییگری، خشونت و صدها مفسد دیگر در میانه مردم آن نباشد؟
 دیری نپائید، که آن اندیشه‌ها، بحقیقت پیوست. و با فرمان
 «قم فاندر» بپاخاست و پرچم توحید، و مبارزه با فساد را بدست گرفت.
 او خوب میدانست که دردها چیست. درمان آن چه میباشد. او در دل
 اجتماع چهل سال از عمر خود را سپری ساخت میدانست از کجا باید
 شروع کند، و دستورات الهی را چگونه پیاده کند.
 پیامبر عالیقدر اسلام، دعوت خود را، آشکار؛ و پیکار خویش را
 آغاز کرد.

فعالیتش بیست و سه سال طول کشید. در آن پیکار مقدسیکه در
 پیش گرفته بود، نقش شگفت‌انگیزی، ایفا کرد. در راه هدف و
 تربیت جامعه همه نیروی خود را بکار انداخت. خواب و آسایش نداشت،
 فشار طاقت فرسایی، بجان خرید. و لحظه‌ای نیاسود. در برابر دشواری‌ها،
 و روی دادهای توان فرسا، ایستادگی و مقاومت بی‌مانندی از خود نشان
 داد، و بطور فشرده همه چیز خود را فدا کرد، تا به هدف عالی و انسانیش
 رسید. و در همه این موارد و موقف‌ها، یگانه مرد دوران که از کودکی
 در دامنش تربیت و پرورش یافت با وی بود.

او علی بن ابیطالب پسر عم و جانشین حقیقی وی بود.

او پروانه وار گرد شمع وجود پیامبر می‌چرخید و سایه صفت، دنبال او
 رهبر بزرگوار اسلام بود.

پیامبر، در این بیست و سه سال چه کرد، چه گفت، چه آورد؟
 نیازمندیم، بمطالعه دقیق قرآن باضافه یکدوره تاریخ کامل اسلام
 تا بدانیم، محمد (ص) که بود، و چه جنبش و نهضتی، پدید آورد، چه برنامه‌ها
 و نظامی، از خود، به یادگار، گذاشت - که متأسفانه قدر آنرا ندانستند.
 روی بهر مکتبی هم که آوردند، جز زیانکاری و درد روی درد،

نتیجه‌ای نگرفته و چیزی نیندوختند. بهر حال برنامه روحانی، و انسانی و روش خود را پیاده کرده بسرای جاویدان شتافت .

اما ، اما ، آوخ ، افسوس ، و هزاران افسوس ، که برخی از یاران منافق ، آزمند ، جاه طلبش ، که منتظر فرصت و درگذشت او بودند ؛ دست به ارتکاب بزه ، و جنایت و گناه نابخشودنی ، زدند ؛ که روان پاک و پیرا آزرده ، لطمه و لرزه بر اندام انسانیت وارد ساختند. علیه جانشین پیامبر ، که به امر خدا به این پست بسیار حساس ، و مهم گمارده شده بود ، دست به کودتا زدند ! چه کودتائی ، که کمر اسلام ، و جهانیان ، شکست و اجتماع انسانها ، از فیوضات الهی ، محروم ، گشتند .

حکومت کودتا ، به این اکتفا ننمود . نقشه خائنانه دیگر کشید ، زمینه‌ای پیش آورد ، که برای همیشه کسانی که خانه زاد وحی ، و نگهبانان واقعی دین بودند ، از زعامت ، و پیشوائی مسلمانان بر کنار باشند .

علاوه بر آن ، در هیئت دولت اسلامی و کادر رهبری آن ، افرادی را منصب داد ، که ضدیت آنان ، با اسلام ، و مسلمین برملا و روشن بود و آنان هم ، از فرصتیکه ، در سایه حکومت کودتا ، برایشان فراهم شد ، بهره خود را گرفتند . و دست به انتقام خونینی زدند. خوی نژاد پرستی و بادیه نشینی ، بکار افتاد. به یاد کشتگان بدر و سایر جنگها که با پیامبر ، داشتند (و در آن گیرودار خویشان خود را ازدست داده بودند) افتادند ، کردند آنچه خامه از شرحش ناتوانست ، پس از آنکه ، از ریشه کن ساختن اساس اسلام ، نتیجه صد درصد نتوانستند ، بگیرند ؛ به این ، اندیشه ، افتادند ، که ، دودمان علوی و یاران شناخته شده آنان که حامیان و نگهبان ، حقیقی اسلامند باید نابود شوند ، بخشنامه‌ها ، صادر شد ، که هیچکس حق ندارد ، نام امیرالمؤمنین علی را به نیکی

ببرد. هرکس از این قانون، تجاوز میکرد، سروکارش، با چوبه دار بود، و برج عذر، و مرگ صبر، یا زندانهای تاریک، یا محرومیت، از تمام شئون سیاسی، و اجتماعی بود. در عوض، خونخوارانی، دیوسرشت‌همانند زیاد و فرزندش، عمروعاص، و مانندش، مسرف‌بن عقبه، حجاج و برادرش، فرمانروایان بخش‌های مهمی، از سرزمین‌های اسلامی شدند!!! تا در جامعهٔ مسلمین، به دادگری پردازند!!! دادگری آنها سربریدن، زنده‌بگور ساختن، زندان‌بدون سرپوش، خراب کردن زندانرا، بسمحکومین - به نظر آنها - خراب کردن، شکنجه دادن یاران - امیرالمؤمنین علی بود.

اما با این همه کوشش، به اهداف جنایت‌کارانهٔ اصلی خود نرسیدند.

« بر رخ حق، نتوان، پردهٔ باطل پوشید »

« که تجلی حقیقت، همه‌جا، جلوه‌گر است »

« نه بقا کرد، ستمگر، نه، بجا ماند ستم »

« ظالم، از دست شد و، پایهٔ مظلوم بجاست »

آری، با آن همه فشار، توان‌فرسا به‌دودمان علوی، و یاران ثابت قدم و مردان آهنین، بازهم دیری نپائید، که پرچم دولت‌های شیعه، و طرفداران امیرالمؤمنین علیه‌السلام، در اقطار کشورهای اسلامی، به اهتزاز درآمد.

اینک، فشردهٔ سرگذشت آن دولت‌ها را، در این کتاب مطالعه می‌فرمائید، نویسنده و گردآورندهٔ آن دانشمند بزرگوار محمد جواد مغنیه است، وی اهل لبنان، و از نویسندگان نامی و برجستهٔ شیعه، بشمار می‌آید، چرا این کتابرا، ترجمه کردم - انگیزهٔ من، بر ترجمه این کتاب [ودو کتاب دیگر] از زبان تازی - به پارسی، نخست باین جهت

بود: مترجمین محترم، و دانشمند کتابهای مذهبی، نوعاً، کتب نویسندگان معروف غیرشیعه را از واژه تازی، و غیره به واژه پارسی ترجمه میکنند شاید یکجهتش معروفیت آنها میباشد، که نوشته‌هاشان خربدار و خواننده بیشتری دارد.

اما دیگر باین نکته توجه کمتری فرموده‌اند، که اکثر آنان دارای اغراض و اندیشه‌های مسمومی، نیز، هستند؛ که حقایق را نادیده میگیرند، برای خوش آیند خوانندگان، یا مقاصد دیگر، از واقعیات، چشم می‌پوشند، حق را باطل، و باطل را حق جلوه میدهند؛ حقایق را وارونه، میسازند بویژه، در باره خاندان رسالت، و مذهب اهل-البیت، قضاوت‌های نادرست، دارند بلکه، سمپاشی هم میکنند؛ تا به آنجا که بعضی از این نویسندگان مزدور، بی‌انصافی را به این حد رسانده‌اند که نسبت‌های ناروایی، به‌خاندان وحی میدهند. یکی امام مجتبی را از طرفداران پروپا قرص، وجدی عثمان، می‌شمارد.

هنگام صلح بامعاویه، از قول امام مجتبی به امام حسین، مینویسد: اگر سکوت نکنی تورا در غل و زنجیر میکنم، اضافه میکند: حسن- علیه السلام- روزی درست وضو نمیساخت- پدرش گفت- نیکو وضو بگیر- گفت آنانکه وضوی نیکو ساختند تو کشتی!!! دیگری، کتابی، درباره سکینه دختر سیدالشهداء علیه السلام مینویسد، و او را اهل غنا و طرب معرفی میکنند. بی‌حیائی را به آنجا میرساند که مینویسد بزرگ خوانندگان و نوازندگانرا احضار میکند، نخست کتک میزند- سپس وقتیکه میگوید توبه کرده‌ام دیگر نوازنده‌گی را ترك گویم- اینطور به حضرت سکینه تهمت میزند: اگر نخوانی از دین جدم برمیگردم!! باکمال تأسف و شگفتی عرض کنم، این کتابها ترجمه هم شده است. یکی دیگر از همین نویسندگان، بی‌شرم، در تفسیر خود،

نسبت عجیبی به حضرت امیر می‌دهد - که خامه یارای نوشتن آن ندارد ، درباره آنکس که فرمود - اگر يك قطره شراب در چاهی افتد ، چاه پر شود آنجا گلدسته مسجد گردد ، در آن گلدسته اذان ، نمی‌گویم . یادر آبی افتد گوسفندی از آن بیاشامد ، بجمع گوسفندان دیگر پیوندد ، از گوشت گوسفندان آن گله نخوادم خورد . در عوض آیاتیکه مربوط به غدیر خم ، و جانفشانی امیر المؤمنین است یا به عکس تلقی کرده و یا سکوت ، نموده است . اتفاقاً ، آثار او بیشتر از آثار دیگران مورد عنایت مترجمین محترم واقع شده است . و موجب شهرت وی در میانه عامه مردم شده اند - حتی با اینکه از اولاد پیامبر نیست ، او را به لقب سید ، ملقب ساخته ، و شناسانده اند - با اینکه این لقب از اختصاصات منتسبین به حضرت زهرا ، و امیر المؤمنین است . بهمین منوال ، که اگر بخواهم شرح دهم این نویسندگان و کج روی و غرض ورزی آنانرا نیازمند به نوشتن کتابهایی خواهیم بود . عقیده من این بوده ، وهست ، که ترجمه نوشته‌های این نویسندگان محیط را آماده پذیرش اندیشه‌های مسموم آنان میکند ، گروهی گمنام ، و ماجراجو ، و فرصت طلب ، که دارای عقده‌های روانی و محرومیت هستند ، از آب گل آلود ماهی ، میگیرند و گروهی راکه ، دارای اطلاعاتی ، اندک ، از امور دینی و مذهبی هستند گمراه میکنند ، و از نوشته همین نویسندگان مفسد ، دست آویز جمعی قرار گرفته است که بنام دین و مذهب ، اسلام شناسی ، روشن بینی ، تحقیق درباره ولایت ، مبارزه با خرافات ، بررسی دعای ندبه ، و... می‌خواهند با اعتقادات مردم شیعه ، بازی کنند ، بنام دین از پشت به خاندان رسالت خنجر میزنند ، به گمان خود ، میتوانند نور الهی را خاموش سازند یا از دوستی ، و اعتقاد ملت ایران ، نسبت ، به پیشوایان برحق ، بکاهند . و یا اقلابرای رهبران غاصب در دل مردم جائی پیدا کنند! زهی ، خیال باطل!

و اینان، غافلند، از آنکه، امویها، عباسیها، صلاح‌الدین ایوبیها، عثمانیها، و هابیها، و صدها امثال آنان، نتوانستند در مأموریت جنایت‌آمیز خود، پیشرفت نمایند، بلکه هر چه بیشتر کوشیدند انوار حقیقت تجلیاتش بیشتر گشت.

و مکتب‌هایی مانند مکتب: شیخ طوسی‌ها، شیخ مفیدها، علامه‌ها، مجلسی‌ها، عقاب‌ها، اعیان‌الشیعه‌ها، الذریعه‌ها، شبهای پیشاورها، بوجود آمد، که پرده از راز، و جنایات تاریخ برداشت، حقیقت را به، حق بین‌ها نمایاند.

بنابر این حماسه سرائی عقادها و یاوه‌گوییهای طه و امین‌ها نمیتواند، حقایق را پایمال سازد، و برای همیشه، چهره حقیقت پوشیده نخواهد ماند. این نویسندگان متعصب و یامزدور قصدی جز بهره‌گیری فردی ندارند و هدف دیگرشان، این است که از راه اسلام و نوشتن پاره‌ای از تعالیم آن، روی جنایات، و حق‌کشی‌های رهبران غاصب‌گذشته روپوشی بکنند و آنانرا، بنام خدمت‌گذاران دین، به افراد ناآگاه معرفی نمایند، در صورتیکه اگر کسی مختصر ارتباطی با کتب تاریخی داشته باشد، بخوبی میفهمد، ضربت‌هایی که آنان در دوران زمامداری خود، بر پیکر اسلام زدند، غیر قابل التیام و جبران است. در واقع، آنان بودند، که اجتماع انسانیرا، از رهبری قرآن و عترت محروم ساختند. آنها بودند که بنی‌امیه را روی کار، آوردند. آنها بودند که در دولت اسلامی، برای نخستین مرتبه از بدو تأسیس آن بدست پیامبر بنای ستم را پایه‌گذاری کردند، که تا کنون بجامانده است. آنان بودند، که اختلاف ریشه‌دار، و شکاف عمیقی، در بین مسلمین، ایجاد کردند. آنان بودند، که زیربنای فرمانروائی معاویه را، بنامودند، و مسلمانان را، بجان یک‌دیگر انداختند، و یگانگی و هم‌آهنگی را به‌جدائی، و

تفرقه تبدیل کردند ، در نتیجه آن‌همه خون‌ها ریخته شد ، و جوانانیکه ، باید از نیروی آنها به نفع اسلام بهره‌گیری بشود ، در راه دیگری نیروی خود را هدر دادند ، و سرانجام پیکر بی‌روح آنان ، باصدها ، آرزوئی که در دل داشتند ، زیر خروارها خاک ، مدفون شد ، جوابگوی این خون‌هاییکه ریخته شد کیست ؟

مگر ، حکومت را ، بدست معاویه سپردن ، با خدمت به دین ، با هیچ منطق و خردی سازش دارد ؟ ! ! مگر کشورگشائی به منظور توسعه‌طلبی ، خدمت ، به اسلام است . ؟

حکومت را در دست گروهی مخصوص ، و نژادی معین سپردن با کدام قانون اسلام تطبیق ، میکند ؟ قرشی و غیر قرشی ، عرب و عجم ، ارباب ، و موالی ، و عدم تساوی حقوق ، بین آنان ، مگر از بدعت‌های همین خدمتگذاران به اسلام !! نیست ؟ امتیاز نژادی را که اسلام لغو کرد ، مجدداً ، برقرار نمودند ؟ آیا همین - پیشوایان گمراه ، بین مسلمان عرب ، و ایرانی- فرق نمیگذاشتند ؟ ..

کشندهٔ مالک بن نویره را - که در همان شب که او را کشت ، با همسرش ، نیز همبستر شد - ، از اجرای قانون عدالت دربارهٔ او جلوگیری کرده مانع نشدند ؟ قاتل هر زمان - شاهزادهٔ ایرانی - چرا ، اعدام نشد ؟ .. میلیونها دینار ، در دست ، گروهی معدود که در پست‌های حساس دولتی قرار ، داشتند ، با بودن فقرا و بیچارگان در همسایگی آنان آیا روح اسلام را آزرده نمیسازد ؟ این خلاف قانون‌ها در چه عصری بود ؟ . آیا باز هم ، میشود اینها را خدمتگذاران به اسلام نامید ؟

قبر یگانه یادگار پیامبر ، کجا است ؟ چرا باید نماند ؟

چرا شبانه - وبدون گزارش به هیئت دولت ؛ و پیشوای مسلمین !!

بخاک سپرده شد ؟

چرا نباید به تشییع جنازه بانوی بانوان ، کادر رهبری اسلامی حاضر شوند ؟

چرا علی بن ابیطالب ، خود را از سیاست کنار بکشد ؟ یا برای چه او را از دخالت در شؤون مسلمین بر کنار نمایند ؟ با اینکه گمان نمیکنم ، انسان خردمند با وجدانی پیدا شود که دیگری را از علی داناتر و با فضیلت تر بداند ! این پرسش ها و هزاران نمونه دیگر آیا پاسخ منطقی و درست دارد ؟ آیا همین جهان گشایان با اصطلاح خدمتگذاران به اسلام ، نبودند که سبب گشتند ، زمامداران بی بند و بارتری از خود روی کار بیایند ، که به مسجد با حالت مستی بروند و یا رقاصه های خود را ، بجای خویش ، به امامت وادارند و یا قرآن را تیرباران کنند ، یا حوض شراب داشته باشند یا خانه خدا را ویران کنند و فرزندان پیامبر خدا را بکشند !! نماز جمعه را - چهارشنبه بخوانند ! کسی نباشد - اعتراض نماید . دستگاه رهبر اسلامی - با شراب ، قمار ، سازرقص ، و پایکوبی هنرمندان عربان ، در حضور خلفای اسلامی !! کجا بایکدیگر سازش دارد ؟! اگر گروهی بخواهند تز ، طرفداری آنانرا بنویسند ، با این فجایع ننگین ، میشود آنانرا افراد بی طرف ، و بدون غرض ، و مرض نامید ؟ و اگر کسانی پیدا شوند - بنام دین و - هم آهنگی - بخواهند ، محبت اینها را ، در دل مردم ساده لوح جادهند ، میشود به آنان نزدیک شد ؟ در صورتیکه خود میدانند که دارند براه غلط میروند - و طرفداری از باطل میکنند حق کشی را پیشه خود ساخته اند ، خود میدانند در مهد ولایت و سرزمین امیرالمؤمنین ، چه نقشه های جنایت کارانه میکشند . تیشه را برداشته بخيال خود ، میتوانند این بنای بااساس را ویران سازند و روح و هابیت را در ایران زنده کنند . باید گفت :

«ای مکس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست

عرض خود میبری و زحمت ما میداری»

حق را باطل - یا باطل را حق جلوه دادن، گناهی است بزرگ.

و برای چند روزی ممکن است جولانی داشته باشد اما سرانجام آن نابودی است.

این حقیقتی است که، بانوی شجاع، و قهرمان، نینوی، یا به تعبیر ترجمه (کتاب) «بنت الشاطی»: شیرزن کربلا - بظاهر شکست خورده - در برابر یزید، جنایت کار - بظاهر فاتح - بزبان آورد فکد کیدک، واسع سعیک - تا آخر.

نقل بمعنی، ومضمون فرمایش حضرت زینب:

یزید! هر نیرنگ داری، به کاربر، هر کوششی، میتوانی بنمای

اما، بدان، سرانجام، ما پیروزیم، تو شکست خورده، تو کوچکتری از اینکه - بتوانی نام مارا از خاطره ها و دلهای پاک، ببری، زیرا:

ما بحق پیوسته ایم، حق، همیشه، همه جا، پیروز است انجام هر باطلی نابودی است، دولت جاویدی از آن حق، و پیروان حقیقت است.

باطل چند روزی جولانی دارد، و بس.

عقیده نگارنده، این بوده، و هست، که بجای نوشته های، این گونه، نویسندگان شناخته شده و مغرض کتاب های نویسندگان شیعه را ترجمه کنند.

این روش سه فائده دارد:

۱ - تشویق از نویسندگان شیعه که همین تشویق، سبب میشود، نویسندگان دقت بیشتری نمایند، زحمت و رنج زیادتری در این راه بر خود هموار سازند.

در نتیجه ، افرادی پخته ، ورزیده ، سازنده مطالب و سخن در بین نویسندگان شیعه بوجود می آید، و آن کمبودی، که مترجمین محترم، و دیگران حس می کنند، شاید این سبب پناه آوردن به کتابهای دیگران باشد. و اگر مترجمین بزرگوار ، منطقشان ، این باشد که ما نوشته های مفید و خوب آنانرا ترجمه میکنیم ، و کتابهای آنها را ، که از نظر اعتقادی ، درست نیست ، ترجمه نمیکنیم ؛ پاسخ آنان این است : کتاب نویس مانند داروفروش است که اگر مختصر دوائی تقلبی ، و یا مسموم در بین داروهای خود ، داشته باشد ، ولو اینکه بخش مهم داروخانه اش ، دارای داروهای بسیار مفید باشد ، دیگر از چنین داروفروشی ، دارو گرفتن برخلاف خرد و بالاقول دور از احتیاط است زیرا به چنین شخصی دیگر نمیتوان اطمینان داشت .

۲ - مبارزه منفی است با نویسندگان مغرض .

۳ - همکاری نکردن با مجرمین ، و بداندیشان . علاوه بر این ، در این عصریکه ، بنام های گوناگون ، برخی ، میکوشند که از تعصبات مذهبی و تعظیم شعائر بکاهند ، یا جلوگیری کنند ، این خود قدم بزرگی است ، در واکنش نشان دادن ما . مقصود نگارنده جز این چیز دیگر نبود باینکه من نویسنده نیستم ، و اعتراف میکنم ، به عجز خود ولی معذالک برای اینکه بقدر وسع خود گامی در این راه بردارم ، هنگامیکه - در نجف اشرف اقامت داشتم - در روزهای تعطیلی ، به این کار مبادرت کردم و سه کتاب از آثار نویسندگان شیعه ترجمه کردم که انشاء الله یکی پس از دیگری در دسترس خوانندگان گرامی قرار خواهد گرفت ، امید است ، که دیگران هم ، بنوبه خود در اینراه گامی بردارند ، و این نخستین اثری بود ، که ترجمه کرده بودم .

فائده‌ئیکه از این کتاب میتوان برد :

کتاب حاضر: در واقع ، بیان‌کننده این حقیقت است ، که به آن اشاره شد ، زیرا نشان میدهد ، چگونه - در قلب حکومت‌های کینه‌توز بنی‌عباس ، که درستم‌گری نسبت به خاندان و یاران علوی ، از بنی‌امیه هم ، پای فراتر نهادند. پرچم آل‌علی ، در برخی ، از کشورهای آفریقا و آسیا ، به اهتزاز درآمد ، کتاب «دولت‌های شیعه» پاسخ‌گوی کسانی است که از تاریخ ، آگهی کامل نداشته ، و گمان میکنند ، تشیع زائیده دولت صفوی ، یا آل بویه است .

زیرا ، ثابت میکند ، شیعه در سده دوم ، تشکیل دولت ، داده ، و فعالیت مذهبی و سیاسی داشته است حتی برخی از سرزمین‌ها ، بدست آنان گشوده شد ، و تشیع مردم آن سامان ، با اسلام آوردن آنان هم‌زمان بوده است. گرد آورنده ، این کتاب ، در بررسی تاریخی خود به این نتیجه میرسد ، هر چه دشمنان کوشیدند ، و برای سرکوبی ، و نابودی طرفداران آل‌علی ، نقشه کشیدند ، کوشش ایشان بی‌ثمر ، و نقشه آنها نقش بر آب شد ، و با همه مخالفتها ، مبارزات دامنه‌دار ، فعالیت‌های پی‌گیر دولتهای ستم پیشه ، باز ، دیری نپائید که پرچم پرافتخار طرفداران حق ، بر فراز کشورهای آسیائی ، افریقائی ، افراسیه شد ، و معنی این آیه شریفه «یریدون لیطفؤوا نورالله - بافواهم ، والله متم نوره ولو کره المشرکون» روشن شد . این کتاب ، فعالیت‌های گروه شیعه ، و تأثیر آنانرا در پایه‌گذاری تمدن ، بازگو میکند .

این کتاب کوچک ، یکدوره تاریخ فشرده دولت‌های گوناگون شیعه‌را ، که در گوشه و کنار کشورهای اسلامی بوجود آمدند. در بردارد ، علاوه بر این ، رمز پیشرفت شیعه را نشان داده است - که چگونه ، در شرایط دشوار آن زمان ، در اثر کردانی و لیاقت ، و از خود گذشته‌گی

گروهی از زمامداران شیعه ، و پیوستگی ، وهم آهنگی شیعیان تشیع ، جلوه نمود ، و خلاف آنرا نیز ، نمایش میدهد ، که در اثر اختلاف ، حس جاه طلبی ، زمامداری نااهلان - دولت آنان سقوط کرد .

تقدیم به: هیئت تعلیم قرآن - مسائل دینی - آداب مذهبی
 اما سبب تقدیم این کتاب - به این هیئت - این است: من خود در یکی از روستاهای پائین ولایت کاشمر^۱ ، در خانواده روحانی ، دنیا آمدم . اجداد ، اعمام ، دائی ، و پدرم ، از مدت زمانی ، ارشاد و هدایت مردم روستا را بعهده داشته اند ، جد بزرگم^۲ ، که بنقل متواتر پیرمردان آنحدود یکی از اوتاد عصر خود بشمار میرفت و ظاهراً از شاگردان مرحوم شیخ انصاری بوده ، پس از بازگشت از نجف اشرف ، با اینکه در مشهد مقدس ، زمینه عالی برایش فراهم بوده است - و علمای پیشین کاشمر هم کراراً از ایشان تقاضا کرده بودند - به شهر برود ولی معظم له زیر بار نرفته و راهنمایی و ارشاد روستائیان را ، لازم تر دانست و نیز ، جد دیگرم^۳ که اومدتی در مشهد وهم درسبزواری - به تحصیل پرداخته بود - با برادرانش ، و نیز فرزنداناش - یکی پس از دیگری ، همان روش گذشتگان را دنبال کردند ، منم که فعلاً تنها روحانی ، این خانواده هستم چون خود بزندگی روستائیان و نیازمندیهای آنان به روحانی کاملاً آشنا هستم - و میدیدم ، همانگونه که : اکثر آنان ، از پدیده های تمدن ، و پیشرفت ، و عمران ، و زندگی بهداشتی محرومند ، از داشتن يك نفر روحانی و رهنمای مذهبی و اخلاقی نیز بی بهره اند - و از این جهت ،

۱ - ابراهیم آباد باب الحکم .

۲ - آخوند ملامحمد علی - فرزند آخوند ملامحمد ابراهیم - فوت ۱۳۱۲ قمری هجری .

۳ - مرحوم آقامحمد باقر - فوت - تقریباً ۵۵ سال پیش .

جداً رنج برده ، و میبرم و متأسفم ، از اینکه ، این جهت ، کمتر مورد توجه مقامات صلاحیتدار روحانی ، بوده است ، و با خود عهد کردم ، که اگر روزی ، کوچکترین ، موفقیتی ، بدست آوردم آنرا در این راه مقدس - بکار اندازم - تاکنون آنچه مقدر بوده است ، عمل نموده‌ام حتی در چند سال پیش که کانون هدایت - انجمن تربیت مبلغ - شهر کاشمر که بهمت ، دوست دانشمندم ، جناب آقای اعلی ، تأسیس شده بود ، و نگارنده هم ، افتخار عضویت آنرا داشتم - هنگامیکه تصمیم گرفت ، که در شب‌های جمعه و ایام موالید و شهادت معصومین و ائمه - علیهم‌السلام ، مبلغینی به‌هزینه کانون به دهات ، اعزام نماید - همکاری داشتم و هنگامیکه نجف اشرف هم بودم توجه مرجع عالیقدر شیعه حضرت آیت‌الله شاهرودی را به این جهت ، جلب نمودم مورد نظر ، و کمک ایشان قرار گرفت .

سال گذشته ، که در نجف اشرف بودم ، یکی از بزرگواران و اساتید نجف اشرف ، که بدرخواست جمعی ، به امر حضرت آیت‌الله العظمی شاهرودی ، به تهران ، اعزام شده بودند ، بیلانی ، از خدمات و کارهاییکه برای امور روستائیان انجام داده بودند ، تحت عنوان - هیئت تعلیم قرآن ، مسائل دینی ، آداب مذهبی ، برای حضرت آیت‌الله فرستادند ، و فوق‌العاده مورد توجه ایشان واقع ، و فرموده بودند ، معنی تبلیغ و ارشاد ، همین است که انجام شده است . بنده هم ، در این اندیشه ، بودم ، که اگر کاری از دستم برآید با معظم له همکاری نمایم - تا اینکه از عراق برای دیدن ارحام به میهن خود بازگشتم - در برخورد هائیکه با ایشان شد ، و مشاهده نحوه کار هیئت به این نتیجه رسیدم ، که واقعاً بزرگترین خدمت را ایشان پایه‌گذاری نموده‌اند ، و آنچه من ، در اندیشه آن بودم ، بهمت معظم له و کمک و پشتیبانی مرجع عالیقدر ،

و توجه بعضی از مؤمنین مقداری از آن، تأمین شده است، همکاری با ایشان را شروع نمودم، فکر کردیم، خوب است هیئت دارای نشریاتی دینی نیز باشد، و این کتاب برای شماره (۱) آن در نظر گرفته شد و خواستم بیوگرافی، از روش این هیئت را، در مقدمه این کتاب بنویسم، تا، دیگران، نیز به این فکر بیفتند، همانگونه که اخیراً بعضی از علمای اعلام شروع نموده اند، تا به اندازه خود از این عمل تشویقی نموده باشم و شاید در روحیه خوانندگان گرامی اثری بخشد - هر کس به اندازه توانائیش - در این راه گامهایی بردارد تا در این عصریکه، مذاهب باطل - به خطرناکترین، و دورافتاده ترین سرزمینها - مبلغ اعزام میدارند ما لا اقل همین دهات نزدیک را به آداب و روش دین و قرآن آشنا سازیم، واقعاً شگفتی ندارد که دهات نزدیک به پایتخت شیعه، اینگونه تهی از روحانی باشد که در هر بخشی، دو نفر روحانی آنجا نباشد، که هنگام ضرورت باید در بدر دنبال روحانی بدوند؟! تا چه رسد بجاهای دوردست علما چه جوابی خواهند داشت؟ اگر جوانان اینها گمراه شدند متمکین و متدینین و دلسوزهای جامعه اسلامی آیا مسؤول نخواهند بود؟!

اینک بطور اجمال، روش و خدمات این انجمن و جاهائیکه مرکز فعالیت آنان بوده و هست، و مقدار پیشرفت آنان ذیلاً از نظر خوانندگان گرامی میگذرد :

۱ - بر نامه هیئت

بسمه تعالی شأنه

اموریکه افراد هیئت تعلیم قرآن و مسائل دینی و آداب مذهبی رعایت میفرمایند تاشراً استحقاق بآنچه بعنوان مساعده و کمک بایشان داده میشود پیدا کنند از قرار زیر است :

۱ - از نظر درسی و تعلیمی .

۲ - « » و اجتماعی .

۳ - « » و مالی .

اموری که از لحاظ درسی و تعلیمی باید رعایت شود

۱ - بعد از هر نماز جماعت ، وعظ و ارشاد بر اساس آیات قرآنیه و روایات صحیحیه ، معتمده بمقدار استعداد و قابلیت شنونده ، و از خود بافندگی اکیداً ممنوع است .

۲ - بعد از هر نماز جماعت ، تعلیم مسائل منتخب (از کتاب توضیح) و اصلاح قرائت نماز (از روی کتاب دستور نماز) بحد امکان و قابلیت یاد گیرنده .

۳ - تشکیل جلسه قرآن (از روی روش تدریس قرآن) در هر روز در وقت مناسب .

۴ - تشکیل جلسه تعلیم عربی (از روی کتاب عربی آسان) در هر روز در وقت مساعد و مورد قابل .

۵ - هر مسئله ای که از او پرسیده شود در صورت علم بجواب ، جواب داده و صورت سؤال و جواب را کتباً ارائه دهد و با عدم علم بجواب فقط صورت سؤال را کتباً با اطلاع رساند .

۶ - بعد از مراجعت از محل تبلیغ بآنچه از مقررات عمل نموده و کیفیت آنرا کتباً گزارش دهد .

اموری که از لحاظ اجتماعی باید رعایت شود

۱ - عدم دخالت در اختلافات محلی مگر بعنوان اصلاح بصورت نیکو بشرط مانع بودن اختلاف از صورت گرفتن و برقرار شدن جهات تبلیغی .

۲ - سعی در جلب انظار و متفرق نساختن افراد .

۳ - ملایمت در تعبیر ولو بامخالف و احتراز از کلمات نامناسب

- و ركیك ولو بعنوان نزاع وشوخی .
- ۴ - ملاحظه وتحفظ از مردم در خلوت وجلوت که بهانه بدست افراد نیاید .
- ۵ - خودداری از معاشرت با افراد بدنام بلکه مشکوك الحال در عین اظهار محبت وخیرخواهی .
- ۶ - رعایت آداب اسلام از قبیل عیادت مرضی وغیره .
- ۷ - تحمل ومدارا وعصبانی نشدن حتی در صورت توهین بوی العیاذ بالله .
- ۸ - رعایت نظم در ساعت و یادداشت کارهای لازم (در تقویم) که من غیرالتفات تخلف نشود .
- ۹ - رعایت آداب اجتماعی و ترك منافیات ادبی در اجتماع از قبیل حرکت بنحوشتابزدگی وقهقهه بلند و قطع حرف کسی بغیر مناسبت و درد دل پیش افراد باظهار دلنگی وخستگی وغیرذالك .
- ۱۰ - طوری عمل کند که مخالف باوظنین نشود و موافق طمع در اغفال وگول زدنش ننماید .
- ۱۱ - بهیچ حزبی و دسته ای اظهار تمایل نکند وحتی از مرجع تقلید معینی هم ترویج ننماید .
- اموریکه از لحاظ مالی باید رعایت شود**
- ۱ - درمحل تبلیغ و اطراف آن از احدی چیزی نخواهد .
- ۲ - از قبول هدایا و تحف از اشخاص مشکوك الحال حتماً خودداری نماید .
- ۳ - اگر کسی از وجوه شرعیه ویاغیر آن بعنوان مساعدت به هیئت بوی داد قبول نماید وبعد از تسلیم، رسید آنرا بصاحب وجه برساند .
- ۴ - آنچه بعنوان مساعده دریافت میدارد رسید آنرا تسلیم نماید .
- (غرۃ ربیع الثانی ۹۰).

۲- تعهدنامه

شماره باسمة تعالی شأنه
 و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولاً
 تاریخ

اینجانب فرزند دارنده شناسنامه شماره
 صادره از متولد سال ساکن سابقاً و ساکن
 فعلاً با داشتن پایه تحصیلی و سابقه تحصیلی
 در حوزه علمیه و تبلیغ در باخدای خویش تعهد مینمایم
 که از تاریخ مذکور فوق تا مدت یکسال از تا یعنی
 ساعت و ایام موالید و وفیات معصومین علیهم السلام
 بمقدار قابلیت و استعداد محل و تمام شهر رمضان المبارک و دهه اول شهر
 محرم الحرام و دهه آخر شهر صفر الخیر در قریه و قریه
 بوده و بجمیع مواد برنامه « هیئت تعلیم قرآن و مسائل دینی و آداب
 مذهبی » عمل نمایم و در صورتیکه از عزیمت بمحل تبلیغ مذکور بالا
 یا بودن در آن محل اتفاقاً، شرعاً یا عرفاً معذور شوم اطلاع داده
 تا دیگری بجای اینجانب موقتاً اعزام شود. محل امضاء

۳- طرز تدریس مسائل دینی

شماره باسمة تعالی شأنه

خدمات دینی و وظائف مذهبی انجام شده بوسیله اینجانب

در شب و روز مطابق با ماه سال در قریه از قرار

ذیل است :

۱- اقامه نماز جماعت از ساعت تا ساعت

۲- منبر از ساعت تا ساعت و مطالب ذکر شده در آن

بنحو اجمال :

۳-- مسائل شماره و و و از کتاب توضیح المسائل قرائت

و بیان شد .

۴-- مسائل سؤال شده .

۵- جلسات درس و میزان پیشرفت و تعداد شرکت کنندگان

محل امضاء مبلغ

درس اول مسائل

سبک درس دادن مسائل دینی
اینگونه است که ذیلاتگاشته شده

- ۱- کسیکه میتواند، احکام دینی را، از قرآن، و روایات استفاده نماید او را مجتهد نامند ۲- و باید به آنچه، که خود استفاده نموده است، عمل کند ۳- یا احتیاط نماید ۴- کسیکه نتواند، استفاده نماید، او را عامی و مقلد نامند ۵- باید بدستور مجتهد عمل کند . ۶- یا احتیاط کند .

تمرین پاسخ دهید :

- ۱- مجتهد کیست ؟
- ۲- وظیفه او چیست ؟
- ۳- مقلد کیست ؟
- ۴- وظیفه او چیست ؟
- ۵- اجتهاد چه میباشد ؟
- ۶- تقلید چه معنی دارد ؟



پیش گفتار مؤلف دام ظلّه

کشورگشائی مسلمین که پس از پیامبر عظیم الشان اسلام و فرمان خلفا آغاز شد، غرض نشر معارف اسلامی تنها نبود. هدف نخستین: گسترش نفوذ سیاسی، انتقال سرزمینهای زرخیز، استثمار کشورهای پردرآمد بود. اما پیشرفت سریع و روزافزون اسلام، در کشورهای اشغال شده، بیش از هر چیزی، به تعالیم عالی، و برنامه‌های مترقی، و روش درخشان، و نظام انسانیش بستگی داشت. و اگر تأثیری برای دستگاه حاکمه آنروز منظور نمائیم، آماده ساختن محیط، و ایجاد آرامش بود زیرا کسانی که در برابر آئین نو سر تعظیم فرود آورده بودند (بخاطر دین و عقیده بآن) زندگی آنها خالی از ترس و نگرانی بود. مگر اینکه فردی به روش تشیع می‌گراید، و پیروی مذهب‌خاندان وحی را بطور آشکار برنامه عملی خود قرار میداد که در اینصورت در آسایش نبود بلکه موجب نگرانی و ترس و تشویش خاطر وی فراهم

میشد. بویژه در دولت بنی‌امیه! زیرا آنان بطور کلی هدفشان ریشه‌کن ساختن اصل این خاندان بود دیگر وضع پیروان و علاقه‌مندان به این بزرگواران کاملاً روشن است.

اما بنی‌عباس پس از نومییدی، و فروماندگی از ویرانی پایه و زیربنای تشیع، در اندیشهٔ این بودند که از نمو، و نفوذ، و انتشار آن بهر قیمتی باشد جلوگیری نمایند! لکن علیرغم این اندیشه‌ها و مبارزات پی‌گیر و مشکلات موجوده و گوناگون این مذهب حق، و جلوهٔ حقیقت، روشنائی خورشیدوش خود را نمایاند و پرتو خود را بر زمینهٔ دل‌های صاف و آماده تابنده ساخت، و نشوونمای آن چشم‌گیر شد، و نفوذ آن گسترش پیدا نمود.

بطوریکه پس از گذشت زمانی کم، دارای تشکیلات زمامداری شدند. چنانچه تاریخ بر این گفته گواه است، و دولت‌هائی بنام آنان در خود ثبت نموده است که از آنجمله دولت، ادرسیان، در مراکش، و علویان در دیلم، و آل بویه در عراق و ایران، و حمدانیان در سوریه و فاطمیان در مصر و صفویان را در ایران می‌توان نام برد. بطور فشرده و اختصار سرگذشت هر یک را مورد بررسی قرار داده و اندازهٔ تأثیر آنرا در انتشار تشیع ارزیابی میکنیم.

با اینکه بر خوانندهٔ ارجمند و اهل تاریخ روشن است که تاریخ هر یک از این دولت‌ها مفصل و نیازمند بحث دامنه‌داری است، اما ما در این کتاب اکتفا میکنیم باندازه‌ئی که خواننده گرامی از پیدایش این دولت‌ها در ازمنهٔ پیشین آگهی پیدا کند.

« آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید. »

« دولت ادریسین »

بیدادگری بنی عباس، و زنسدان فرزندان امیرالمؤمنین علی علیه السلام یکی از نتایجش قیام «حسین» فرزند علی بن حسن بن - الحسن المجتبی بود و این جنبش در مدینه واقع شد و گروهی از بنی هاشم نیز با وی همکاری نمودند، که از ایشان است: «ادریس»، یحیی، سلیمان، فرزندان عبدالله بن حسن.

«حسین» در ابتدا پیشرفتش قابل توجه بود و فرماندار مدینه را که از جانب هادی عباسی نوه منصور مأموریت داشت بیرون کرد و سپس مردم با او بکتاب خدا و سنت پیامبر بیعت نمودند. پس از آن به تهیه نیرو پرداخت و برای انجام مراسم حج، با گروهی از خاندانش عازم مکه شدند.

امادر آنجا با سربازان فرماندار عباسی برخورد نمودند و سرانجام در روز هشتم ذی الحجه «حسین» و دسته‌ئی از خاندان و همراهانش شهید شدند. شماره آنها پس از جمع آوری سرهای بریده، از صد نفر متجاوز بود، در میانه سرها سر سلیمان فرزند عبدالله بن حسن المثنی نیز وجود داشت. و قتلگاه آنان در سه میلی مکه در سرزمین فح بود و شهادت در سال ۱۶۹ هجری اتفاق افتاد و در اشعار تائیه دعبل خزاعی، که در نوحه سرائی انشاء نموده است - بنقل عبدالرحمن الشرفاوی - اشاره‌ای نیز باین شهداء شده است:

افاطم قومی یا ابنة الخیر و اندبی نجوم سماوات بارض فلات
قبور بکوفان و اخری بطیبة و اخری «بفح» نالها صلوات

یحییٰ فرزند عبد الله بن الحسن المجتبی (ع)

اما یحییٰ از این واقعه جانگداز نجات یافته و بسوی سرزمین دیلم گریخت . سرزمین دیلم شامل گرگان و مازندران و مقداری از گیلان ورشت که در ساحل دریای قزوین واقعند، میشود .

سرانجام یحییٰ

یحییٰ در آن سامان ، مردم را بسوی خود فراخواند ، و آنان دعوت ویرا پاسخ دادند و با او بیعت نمودند و فرمانرواییش استوار و اقتدارش روبه افزایش نهاد . و این جریان در عصر هارون الرشید بود . هارون ارتش منظم و نیرومندی بفرماندهی فضل فرزند یحییٰ برمکی تشکیل داده بجننگ وی فرستاد . فضل نخست از در صلح و آشتی درآمد و نامه ئی باو نوشت و بوی تأمین داده و آمادگی خود را برای پذیرش خواسته هایش اعلام داشت .

جناب یحییٰ تنها حفظ خونها را خواستار گشت فضل هم پس از گرفتن سوگند ، بدستخط خود رشید و بگواهی دانایان و شخصیات دستگاه ، درخواست یحییٰ را پذیرفت . و یحییٰ رهسپار بغداد گشت . رشید نخست مقدمش را گرامی داشته و مال فراوانی بوی بخشید . اما سرانجام نیرنگ بود و فریب !

ادریس فرزند عبد اللہ بن حسن

واینک میبرد ازیم بسر گذشت ادریس، جنابش پس از واقعه حادثه دلخراش فح و شهادت گروهی از سادات علوی، که او از آن صحنه جان بدر برد، بحانب مصر گریخت، و در جائی پنهان گشت.

فرار دادن واضح مأمور پست ادریس را

« واضح » که شیعه بود، از حال وی آگاه شد، و به پناه گاهش آمد، و آماده گی خود را برای خدمت اعلام داشت، و بهترین راه خدمت را در این دید که با پست خود او را بمراکش ببرد و همین کار را هم کرد. و ادریس را بمراکش که مغرب الاقصی باشد برد. مغرب الاوسط شامل الجزائر میشود.

ورود ادریس به مراکش و تسلیم استاندار شهر

در مراکش شهری بود بنام «ولیله» استاندار آن شهر اسحق بن محمد بن عبد الحمید بود که از طرف بنی عباس باین پست گمارده شده بود. ادریس که وارد شد، او را پناه داده و مقدمش را گرامی داشت، و از فرمان برداری عباسیان سر بر تافت. خبر فرار ادریس بوسیله « واضح » بهارون رسید، دستور بازداشت او را صادر کرد، و سرانجام جنازه پستیچی بالای دار رفت.

ادریس تشکیل دولت میدهد

مردم، همینکه از جریان آگهی یافتند، از گوشه و کنار قبائل بسیاری بگردش جمع گشتند، و نخستین قبیله‌ئی که با وی دست بیعت دادند، «اوربه» بود، که از بزرگترین قبائل بربرمراکش بشمار میرفت و از جهت موقعیت و تعداد جمعیت از سایر تیره‌ها برتر بود. بیعت این گروه اثرش این شد که سایر قبائل هم از آنان پیروی نموده و سر بفرمانش نهادند، باندازه‌ئی بوی ابراز علاقه نمودند که او را بر جانشان مقدم میداشتند، کم‌کم عظمت و اقتدار او بالا گرفت.

ادریس و پیکار با یهود و نصاری

چون امر دعوت گرفتن، و بیعت پایان یافت ادریس توجه و اندیشه خود را بسوی اهل کتاب معطوف داشت و بفکر تشکیل سپاه افتاد. سرانجام توانست، ارتش نیرومند و مجهزی را روبراه سازد، و این لشکر تمامی از افراد سرسخت و زورمند قبیله بربر بودند. نقشه جنگ با یهود و نصاری را کشید، و بر آنان هجوم برد، در نتیجه برج و باروی شهرهای تامسنا و تادالا درهم شکسته شد، و ادریس و یارانش با پیروزی بدانجا قدم نهادند.

مردم آن سامان، که بر آئین کلیم و مسیح بودند، بدست ادریس مسلمان شدند. پس از آن به پایتخت (ولیله) بازگشت و مدتی با سایش پرداخت.

ادریس برای دومین مرتبه در جنگ شرکت میکند

چندی که گذشت، مجدداً نبرد را از سر گرفته، و باقیمانده طائفه بربر را که در دژهای مستحکم و کوهستانهای برافراشته بسر میبردند، بائین اسلام دعوت کرد. و آنانرا از دژها به زیر آورده و با کوشش

خود توانست واقعیت را با آنان بفهماند و ادارشان سازد مسلمان شوند ایشان هم پذیرفتند. سپس به مقررماندهی خود بازگشته و باسراحت پرداخت .

ادریس وسومین نبرد :

پس از آسایش ارتش ، ادریس برای سومین مرتبه فرمان حمله را صادر کرد . خود با سربازان ، بسوی تلمستان رهسپار گشتند . اما هنوز وارد جنگ نشده بودند که رهبر شهر ، با گروهی به استقبال او بیرون آمدند ، و امان خواستند . ادریس ، پذیرفت ، و آنان بیعت کردند ، و سپس وارد شهر گشته و دستور ساختن مسجد آبرومند و با استحکامی ، داد و نیز امر کرد منبری بسازند و این جملات را براو بنویسند :

بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما امر به الامام ادریس بن عبد الله بن حسن بن علی بن ابیطالب و ذالك في صفر سنة ۱۷۴ .

«ابن خلدون» در مقدمه اش مینویسد : تا به امروز ، نام ادریس زینت بخش آن منبر است .

خبر فعالیت ها و کشورگشائی ادریس ، به هارون رسید ، و از عاقبت آن ترسید ، و یقین کرد ، اگر چاره او را نکند ، در آینده ، حریف «ادریس» نخواهد گشت . بهتر از هر راهی این راه را انتخاب کرد ، که در خانه اش ، بدون زحمت ، او را از پا در آورد . چون از مقام وی و دوستی مردم آن سامان ، نسبت به خاندان پیامبر ، آگهی داشت ، صلاح را در این دید که با وی از در نیرنگ بیرون آید ، و همین کار را هم کرد .

شماخ جاسوس به وليله آمد

شماخ مرد زیرکی بود ، «هارون» او را برای اجرای منویات خود در نظر گرفت ، بوی پیشنهاد سفر مراکش را نمود ، پول فراوان و زهر کشنده‌ئی در اختیارش قرار داده و بوی سفارش نمود که : باید

تظاهر به تشیع نمائی، و از این راه، و راه‌های دیگر که می‌توانی انجام دهی، به ادریس نزدیک شده و مسمومش سازی.

جاسوس هارون بعنوان پناهنده سیاسی
به مراکش آمد و در مأموریت خود موفق شد

«شماخ» از بغداد، رهسپار سرزمین مغرب گشت و زیر عنوان پناهنده سیاسی و کسی که از ستم دستگاه بیدادگر هارون فرار کرده، خود را در دل ادریس جای داد!

«ادریس» مقدم اورا گرامی شمرد و باوی بمهربانی فراوانی رفتار کرد، از نظر اینکه شماخ مردی مؤدب، و با استعداد و رشید بود ادریس بزودی با وی مأنوس گشته و مورد اطمینانش واقع شد، اتفاقاً بدنندان دردی سخت مبتلا گشته و به شماخ ناراحتی خود را اظهار کرد، و او فرصت را مغتنم شمرد، دوائی زهر آگین که از پیش آماده کرده بود، بوی داد، و پس از آن پنهان گشت، دیگر کسی اورا ندید، اما «ادریس» در نتیجه استعمال دوائی مسموم، تمام دندانهایش ریخت، و پس از آن برحمت ایزدی پیوست، و این رویداد در سال ۱۷۷ یا ۱۷۵ هجری اتفاق افتاد - رحمة الله علیه.

اخلاق ادریس

از صفات بارز این شخصیت و رهبر نخستین دولت شیعه، فهم و استعداد ذاتی و چیره‌گی بر خویهای شهوانی و تمایلات حیوانی اش بود، انسانی دادگستر، و متوجه به اعمال نیک، و پسندیده بود.

مصادر آنچه نگاشته شد کتب زیر است:

۱- جزء اول کتاب المغرب فی اخبار المغرب تألیف ابن عذاری

مراکشی.

- ۲ - جزء اول کتاب الاستقصاء لآخبار الدول المغرب الاقصی تألیف ابی عباس ناصری .
- ۳ - کتاب مختصر تاریخ العرب تألیف سید میرعلی . مؤلف بزرگوار در حاشیه مینویسد: عین آنچه در کتاب الاستقصاء لآخبار دول المغرب الاقصی آمده است جملات زیر است .
- جرجی زیدان در کتاب تاریخ تمدن اسلامی جزء چهارم چنین مینگارد : شیعه ادریس را در مغرب دیدند، و با وی بیعت نمودند، این مطلب، میرساند ، باینکه تشیع ، در سرزمین مغرب ، همزمان با رسیدن اسلام بآنجا بود .

ادریس دوم زمامدار نابغه شیعه

ادریس هنگام مرگ فرزندی از خود بیادگار نگذاشت، جز جنینی که کنیز بربریه که نامش «کنز» بود، با خود از ادریس داشت.

«راشد» غلام ادریس، که اسمش بامسمایش قرین، و مردی خردمند و امین و شجاع و بزرگوار بود، بزرگان و رؤسای بربر و سایر شخصیت‌های عامه مردم را در مجلسی جمع کرد، و با آنان بدین گونه سخن گفت:

اگر رأی شما بر این قرار گیرد بسیار بجاست که ما صبر کنیم، تا این کنیز، بارش را سبک کند.

آنگاه بنگریم در نوزاد، اگر پسر بود، به تربیتش همت گماریم، تا به حد رشد رسد، و نیکو نگهداریم، و به پیروی دعوت دودمان علوی و میمنت و مبارکی خاندان پیامبر، با وی بیعت نمائیم، و چنانچه نوزاد دختر بود، خود دانید و آراءتان، اما بنظر من این پیشنهاد بصواب نزدیکتر است، مردم، در پاسخ این غلام روشن ضمیر، واقع بین، چنین اظهار داشتند:

ما در برابر رأی تو از خود رأیی نداریم. اگر ادریس، بدرود زندگی گفت، تو بجای او هستی تا این کنیز بارش را بزمین نهد، اگر دختر بود، باز هم تو از ما بمقام فرمانروائی سزاوارتری، بواسطه فضیلت و دانش و دیانتی که دارا هستی.

کنیز سرانجام فرزندش را زاد و از حسن اتفاق پسر بود.

«راشد» نامش را ادریس نهاد. و بامرش قیام نمود، و به نیکوترین

دولت‌های شیعه در طول تاریخ

وضع‌ی به تربیتش همت گماشت، نخست، قرآن با او آموخت، بطوریکه در سن هشت سالگی همه قرآنرا از بر کرد. پس از آن حدیث و سنت و علوم فقه و ادبیات زبان عرب و فنون شعروپندهای عرب را بوی یاد داد، سپس رویداد‌های گذشته و داستانهای پادشاهان و سرگذشت آنان را بوی گوش زد کرد. در ضمن تمرین، سواری و تیراندازی را هم یادش داد بطوری بوی رسیدگی کرده و تربیتش نمود، که هنوز از عمرش یازده سال بیشتر نگذشته بود، که بر شد کافی رسیده و با استعدادیکه از وی دیدند او را کاندید امر بزرگ پیشوائی نمودند، زیرا متوجه شدند که توانائی برداشتن این بار سنگین را دارد، روی همین جهت ایل بربر، از روی اخلاص، سر در فرمانش نهادند.

توجه مردم بادریس دوم

پس از آنکه فرمانروائی مغرب برای ادریس دوم روبراه شد. مردم سایر کشورها، گروه گروه، برای تبریک، به پیشگاهش شتافتند، کم کم این صدا بگوش اعراب رسید.

از اندلس و آفریقا هم، به حضورش باریافتند، و پروانه وار گرد این شمع تابناک دودمان علوی، بگردش درآمدند، بطوریکه از تیره قیس و ازد و مذحج و غیره، پانصد سوارکار ماهر، پیرامونش گرد آمدند، ادریس هم از این تازه واردین و میهمانان با آغوش باز استقبال کرد و مقدم آنانرا گرامی داشت و صلّه آنها را چند برابر داد و مقام ایشانرا منظور و بخود نزدیک ساخته و پستهای حساس دولتی را بایشان واگذار کرد.

شهر زیبای فاس

کم، در اثر توجه ملت عرب و غیره به آن دیار و افزایش جمعیت، واردین، شهر «ولبله» دیگر گنجایش پذیرائی مردم را نداشت،

لذا نیازمند ساختن شهری شدند .

«ادریس» دوم به مهندسین و معماران ، دستور ساختن شهری

زیبا داد .

نقشہ شهر را طرح ریزی و شروع بساختمان ، نمودند ، دستور ساختن مساجد و مدارس و بازارها ، داده شد، درضمن اعلامیه‌ئی صادر، و خاطر نشان کرد : هر کس بنائی ساخت و درختی کاشت به او تعلق خواهد داشت . مردم ساختمان‌های بسیاری ساخته و درختان فراوانی کاشتند . گروهی هم از سرزمین پارس ، براو وارد شده و مورد عنایت او قرار گرفتند ، مقداری زمین نیز به آنان واگذار کرد ، تا برای خود ساختمان نموده در آنجا بمانند .

شهرسازی به پایان رسید ، نام او را «فاس» نهاد ، روز جمعہ‌ای برای افتتاح شهر به مسجد جامع ، رهسپار شد و برفراز منبر بالا رفت و سخنرانی جامعی ایراد کرد .

و در پایان سخنرانی دستها را بعنوان نیایش بطرف بالا گرفته و چنین گفت: بارالها تو میدانی ، من از ساختن این شهر قصد خودنمایی و بزرگ منشی نداشتم و مقصودم سالوسگری و تزویر و مباحات نبود ، و نظرم بندگی تو بود ، و خواستم در اینجا ، تورا ستایش کنند، و کتاب مقدس‌ت را تلاوت نمایند ، شریعت و حدود آن و سنت پیامبرت ، تا دنیا بپاست ، بپای داشته شود .

خداوندا : برای ساکنین این شهر، از تو توفیق آرزو مندم ، و آنانرا کمک بنمای ، بر خوبیها و ادارکن . شرارت دشمنانشانرا از آنها بازدار، شمشیر فتنه و آشوب و پراکندگی‌را از این اجتماع دور فرما، زیرا : توهستی که بر همه چیز توانائی .

مردم یکصدا بدعای او آمین گفتند .

اثر این دعا که از دلی پاک و روانی تابناک سرچشمه‌گرفته بود، در آن اجتماع انبوه نمایان شد، خیرات و برکات در این شهر فراوان گشت.

زیبائی این شهر را باین گونه توصیف کرده‌اند: این شهرداری درختان بسیار بود، نهر آبی در دو طرف خیابان جاری، جویهائی از آن جدا کردند که برای بهره برداری همگانی مورد استفاده باشد، و آن جویها درخانه‌ها و گرمابه‌ها و خیابانهای فرعی و بازارها در جریان بود. علاوه بر این، در بیشترخانه‌ها چشمه‌هائی بود جاری و چشمه‌هائی هم در داخل ساختمانها در حال فوران بود.

این شهر زیبای فاس، در سال ۱۹۳۳ شروع بساختمان شد و پس از تکمیل پایتخت کشور را با آنجا منتقل نمودند.

ادریس دوم و پیکار در سرزمین مصامده

ادریس دوم، چون از بنای شهر «فاس» فارغ گشت، و آنجا را پایتخت فرمانروائی خود قرارداد، پس از آن متوجه جنگ گشته و به سوی سرزمین مصامده روان شد و بر آنان، پیروز گشت، در جنگ باندازه‌ئی مهارت و چابکی و شخصیت از خود نشان داد که صاحبان مغزهای بزرگ و اندیشه‌های عالی، در کار او حیران شدند.

برخی از جنگجویان که با او در نبرد شرکت داشت اینطور اظهار میدارد: خوارج صفریه بربر، با ما اعلان جنگ دادند، جمعیت آنان سه برابر ما بود، هنگامیکه دولشکر در برابر یکدیگر صف آرائی نمودند ادریس از مرکب بزرآمد وضو ساخت. دور کعت نماز خواند از خداوند کمک خواسته و بمیدان پا نهاد.

رزم آغاز شد و چنان میداننداری کرد که من از پایداری و نیروی فوق العاده و خستگی ناپذیرش که در حال فوران و جوشش بود در شگفت

شدم. بناگه نگران من شد و چنین گفت تو را چه شده که نگاهت را بمن دوخته‌ای و دیده‌اترا از من باز نمیگیری گفتم مردانگیت مرا بشگفتی و داشت بویژه چهرهٔ بشاشت ... آنچه را که در تو دیدم در هیچکس مشاهده نمودم ، ادریس فرمود آنچه دیدی از برکت جد ما پیامبر خداست و میراثی است که از پدرمان علی مرتضیٰ بما رسیده است .
این شخصیت عالیقدر در سن سی و شش سالگی بدرود زندگی گفت (سال ۲۱۳) و دوازده پسر از خود بیادگار گذاشت و آنان عبارتند از:

محمد، عبدالله ، عیسی، ادریس ، احمد ، جعفر، یحیی، قاسم، عمر، علی ، داود ، حمزه .

مؤلف در حاشیه مینویسد : مطالب این فصل از کتاب الاستقصاء لخبار الدول المغرب الاقصی است و سپس اضافه میکند از چیزهای جالبی که برای من در نوشتن این کتاب رخ داد این بود که برای این فصل از کتاب بکتابخانه‌ها و کتابفروشی بسیاری مراجعه کردم شاید بتوانم کتابی بدست آورم که راجع به موضوع فصل باشد اما کم کم داشتم ناامید میشدم ، تا اینکه برخوردم در ضمن کتبی که مطالعه میکردم باین مطلب که برخی از کتابها که مطالبی پیرامون مغرب نوشته‌اند نوعاً از کتاب الاستقصاء نقل میکنند با اینکه این کتاب را هر روز میدیدم ، ولی توجهی نمیکردم زیرا جملهٔ الاستقصاء بخط درشت و عریضی نوشته شده بود و جملهٔ لخبار الدول الاقصی بخط ریزی کتاب را خریدم و گمگشتهٔ خود را یافتم ، و باین نتیجه رسیدم : نام نخستین که میخواهد بخط درشت روی پشت جلد کتاب نوشته شود باید نشان‌دهندهٔ موضوع داخل کتاب باشد .

محمد فرزند ادریس دوم

زمان امور کشور را بدست میگیرد

پس از ادریس دوم محمد فرزندش بکرسی خلافت نشست و شهرهای کشور مراکش را بین برادران تقسیم کرد و هر يك از آنانرا که بزرگتر بود به فرمانروائی آستانی برگزید و آنانکه كودك بودند زیر نظر سرپرستی خود قرارداد. این روش از نظر سیاسی و امرکشورداری موجب پیروزی وی گشت، زیرا همه برادران دلبستگی تمامی باو پیدا کرده و از دوستداران و هواخواهانش گشتند جز قاسم و عیسی که پرچم مخالفت را علیه او برافراشتند.

سرانجام بر آن دو چیره گشت و از فرمانروائی برکنار کرد. به سال ۲۲۱ بدرود زندگی گفت پس از آنکه فرزندش علی را بجانشینی خود برگزید و به مردم درباره اش سفارش لازمه را نمود.

علی بن محمد بن ادریس

پس از اینکه علی روی کار آمد رویه پدر و جدش را در دادگری بین مردم دنبال کرد و آثار نبوغ و زیرکی و فضیلت از وی آشکار گشت. روی این زمینه بود که در زمان رهبری وی وضع زندگی مردم روبه بهبودی نهاد و ملت در آسایش و فراخی بسر بردند تا در سال ۲۳۴ از جهان رخت بربست. و در زمان حیات فرزندش یحیی را بجانشینی خود تعیین نمود.

یحییٰ بن محمد و فعالیت‌های دوره زمامداریش

دوران زمامداری یحییٰ به‌درازی کشید و دولتش توسعه یافته و عظمت پیدا کرد. و آثار خوبی از وی بروز کرد، بر آبادی شهر فاس همت گماشت، دستور ساختن گرمابه‌ها و مسافرخانه داد، و مردم از مرزهای دوردست بدانجا می‌آمدند.

مسجد قرویین که اینک معروف به - جامعة القرویین- است، از یادگارهای دوره اوست، و اکنون دانشگاهی است دینی و اسلامی که صدها نفر دانشجورا درخود پذیرفته است. مانند دانشگاه نجف اشرف در عراق و دانشگاه زیتونه در کشور تونس.

سرانجام بسال ۲۶۴ درگذشت و فرزندش که همانام او بود بجای او نشست.

یحیی بن یحیی و سرانجام هوسرانی

یحیی در روش ناپسند درست نقطه مقابل پدرش بود، در هر جهت یحیی رویه‌زستی را در پیش گرفت، و به کارهای بیهوده و بازی پرداخت و بیشتر وقتش صرف آن شد، در نتیجه انحراف از رویه‌گذشتگان که مردم بخاطر داشتند اهل فاس بر او شوریده و مجبور شد بسوی آندلس بگریزد و در آنجا بسربرد تا از جهان چشم پوشید، پس از او پسر عمویش علی بن عمر زمام حکومت را بدست گرفت ولی چندان ادامه نیافت کودتای خوارج او را نیز وادار بگریز نمود.

یحیی نوه ادریس دوم

و سقوط دولت ادریسین در دوره زمامداری وی

پس از فرار علی مردم بایحیی نوه ادریس بیعت کردند و توانست تا مدتی بر مشکلاتیکه گذشته در پیش پای او ایجاد نموده بود پیروز گردد اما در سال ۳۰۵ مصاله فرمانده سپاه عبیدالله بن المهدی خلیفه فاطمی بر او هجوم کرد و شهر فاس را در محاصره قرارداد. یحیی باوی از درآشتی درآمد، و قرارداد صلح بر مقداری ازمال و بیعت با عبیدالله المهدی بسته شد باین صورت کشور از دستش رفت و پرونده ادریسین برای همیشه بسته شد^۱.

سید میر علی در کتاب مختصر تاریخ العرب مینویسد: مراکش پس از سقوط دولت ادریسین به دو بخش تقسیم شد. بخش خاوری آن در قلمرو فاطمیین درآمد، و بخش باختری آن زیر نظر امویین اداره میشد. ادریسین در سرزمین مغرب کارهای بزرگی انجام دادند. و انتشار اسلام در آنجا، بوسیله فعالیت های آنان صورت گرفت تا به آنجا که آخرین نقطه آن سرزمین را نیز روشنائی حقیقت و آئین نوین فرا گرفت. ادریسین بازار آمدن را رونق بسزائی بخشیدند، مردم کوهستانی و بیابان گرد را بشهر نشینی و ساختن بناهای زیبا واداشتند.

شهر های بزرگ و مساجد و دانشگاهها و دانشکدهها از خود

۱- الاستقصاء ج ۱

بیادگار گذاشتند ، عدالت اجتماعی و امنیت عمومی و ارزانی اجناس
زیر سایه دستگاه رهبری ایشان برقرار شد .

سدیوا ، خاورشناس در کتاب «تاریخ العرب العام صفحه ۲۷۸
طبع ۱۹۴۸» چنین مینگارد: ادريسین از سال ۸۰۳ تا ۹۴۹ م زمام رهبری
را بدست گرفتند ، در سرزمینها و شهرهای زیر نفوذ خود اصلاحات
دامنه‌داری انجام دادند .

تأسیس شهر فاس - که مسجد جامع آن مرکز مقدسی نزد تمام
مردم مجاور آن سامان بشمار می آمد و در اندک زمانی شهره آفاق گشت -
از اعمال مثبت آنان است ، شهر فاس دارای مدارس و کتابخانه‌ها شد
که بانضمام نهضت علمی که بنی عباس در خاورزمین پرچمش را باهتزاز
در آوردند ، موجب پیدایش و توسعه بازرگانی میانه تازیان اسپانیا و
اعراب قاره افریقا گردید .

دولت علویین در مازندران

حسن

فرزند زید بن محمد بن اسماعیل بن زید بن حسن بن حسن فرزند امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع)، در سال ۲۵۰ هجری در مازندران قیام کرده، مردم گرد او جمع گشتند و او را بفرمانروائی برگزیدند و دوران زمامداریش ۱۹ سال و چند ماه بطول انجامید.

محمد

پس از حسن برادرش محمد زمام قدرت را بدست گرفت و مدت فرمانرواییش ۱۷ سال و چند ماه بود. سید امین در جلد ۴۵ از کتاب اعیان الشیعه صفحه ۱۴۱ طبع ۱۹۵۹ درباره وی چنین مینگارد: چون ابتدای سال جمع آوری مالیات رسید، درب خزانه اموال عمومی را گشوده و بلاد رنگ دستور داد آنچه از سالهای پیش در آنجا انباشته شده بود بین قریش و انصار و اهل قرآن و فقهاء و سایر طبقات تقسیم شود، و فرمانش اجراء شد تا بجائیکه یکدرهم بجای نماند.

یکد استان جالب

محمد روزی برای بخش اموال جلوس نموده بود - مردم یکی پس از دیگری می آمدند و قسمت خود را می گرفتند .
مردی ناشناس جلو آمد :

- محمد - خودت را معرفی کن .
 ناشناس - مردی از طائفه عبدمناف .
 محمد - از کدام قبیله ؟
 ناشناس - از بنی امیه !
 محمد - از کدام خانواده ؟
 ناشناس - سکوت کرد .
 محمد ، شاید از دودمان معاویه‌ئی ؟
 ناشناس - آری .
 محمد ، از کدام فرزندش ؟
 ناشناس - باز هم سکوت .
 محمد - نکند از فرزندان یزیدی ؟
 ناشناس - آری !

نگاه‌های تند علویان بسوی ناشناس سر ازیر شد، بیچاره را ترس عجیبی فراگرفت ، محمد فریاد زد : گمان میبرید با کشتن این بدبخت انتقام خون جدم حسین (ع) گرفته میشود ؟ مگر نمیدانید خداوند اجازه نداده است که بازخواست شود از کسیکه در عمل دیگران همراهی نداشته است ، اینک بشنوید آنچه را از پدرم نقل میکنم : پدرم از پدرش اینداستانرا نقل کرد :

داستان جالب دیگر

منصور دو انیقی سالی از سالها درمکه بود جواهرات گران بهائیکه متعلق به هشام بن عبدالملک مروان اموی بود به پیشگاهش آوردند . منصور گفت: شنیده‌ام علاوه بر اینها جواهراتی دیگر نزد محمد فرزند هشام موجود است - اتفاقاً محمد در آن سال بمکه آمده بود . منصور انتظار کشید تا همگان در مسجد الحرام اجتماع کردند وزیر خود

ربیع را فرمان داد باید درهای مسجد بسته شود جز يك درکه برای رفت و آمد مردم باز باشد و مأمورانی بر آن درگماشته شوند و تو خود نیز ناظر این کار باشی تا کسی را که تو نشناسی یا بوسیله گواهان مورد اطمینان برتوثابت نشود هویت کسیکه میخواهد بیرون رود هیچکس حق بیرون رفتن را ندارد .

ربیع مأمور اجراء ، فرمان منصور دوانیقی را بمرحله اجرا درآورد .

محمد بن هشام نیز در مسجد الحرام بود فهمید که این فرمان برای دستگیری وی صادر شده است . بدنش لرزید ، ترس و نگرانی ، و تشویش عجیبی سراسر وجودش را فراگرفت . در این حال محمد بن زید بن علی بن الحسین (ع) باو برخورد و از سبب نگرانیش پرسید . اموی پاسخ داد اگر تو را به هویتم آشنا سازم در امانم ؟

محمد - آری تو در پناه منی ، تا از اینجا نجات دهم .

اموی - محمد فرزند هشام ، تو کیستی ؟

علوی - من محمد فرزند زید بن علی بن الحسینم .

اموی ترسش افزون گشت گفت خویشتن را نزد پروردگرم

میبینم .

علوی - نترس چیزی بر تو نیست ، بزودی نجات خواهی یافت .

اما اگر رفتار ناپسندی در راه نجاتت از من سرزد مرا ببخش .

اموی - مانعی ندارد تو خود دانی .

محمد ناگهان پرید و عبای اموی را گرفته و بسرش انداخت ،

تا رویش را کسی نبیند و از پشت سر کشان کشان بسوی درب خروجی برد . نزدیک ربیع که رسید با مشیت بسراموی کوید و بریعی رو کرده و گفت ای ابوالفضل این ناپاک ساربان است ، از مردم کوفه ، بمن شتری

بکرایه داد شرط کردم که در بازگشت نیز باید با همین شتر باشم. اما بشرط وفا نکرده و از من گریخت و شتر را نیز به دیگری به کرایه داد اینک او را دستگیر ساختم. خواهش میکنم دو نفر پاسبان در اختیارم بگذارید تا نگرانش باشند که حتم را از وی بگیرم .

ربیع دو نفر پلیس در اختیار علوی گذاشت، و او را از مسجد بیرون آورد . قدری راه پیمودند تا از مسجد دور گشتند .

علوی رو کرد به اموی : ای خبیث ! آیا حق مرا میدهی یا نه ؟ اموی ، آری حاضر م . علوی پاسبانان را دستور بازگشت داد . آنان که رفتند اموی را آزاد ساخت .

اموی ، سر علوی را بوسید و چنین گفت : قربانت کردم . خدا دانایتر است که رسالت را در چه خاندانی قرار دهد . پس از آن مقداری جواهر که به همراه داشت تقدیم کرد .

علوی - ما از خاندانی هستیم که در برابر نیکی پاداش نمی پذیریم . چگونه از تو گوهر بگیرم با آنکه پربهاتر از آن ، خون پدرم : زید را که بدستور پدرت بالای دار رفت و اگذاشتم برو و خود را از انظار پنهان دار . داستان را که محمد بن زید باینجا پایان داد به علویان مجلس گفت : بنا بر این ، اشکال و تازه گی ندارد اگر ما این مرد اموی را بخشیدیم همانگونه که نوه امیر المؤمنین در گذشته نسبت به فرزند کشنده پدرش رفتار کرد ، با آنکه آن شخص از فرزندان عاص و حکم برپا کنندگان شورش جمل بودند و از دشمنان سرسخت بشمار می آمدند ، در عین حال آن احسان بزرگ را درباره وی نمود .

هلی فرزند حسن بن عمر بن علی بن الحسین

تشکیل دولت میدهد

محمد بدرود زندگی گفت ؛ علی بن حسن معروف به اطروش دولت تازه‌ئی تشکیل داد ؛ سیزده سال تمام مردم را به اسلام دعوت نمود ، و جمعیت بسیاری بدست وی مسلمان گشته و پیرو آئین حق و مذهب شیعه شدند . محمد مساجد و عبادتگاهها در آنجا ساخت^۱ .

در کتاب «الادب فی ظل بنی بویه» صفحه ۱۵ مینویسد : مردم دیلم زمین بت پرست بودند ، تا هنگامیکه حسن بن علی اطروش بآن سامان آمد ، اسلام را پذیرفته و بروش تشیع گرائیدند . با اینکه آن سرزمین در زمان خلافت عمر بن الخطاب گشوده شد و در قلمرو حکومت اسلامی درآمد ، ولی آنان با حفظ عقائد پیشین ، در برابر قانون الهی سر تسلیم فرود آوردند ، و کسی هم مزاحم ایشان نمیشد .

مسعودی در مجلد آخر کتاب مروج الذهب مینگارد :

اطروش ، مدت چند سال در دیلم و مراکز کوهستانی بسر برد و حال آنان بازمان جاهلیت یکسان بود ؛ برخی از آن گروه بر آئین مسیح (ع) بودند .

اطروش با فعالیت و کاردانی آنانرا گرد خود جمع کرد و بسوی خدا خواند ، ایشانهم پذیرفتند ، مگر اندکی که در نواحی (دوردست) بسر میبردند . دیلم زمین ، دارای کوههای بلند و درهها و پایگاههای

۱ - نقل از کتاب تاریخ الشیعه للشیخ المظفر .

نیرومند و سختی است .

اطروش در آن دیار مساجد بنا کرد. سرانجام به سال ۳۰۴ کشته شد، و پس از او دامادش زمام حکومت را در دست گرفت و نامش حسن فرزند قاسم علوی بود .

او نیز بسال ۳۱۶ کشته شد و این دولت علویین که مدت ۶۷ سال پایدار بود ، و مردم دیلم زمین بوسیله آنها مسلمان و شیعه شدند پایان یافت (سال ۳۱۶) .

دولت آل بویه

بویه‌بینی کیافند؟

داستان پیدایش دولت آل بویه در ابتدای امر بی‌شبهت به افسانه-سرائی و خیال بافی نیست، با اینکه يك واقعیت انکارناپذیر است. چرا؟ - زیرا: این دولت منسوب است به مرد بی‌چیزیکه دارای تشکیلاتی نبود و کدام انسانی است که باور کند مرد فقیری که ملک و سرمایه نداشته و او را توانائی بر چیزی نباشد، از کوه‌ها هیمه را بالای سر نهاده و به آبادی آورده تا از اینراه گرده نانی بدست آورد، ناگهان از این حال و روز گار بپرد تا برسد باوج فضای فرمانروائی، و بر کشورهای پارسی و تازی چیره شده و دولتی پهناور تشکیل دهد؟ اما این حقیقتی است که بوقوع پیوسته است. اینک تفصیل این داستان را میخوانید:

در اوائل قرن چهارم هجری در دیار دیلم مردی بود تهی دست که مردم او را ابوشجاع بویه مینامیدند. زنش مرد و از وی سه فرزند به یادگار ماند: ۱- ابوالحسن علی، ۲- ابوعلی حسن، ۳- ابوالحسن احمد. ابوشجاع از این پیش آمد بسیار غمگین گشت و زمین با این همه پهناوری بر او تنگ شد. یکی از دوستانش که برای سرسلامتی نزد او آمده بود، بوی پیشنهاد نمود: من آمادگی برای پذیرائی تو و فرزندان بینوایت دارم. دست او و فرزندان را گرفت و به منزل آورد و خوراکی آماده نمود و برای آنان حاضر کرد. این عمل مقداری از رنج و اندوه ابوشجاع را تسکین داد.

ابن اثیر مورخ مشهور در کتاب کامل در حوادث سال ۳۲۱ مینویسد:

در حالیکه وضع بهمین منوال بر آنان سپری میشد، مردی از نزدیک منزل میگذشت و با صدای دورگه اش فریادکنان میگفت: آی منجم، معبر خواب، اوراق و طلسم هایی هم مینوشت. ابوشجاع او را نزد خود خواند و چنین گفت:

ابوشجاع - خواب دیدم گویا ادرار میکنم و از سر عورتم آتشی شعله و راست، باندازه ای بلند شد که نزدیک بود به آسمان برسد، سپس سه بخش شد و از هر بخشی بخشهایی بسیار پیدا گشت و جهان به این شعله ها روشن شد و سرزمینها و شهرها و بندگان خدا در برابر این روشنائی سر تعظیم فرود آوردند؟

منجم - این خواب بزرگی است، تعبیر آن بستگی به خلعت دارد. تا بخشش ندهی نمیگویم.

ابوشجاع - بخدا سوگند جز این جامه هائیکه به تن دارم مالک چیز دیگری نیستم.

منجم - پس ده دینار پول بده.

ابوشجاع - حتی یکدرهم نیز ندارم.

منجم - مانعی ندارد. بشنو و بخاطر سپار آنچه میگویم، تو دارای سه فرزند هستی که بر بخشی مهم از زمین و ساکنان آن فرمانروائی خواهند کرد، نام آنان بلند و آوازه ایشان شهره آفاق میشود همانگونه که آتش شعله اش بفلک برسد. فرزندان خواهند داشت که همگی فرمانروائی یابند و شماره آنها همان اندازه است که در خواب دیدی. ابوشجاع - خجالت نمیکشی مرا مسخره میکنی، من مردی فقیر و فرزندانم نیز مانند خودم بی نوا هستند.

منجم - نگاهی کرده و گفت: برایم روز پیدایش ایشانرا برگوی.

ابوشجاع تعیین کرد و منجم مشغول حساب شد، سپس دست

ابوالحسن علی فرزند بزرگ‌گرفته ببوسید و گفت بخدا سوگند این کودک فرمانروا خواهد شد. سپس دست برادرش ابوعلی حسن را گرفت و گفت پس از او این برادرش . ابوشجاع از گفته او خوشش بجوشش آمد و خشمگین شد چون گمان کرد مورد استهزاء مرد فالگیر واقع گشته به بچه‌ها دستور داد : این مرد را با پس‌گردنی از اینجا دورش کنید . زیرا در دست انداختن ما تندروی کرد . بچه‌ها با مشت بجان منجم افتادند ، منجم داد و فریادش بلند شد و فریاد رسی می‌جست که او را از چنگال این بچه‌ها نجات دهد اما فریاد رسی نبود . در میانه زد و خورد با آنان چنین گفت : آی بچه‌ها این زدن و صحنه را بخاطر بسپارید که هر گاه شما به پادشاهی رسیده بودید و من بسویتان آمدم مرا بشناسید و فراموش نکنید .

از این سخن و پافشاری در عقیده خنده‌شان گرفت و از او دست بازداشتند تا پی کار خود برود . روزهایی چند سپری شد تا اینکه گفتار منجم بحقیقت پیوست و پبش بینی وی درست از آب درآمد .

و اینک شما و دنباله داستان ابوشجاع : تنگدستی و نیازمندی او را واداشت که پسرانرا بخدمت زیر پرچم اعزام کند تا در ارتش وارد شوند ، مگر زندگی را بدینوسیله اداره کنند . اما طولی نکشید که نبوغ ذاتی و زیرکی و استعداد و مهارت فوق‌العاده در امور جنگی آنانرا تا پایه فرماندهی و سیاست ارکان جیش ارتقاء داد . بارفتار نیکوی آنان با مردم و بخشش اموال به افسران جهت جلب نظر ایشان ، نیرو و عظمت آنها در اجتماع آنروز رو بفرزونی نهاد . پس از اینکه اطمینان پیدا کردند که توانائی اداره ارتش و امور کشور را بطور کلی دارند ، از فرمان فرمانده خود «مرداویج» سر بیچی نموده و اعلام استقلال کردند .

عمادالدوله علی بن بویه

نخستین رئیس دولت اعلام استقلال میکند

پس از اعلام آزادی و استقلال نخستین کسیکه به سلطنت رسید «علی بن بویه» بود که بزرگ فرزندان ابی شجاع است و لقب او عمادالدوله شد. آغاز پادشاهی در شیراز بسال ۳۲۱ هـ بود. کم کم دامنه فعالیتش گسترده شد، تا آنکه بر همه ایران زمین و کشور عراق، و غیر ایندو که در تصرف عباسیین بود چیره گشت. «آدم منز» در کتاب الحضارة الاسلامیه (تمدن اسلامی) ص ۳۵ چنین مینویسد: یکی از چیزهائیکه وسیله پیشرفت و بزرگی مقام عمادالدوله شد، بخشش وسعه صدر و تدبیر در امور اداری و سیاسی و دلاوریش بود. روی همین تدبیر نیکو بود که دل حسین بن محمد را که به لقب عمید ملقب بود بدست آورد، و با فرماندهان نظامی «مرداو بیج» به نرمی و ملاطفت رفتار میکرد، و حقوق آنانرا افزود. در نتیجه همه سر بفرمانش نهادند.

صیت بزرگواری و فضیلت او گوش بگوش میگشت و مردم از هر گوشه و کنار بسویش روی آوردند، بنابراین جای شگفتی نیست که باسانی توانست بر ارتش زیر پرچم خلیفه بغداد پیروز گشته و بر جنوب ایران مسلط گردد.

پس از شکست سربازان خلیفه، با سربازان اسیر رفتار پسندیده ای پیش گرفت، و بزودی با آزادی آنان فرمان داد تا آرامش از دست رفته خود باز گرفتند، تا بجائیکه آنانرا مورد اطمینان خود قرار داد. با اینکه

دشمن بودند - پست حساس دولتی را حتی در ارتش بعهده ایشان سپرد تا بدینوسیله دل آنها را بخود جلب سازد . علی بن بویه بر دشمنان بهمین سیاست و روش بود که چیره شد، و بجای کیفر گذشت از خود نشان میداد، و این تدبیر سرکشان را رام و شورشیان را آرام ساخت .

بزرگی و عزتی که آل بویه بدست آوردند در سایهٔ فضیلت و کاردانی «عمادالدوله» بود که مرجع فضل و بزرگواری در این دودمان بشمار میرفت .

ابن اثیر در رویدادهای سال ۳۲۲ چنین مینگارد : هنگامیکه «علی بن بویه» بر شیراز مسلط شد، به مردم امان داد و بدادگری در اجتماع پرداخت . شانس - یا لطف خدا - هم در چند مورد شامل حالش گشت و بیاریش آمد .

ماری عمادالدوله را از سقوط نجات داد

خزانه تهی گشته، ارتش هم حقوق خود را میخواهد. عمادالدوله با امروز و فردا موکول میکند؛ زمزمه از هر طرف ساز و نزدیک است که کار به نیمه تمام و بانحلال دولت بویه بکشد. عماد در بالاخانه سر بگریبان اندیشه فرو برده و اندوه خسته کننده ای ویرا فرا گرفته، و دارد بسقف خانه مینگرد و در اندیشهٔ چاره است که چه تدبیری بکار بندد تا بتواند جوابگوی نیازمندیهای دولت و خواسته های ملت باشد. ناگهان ماری از گوشهٔ سقف خانه بیرون آمد و در گوشهٔ دیگر بسوراخی رفت. عماد ترسید که بزمین افتد و باو آسیبی برساند، پاسدارانرا خواست؛ موضع را گشودند، دری نمایان شد؛ پس از گشودن، خانه ای را دیدند؛ درون خانه شدند، ده صندوق پر از زروسیم در آنجا بود. گشایشی در کارش پیدا شد، حقوق سر باز آنرا داد، و دولتش را از سقوط نجات بخشید پس از آنکه در شرف نابودی قرار گرفته بود.

تصادف یا لطف دیگر

عماد بفکر درست کردن لباس شد ، فرستاد عقب خیاط معروف شهر که نامش یاقوت و کر بود . دوزنده آمد ، اما ترسی عجیب او را فراگرفت .

عماد - نترس بتو کسی کار ندارد، میخواهم لباسی برایم بدوزی خیاط کر- بخدا سوگند و بطلاق قسم که هشت صندوق فرمانروای پیشین بیشتر پیش من نگذاشت .

چون گوشش سنگین بود ، گمان کرد که از قضیه آگهی دارند و متوجه سخن عماد نشده بود ، عماد درشگفت و از این پیش آمد بسیار خورسند گشت ، فرمان داد تا صندوقها را بیاورد . صندوقها حاضر و هشت عدد بود پر از زروسیم و جامه های گران قیمت .

در کتاب هامش ابن اثیر- ج ۶ - ۳۳۳ ط ۱۳۵۳ ه آمده است که: عمادالدوله در سن پنجاه و هفت سالگی در شیراز درگذشت و مدت سلطنتش ۱۶ سال بود ، و از پادشاهان خوب دوره خود بشمار می آمد و از افرادی است که گوی سبقت را از اقرانش ربود ، و از خود فرزند پسر به بادگار نگذاشت .

رکن الدوله و معز الدوله

ابن اثیر مینویسد: عمادالدوله فرمانروای فرمانروایان بود. پس از مرگش برادرش «رکن الدوله» زمام امر را بدست گرفت، اما برادر کوچکش احمد «معز الدوله» از زمان برادرش عماد امیرعراق بود، ولی عملاً تمام قدرت بغداد بدست او بود. سیدمیرعلی در کتاب تاریخ خود مینویسد: معزالدوله، در اداره مملکت باندازه‌ای پیشروی نمود که خلیفه وقت مجبور شد زمام قدرت را بوی بسپارد و حتی نامش را هم روی سکه‌های رائج بنویسد، و نام او در خطبه نماز جمعه با نام خلیفه یکجا برده میشد. و موقعیت معزالدوله نزد خلیفه مانند شارل مارتیل بود نزد پادشاهان فرانسه زیرا: فرمانروای واقعی «معز الدوله» بود و خلیفه را قدرت و نیروئی نبود و دستش از دخالت در سیاست مملکت کوتاه بود، از شئون ریاست چیزی را در دست نداشت جز گرفتن پنج هزار دینار از خزانه دولت.

معزالدوله دوستدار دانش و هنر بود، و در دوره فرمانروائی او بود که «روز عاشورا» عزای ملی اعلام شد یعنی روزدهم محرم بیاد بود فداکاری سیدالشهداء علیه السلام روز حزن و اندوه عمومی اعلام و رسمی شد، که در آن روز تمام ادارات و کارها تعطیل میشد، اگرچه روز عاشورا قبل از این دستور هم روز اندوه بود.

ابن اثیر در کتاب حاشیه جلد ۲ ص ۳۱۵ ط ۱۳۵۳ ه مینویسد:

۱- کتاب مختصر تاریخ العرب ص ۲۶۰ طبع ۱۹۲۸ م.

معزالدوله تصمیم گرفت خلیفه را از کار برکنار و بجای وی با محمد بن یحیی زیدی علوی بیعت کند ، ولی صیبری او را از این کار بازداشت . سرانجام در زمان حکومت برادرش بسال ۳۵۶ بدرود زندگی گفت . این اثیرمینویسد : در این سال بود که آثار توبه در معزالدوله آشکار و ساختمان بیمارستانی را شروع و اموال بسیاری هم وقف آنجا کرد . در همین سال بندگان را آزاد و بیشتر ثروت خود را تصدق داد و چیزهایی زیاد میان دوستان و اطرافیان تقسیم نمود . ۲۱ سال و ۱۱ ماه و دو روز فرمانرواییش طول کشید . مردی بردبار و بخشنده و خردمند بود .

امادوره زمامداری برادرش رکنالدوله ادامه یافت و چهل و چهار سال زمام کشور را در دست داشت ، و عمرش متجاوز از هفتاد سال بود . «ادم متز» در کتاب تمدن اسلامی ج ۱ ص ۳۸ مینگارد : رکنالدوله مردی بود بردبار و دامنه کرمش وسعت پیدا نموده و سیاستش نسبت به ملت و ارتش نیکو و توأم با مهربانی بود ، همتش بلند و از ستم بدور و اطرافیان و درباریان را هم از آن برحذر میداشت .

تاریخ نویسان او را به دادگری و گذشت و آقائی ستوده اند .

ابن اثیرمینویسد : رکنالدوله مردی بود بردبار ، بخشنده ، بلند همت ، از بیدادگری گریزان ، از خون ریزی بیزار ، حفظ جان را لازم می شمرد مگر جائیکه از آن ناگزیر بود ، ارزاق عمومی را در خانه ها تقسیم و مردم را از بیچارگی نجات میداد ، به مساجد میرفت ، و برای علویان حقوقی معین و به آنان مال فراوان میداد و با توده مردم به نرمی و مدارا رفتار می کرد ، به پیمانش وفادار و در دوستیش پایدار و نهایت توجه را بعموم ملت داشت . بسال ۳۶۶ هـ بدرود زندگی گفت .

عضدالدوله دیلمی

پس از رکن الدوله ، فرزندش «عضدالدوله» بر سرزمینهای زیر نفوذ پدرش فرمانروا شد و جانشین وی گشت ، عضدالدوله زمامداری بود نمونه و آقای بتمام معنی با کشوری پهناور؛ از دریای خزر گرفته تا کرمان و عمان زیر سیطره اش بود و فرمانروایان آن سرزمینها، همه در برابرش سرتسلیم فرود آوردند . بنابراین چیز تازه ای نبود که بلقب شاهنشاه ملقب شد (برای نخستین مرتبه در دولت اسلامی) و پس از وی این لقب معمول و رائج شدن نسبت بزمامدارانیکه بر کشور پارس فرمانروائی میکردند. عضدالدوله عنایت خاصی داشت که اخبار بزودی بوی برسد، زیرا این روش از شئون هر زمامدار لایق و شایسته ای است که بخواهد بر کشور بزرگی بدرستی حکومت کند . از این جهت ، از اخبار وارده پرسش کامل میکرد ، و اگر دیرتر از معمول اخبار بوی میرسید، قیامت به پا میکرد . باندازه ای به این امر اهتمام داشت که در آن عصر اخبار شیراز به یک هفته به بغداد میرسید ، یعنی روزی نزدیک به یکصد و پنجاه کیلومتر راه پیموده میشد . برنامه جاسوسی و دستگاه سازمان امنیتش بسیار نیرومند و بر پایه محکمی استوار بود ، بطوریکه از امور پنهانی و اسرار پادشاهان بزرگ باخبر و اخبار و رویدادهای دنیا نزدش بود ، باندازه ای بر اوضاع مسلط شده بود و مردم را سانسوز کرده بود که اگر در کشورهای دور کسی درباره ای سخنی ناروا میگفت بوی میرسید ، چنانچه شخصی در مصر علیه او سخن گفته بود ؛ بهر نیرنگ بود اورا

به پیشگاه آوردند، پس از سرزنش آزادش ساخت و او را بمصر باز گردانید. اینکارها موجب شد که مردم در گفتار مواظبت کامل داشتند تا به جائیکه از زنان و غلامان خود بر حذر بودند. امنیت کامل در راهها برقرار بود، دزدان و اشرار را نابود کرد و نیرنگی برای پاك کردن راهها از وجود آنان بكار برد: قاطریرا حلواى زهر آگین بار نموده و بجائیکه گمان داشت کمین کرده اند با کاروانی روان ساخت، دزدان بکاروان هجوم برده در ضمن از حلواى مسموم خوردند و همه هلاک شدند. و این بهترین روش بود برای برانداختن آنان بدون دادن تلفات.

محدث قمی در کتاب کنی و القاب گوید: عضدالدوله مقام شیخ مفید را که از علمای امامیه بود بزرگ میداشت. دانشمندان برای او کتابهای بسیاری نوشتند، شعرا قصیدهها سروده و به نیکوترین وجه او را میستودند. یکی از آنان متینی است که چنین سروده است:

« و قدر أیت ملوک الارض قاطبة و سرت حتی رأیت مولاها »
 « ابا شجاع بفارس عضدالدو لة فنا خسرو و شاهنشاهها »
 « اسامیاً لسم تزده معرفة و انما لئدة ذکرناها »
 « تمام پادشاهان روی زمین را دیدم و گشتم تا بزرگ آنها را یافتم »
 « او ابو شجاع بود در پارس، و عضدالدوله دیلمی که ملقب بفنا خسرو و شاهنشاهست. »

« این نامها که بر او گذاشته اند صرفاً جنبه تشریفاتی و لذت در گفتار است و گرنه معرف و شناساننده او نیستند. »

علاقه فراوانی به نظم و آرامش داشت بطوریکه در بیابان هول- انگیز جزیره العرب و کرمان که مرکز غارتگران بود - که پیدایش آنان کار را بر مردم سخت کرده بود - آرامش برقرار کرد و مالیاتهاییکه بر قافله های حجاج بسته بودند لغو کرد و برای آسایش و رفاه حال حجاج نخست دستور کندن چاه های آب و احداث قنوات داد. (برای رفع

نیازمندی کاروان‌ها) ، بازار راه ایجاد نمود ، دستور داد دیوار بلندی «سور» برگرد مدینه طیبه بکشند و همچنین فرمان ساختن بازار بغداد و منازل آنجا را داد و بعبارت دیگر برنوسازی کشور همت گماشت .

نخست از مساجد جامع که مشرف بر خرابی بود شروع کرد و سپس مساجدیکه ویران گشته بود ، صاحبان زمین‌ها را بساختن آنها مجبور کرد و کسانیکه بینه مالی نداشتند از خزانه دولت - بخش عمران و کارگشائی و آبادی مسکن - بآنها وام میداد. در عصر او بود که ویرانه‌ها تبدیل بساختمان شد و میدانها و خانه‌ها پراز گل و لاله و سبزه و چمن گشت پس از اینکه جایگاه سگان و مرکز زباله بود . دستور داد درختانی از پارس و جاهای دیگر آوردند و در بغداد بکاشتند. نهرهاییکه مجرایش در زیر خاک ناپدید گشته بود دستور داد خاک برداری شود تا بحالت نخستین در آید ، پلهای بزرگ و کوچک با استحکامی ساخت ، بسیاری از مردم بیابانی را بزراعت کاری و ادارو امور کشاورزی را رونق بسزائی بخشید، بیابانها را کاشتند و آباد نمودند، با اینهمه فعالیت برای عمران و آبادانی بازم عراق را پایتخت فرمانروائی خود قرار نداد ، همانگونه مرکز حکومتش در پارس بود . بهر حال عضدالدوله امر بساختن بازاری ویژه بازرگانان نمود . پارچه و قماش و هرچه در آنجا پیدا نمیشد از جاهای دیگر می آوردند . بیمارستان مهمی هم در بغداد تأسیس نمود . برای مسجیدیان و مؤذنین و پیشنمازان و قاریان قرآن حقوقی تعیین کرد. دستور داد ارزاق در دسترس عموم قرارگیرد . برای غربا و بینوایان آسایشگاه‌ها ترتیب داد. عطا و بخشش او علاوه بر مسلمین ، اهل ذمه را نیز شامل گشت و بوزیر خود امر کرد برای یهود و نصاری عبادتگاه بسازد و سرمایه در اختیار نیازمندان بگذارد ، هر چند مسلمان نباشند و هر روز جمعه ده هزار درهم به بینوایان و بیوه زنان صدقه میداد و همه ساله

سه هزار دینار پول کفش برای پیاده روان حج اختصاص میداد و بیست هزار درهم برای کفن مردگان بیکس و فقیر. سه هزار مسجد و کاروانسرا برای غربا ایجاد نمود، و به آبی جاری نگذشت مگر آنکه آبادی در آنجا دایر کرد، و هر سالی یکصد هزار دینار در اختیار مردم مکه و مدینه گذارد برای ساختن راه و مصالح عمومی دیگرشان، بودجه سنگینی برای بنای کارگاهها و تنقیه چاهها منظور نمود و بآنانکه منزلشان سر راه مسافرین بود بعنوان علفه چهار پایان مسافرین کمک میکرد.

عضدالدوله ذاتاً دوستدار دانش و دانشمندان بود؛ برای فقها و محدثین و اهل کلام و تفسیر و نحویین و شعراء و واژه دانان نسب شناس و دکتراها و مهندسین و ریاضیین حقوق کافی معین کرد. و جایگاه اختصاصی نزدیک مسند خود برای خواص دانشمندان و حکما ترتیب داد. کتابخانه مهمی ساخت، شامل تمام کتبی که تا عصر او در انواع علوم نوشته شده بود.

این بیوگرافی از فعالیت های عضدالدوله دیلمی عین نوشته ای است که در تاریخ تمدن اسلامی «ادم متز» موجود است^۱.

یکی از آثار جاویدان دیگرش تجدید ساختمان بارگاه امیر المؤمنین علیه السلام است و سفارش کرد که در جوار مولایش بخاک سپرده شود، و بوصیت وی رفتار کردند و برسنگ مزارش این جملات را نوشتند: «این جایگاه عضدالدوله و تاج المله ابی شجاع فرزند رکن الدوله است که دوست داشت در همسایگی این پیشوای معصوم بخاک سپرده شود، چون امید داشت به برکت همجواری، گرفتاری روزیکه هر کس در تلاش است برای خود، از او برداشته شود. درود بر محمد (ص) و خاندان پاک سیرتش.»

۱ - این کتاب را استاد محمد عبدالهادی بعبی ترجمه نموده بنام «الحضارة الاسلامیة فی القرن الرابع الهجری».

این شخصیت کم نظیر و عالیقدر در سال ۳۲۴ پا بدنیا نهاد و بسال ۳۶۶ زمام امور را بدست گرفت و در سال ۳۷۲ درگذشت .
علاوه بر آنچه نگاشته شد هدف های عالیترو و قصد خدمات
شایسته تری داشت که اجل مهلتش نداد .

شرف الدوله - صمصام الدوله - سلطان الدوله

پس از عضدالدوله فرزندش ابو کالیجار ملقب به «صمصام الدوله» روی کار آمد. برادرش ابو فوارس «شرف الدوله» باوی بستیز برخاست. جنگ های دامنه داری بین این دو در گرفت و چهار سال طول کشید؛ سرانجام شرف الدوله پیروز و برادرش را بازداشت و زندانی کرد. در زندان بود تا وی برهه سرزمین های اسلامی چیره شد، اما دوره زمامداریش چندان دوام نداشت. به سن ۲۸ سال و ۵ ماه بود که اجل گریانش را گرفت و در سال ۳۷۹ درگذشت. پس از درگذشت شرف الدوله، «بهاء الدوله» فرزندش مقام پدر را اشغال کرد.

چون بهاء الدوله فرمانروا شد، عمویش «فخرالدوله» فرزند عضدالدوله با وی از در مخالفت درآمد و پس از آن زدو خورد های دامنه داری میان او و عموی دیگرش صمصام الدوله صورت گرفت و سرانجام منجر به تجزیه بلاد اسلامی شد و کشور بین آنها تقسیم گشت. صمصام الدوله در سال ۳۸۸ کشته شد و بهاء الدوله نیز بسال ۴۰۳ درگذشت و جنازه اش را به نجف اشرف منتقل و در جوار مولا امیر المؤمنین علیه السلام دفن کردند. چهل سال و چند ماه از عمرش بیش نگذشته بود ولی مدت فرمانرواییش ۲۴ سال بود. پس از او ابوشجاع سلطان الدوله جانشین وی گشت.

سلطان الدوله هنگامیکه زمام قدرت را بدست گرفت برادرانش را در امور سیاسی وارد و هر کدام را برای اداره استانی برگزید: ابوطاهر

جلال‌الدوله را باستانداری بصره ، و برادر دومش ابوفوارس را باستانداری کرمان ، و برادر سومش مشرف‌الدوله را بحکومت عراق منصوب کرد .

پس از زمانی برادرش ابوفوارس در کرمان علیه حکومت مرکزی دست بشورش زد ، ولی کودتا نافرجام بود زیرا سلطان‌الدوله آتش انقلاب را خاموش و برادرش را عفو کرد .

مشرف‌الدوله حاکم عراق نیز استقلال عراق را اعلام و برادرش را از سلطنت خلع و خود مستقلاً زمام کشور را بدست گرفت و مردم او را شاهنشاه نامیدند .

برادردیگرش ابوطاهر هم نسبت بوی وفادار نمانده و بمشرف‌الدوله پیوست . این قضیه بسال ۴۱۱ هجری بود .

پس از گذشت دو سال بسال ۴۱۳ با یکدیگر هم آهنگ شدند و سوگند یاد نمودند که به پیمان خود استوار باشند ، باین ترتیب که عراق زیر نظر مشرف‌الدوله اداره شود و پارس هم متعلق به سلطان‌الدوله باشد . سلطان‌الدوله در سال ۴۱۵ درگذشت .

جلال الدوله = ابو کالیجار = الملك الرحيم

پس از درگذشت سلطان الدوله فرزندش ابو کالیجار جای او را گرفت. بین او و عمویش ابو فوارس حاکم پیشین کرمان جنگ در گرفت و سرانجام بصلح گرائید .

قرارداد متارکه جنگ بر این شد که سرزمین عراق بدون مداخله ابو کالیجار بدست مشرف الدوله اداره شود و پارس هم از آن ابو کالیجار باشد .

مشرف الدوله در سال ۳۱۶ زندگی را بدرود گفت و برادرش جلال الدوله به تخت بر نشست. ابن اثیر گوید: مشرف الدوله خوبیهایش بسیار، بدیهایش اندک ، روشش پسندیده و به دادگری مشهور بود .

جلال الدوله

نویسنده کتاب النجوم الزاهره در جلد پنجم متذکر میشود: جلال الدوله پادشاهی بود ملت دوست و خوش رفتار و نیکوروش و به خوبان اظهار محبت داشت . در دوران سلطنت، سختی‌هایی را از اترک تحمل کرد .

ابن اثیر در حوادث سال ۴۲۹ مینویسد: در این سال جلال الدوله از قائم بامر الله پرسش کرد چطور است که مردم ویرا شاهنشاه بنامند؟ پاسخ داد در این باره باید به فقها مراجعه کنیم. از فقها استفتا نمودند: ابو طیب طبری، صیمری، ابن بیضاوی و کرخی فتوا بجواز دادند ولی ابو الحسن

ماوردی مخالفت کرد، اما نتیجه نبخشید و بشاهنشاه ملقب شد. پس از این جریان بین ماوردی و آنانکه فتوی بجواز داده بودند مناقشاتی در گرفت، ماوردی نزدیکترین فرد بجلال‌الدوله بود و از مخصوصین بشمار میرفت و برای او احترام خاصی منظور میداشت. اما چون این پیشنهاد برخلاف عقیده و رأیش بود، معذک این نزدیکی در روحیه وی اثری نگذاشت؛ روش دینی خود را برگزیده و دنبال روهوس پادشاهان نشد، بلکه حکم بحرمت نموده و از جلال‌الدوله کناره‌گیری کرد و باحالت ترس درخانه نشست تا اینکه جلال‌الدوله روزی دنبالش فرستاد، با یقین بکشته شدن بر او وارد شد، اما با کمال تعجب رفتار جلال‌الدوله را خلاف گمانش دید و از احترام نسبت باو خودداری نمود بلکه در ضمن گفتارش اورا ستوده و چنین گفت: من میدانم که نگفتی و نکردی مگر برای خشنودی خدا و پیروی از حق، مقام دین و دانش تو نزد من روشن و اینک تو عزیزترین افرادی نزد من.

این پیش‌آمد و عکس‌العمل گواهی است گویا بردادگری و انصاف و فروتنی جلال‌الدوله در برابر حق. او در سال ۴۳۵ دیده از جهان فرو بست.

ابن اثیر در حوادث این سال نوشته است ولادت جلال‌الدوله بسال ۳۸۳ و دوران پادشاهی ۱۶ سال و ۱۱ ماه بود.

هرکس زندگی ویرا بررسی کند - باین نتیجه میرسد - با آن بی‌حسی و سستی وی در اداره امور کشور و تسلط ارتش و نمایندگان بر او و دوام سلطنتش تا این اندازه - که آنکه بر همه چیز توانا و بهرکس بخواهد پادشاهی داده و ازهر که بخواهد میگیرد خداوند است.

جلال‌الدوله به دیدار نیکوکاران و شایستگان میرفت و یک مرتبه پیاده بزیارت مرقد پیشوای پرهیزکاران امیر مؤمنان علیه السلام و فرزند

برومندش سالار شهیدان امام حسین علیه السلام رفت و این کار پر پایه عقیده کامل صورت گرفت نه سالوسگری و ریاکاری .

ابو کالیجار

پس از جلال الدوله ، ابو کالیجار فرزند سلطان الدوله پست ویرا عهده دار شد . جنگی بین او و طغرل بیک سلجوقی در گرفت ولی آخر بصلح انجامید ؛ وضع و روابط به حالت عادی بازگشت ؛ طغرل دختر ابو کالیجار را گرفت و او نیز با دختر برادر طغرل ازدواج کرد . ابو کالیجار در سال ۴۴۶ در سن چهل سال و چند ماه بود که با زندگی وداع کرد . زمامداریش بر عراق چهار سال و دو ماه و چند روز بود .

الملك الرحيم

ابو نصر ملقب به ملك رحيم پس از پدرش ابو کالیجار به پادشاهی رسید ولی مدت زمامداریش پایدار نمانده طغرل بیک در سال ۴۴۷ به بغداد هجوم کرده و بر او پیروز شد و بازداشتش نموده و در یکی از دژها زندانیش ساخت و بزمامداری خاندان بویهین برای همیشه خاتمه داد ، در حالیکه از سال ۳۲۱ تا ۴۴۷ فرمانروائی آنان بطول انجامیده بود . مورخین علت انقراض دولت بنی بویه را بدست سلجوقیان در این میدانند که آنان دست بچنگهای خارجی و داخلی زده ، و نیز برای بدست گرفتن قدرت بین امراء و شاهزادگان زد و خورد هائی صورت گرفت .

فشرده خدمات آل بویه

هرچند طی شرح زندگانی بنی بویه بد خدمات و اهتمام آنان بدانش و ادب اشاره کردیم لکن بد نیست برای آگاهی بیشتر نوشته میرسیدعلی در کتاب مختصر تاریخ العرب را نیز در اینجا بیاوریم :

«بویهیین در کشورها روح ادب پروری را دمیده و مردم را باین امر تشویق کردند. مدرسه بغداد را که روبه ویرانی نهاده، نیرو و شوون آن در قلب و انقلابات و زدوخوردهای خلافت و جنجال های سیاسی به تحلیل رفته بود بحالت نخستین بازگردانده و تقویت نمودند و نهرهایی را حفر کردند که تا شیراز امتداد یافت. علاوه بر بهره های فراوانی که از این راه نصیب کشاورزان و آبادی و عمران کشور میشد خطر طغیان آب و نابودی بعضی از مناطق بدینوسیله از میان برداشته شد. معزالدوله بیمارستانی باشکوه بنیاد کرد و تعدادی دانشکده تأسیس نمود.»

در کتاب «الادب فی ظل بنی بویه» تألیف غناوی صفحه ۱۲۷ ط ۱۹۴۹ مینویسد: یکی از امتیازات دوره آل بویه بالا رفتن سطح دانش و فرهنگ بود که خود و وزرای ایشان تأثیر بسزائی در این زمینه داشتند، زیرا وزراء را همیشه از طبقات نویسندگان و دانشمندان مبرز برمیگزیدند. در تدبیر امور نظامی و جنگی، اداری و اقتصادی سرآمد زمان و مورد اعتماد مردم بودند؛ روی این زمینه بود که نامشان بر سر زبانها افتاد و صفحات زندگی آنها درخشان گشت و وصولشان روبافزایش نهاد،

آوازشان در فضا طنین انداز و آوازه شان شهره آفاق و شهرت آنان در جهان بیچید، تا به آنجا که دانشمندان و اهل ادب از هرسو بجانب ایشان روی آورده و از توجهشان برخوردار شدند و بنی بویه هم بهره خود را از نعمت وجود آنان گرفتند. در میدان ادب و فلسفه و دانش، بویه‌ین درسازندگی و بکار انداختن اندیشه‌ها گوی سبقت را از سروران خود که خلفای بنی عباس باشند، ربودند.

تأثیر آل بویه در ترویج مذهب تشیع

بنی بویه در ترویج مذهب حقه اثناعشریه تا نهایت درجه امکان پیشروی نمودند . در بغداد که پایتخت حکومت اسلامی بود ، پیش از آل بویه ، اغلب مردم پیرو اهل سنت بودند . اما پس از آمدن آنان و بدست گرفتن قدرت ، مذهب شیعه نشوونما کرده و منتشر گشت . ابن اثیر در حوادث سال ۳۵۲ اینطور مینگارد :

«در این سال معزالدوله فرمان داد : مردم باید مغازه‌ها را بسته و بازار و دادوستد را تعطیل نمایند و بنوحه سرائی برسالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام بپردازند . شیعه بعزاداری مشغول و اهل سنت قدرت جلوگیری نداشتند زیرا جماعت شیعه بسیار و حکومت هم در دست آنان بود .

روز هیجدهم ذی الحجّه (عید غدیر) معزالدوله فرمان داد که شهر را آذین بندند و جشن بگیرند . در این جشن آتش بازی نیز میکردند بطوریکه شعله‌های آن به آسمان بلند بود . بازارها باز و چراغانی مفصل همانگونه که در شبهای عید معمول بود و این برنامه‌ها بمنظور بزرگداشت روز تاریخی غدیر خم صورت میگرفت .»

ابن اثیر نیز در حوادث سال ۳۸۹ مینویسد : اهل سنت روز ۲۶ ذی الحجّه را روز شادی و سرور اعلام کرده و اینکار در برابر روز غدیر بود . بعنوان رفتن ابی بکر با پیامبر (ص) به غار ثور - و نیز روز ۱۸ محرم را عزای عمومی دانستند - بمناسبت کشته شدن مصعب بن زبیر - ولی فعلاً اثری از آن

در هیچ جا دیده نمی‌شود، زیرا: «للق دولة وللباطل جوله» بهرحال آل بویه تنها بهمین اظهارشادی در روز عید غدیر و برپا داشتن ماتم در روز عاشورا اکتفا نکردند بلکه تمام کوشش خود را برای خدمت به خاندان پیامبر بکار بردند و این نظر را بوسائل گوناگون بکار می‌بستند. بدانشمندان شیعه عنایت خاصی مبذول و نسبت بآنان انواع و اقسام احترام را رعایت نموده و اموال بسیاری در اختیار آنان قرار دادند. عضدالدوله هنگامیکه بدیدار شیخ مفید علیه‌الرحمة میرفت با مراسم مخصوص و رسمی این برنامه را اجرا مینمود. در زمان آل بویه بود که شیعیان مشاهد مشرفه را مسکن خود قرار دادند و این نقشه بدستور دولت آل بویه بود و برای ایشان حقوقی هم تعیین کردند. بارگاه‌ها و بناهای با شکوهی با قبه‌های بلند ساختند و ضریح‌های قیمتی بر روی مزار آنان گذاردند.

عضدالدوله همراه سپاهیانش یکسال در مشهد امیرالمؤمنین بسربرد تا خود ناظر بر تعمیر قبر شریف باشد. در اطراف صحن مطهر خانه‌هایی ساخت؛ برای آسایش زائرین کاروان‌سراهایی دایر کرد؛ برای سادات علوی و مجاورین و خدام بیش از آنچه بآنان داده میشد بخششی منظور داشت؛ در نجف اشرف دستورکندن کاریزی داد که معروف است به قنات آل بویه و مانند آنچه در نجف بجای آورد در کربلا نیز از خود بیادگار گذاشت.

برخی از مورخین معتقدند انتشار تشیع در زمان دولت آل بویه صورت گرفته و روبافزایش نهاد.

دولت فاطميين يا عبديه

این بخش خلاصه میشود در چند مطلب :

- ۱ - خلفای فاطمیین یا عبیدیه^۱ منسوب بچه کس هستند .
- ۲ - مذهب ایشان چیست ؟
- ۳ - موقعیت آنان از نظر تاریخی .
- ۴ - میزان تأثیرشان در انتشار مذهب تشیع .

۱ - خلفای فاطمیین منسوب بچه کس هستند ؟

این گروه منتسب هستند بجدشان مهدی که مؤسس این دولت در سرزمین مغرب بود و نام او عبیدالله بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن الامام جعفر الصادق علیه السلام است، بلحاظ آنکه اولین خلیفه عبیدالله بن مهدی بود .

۲ - مذهب ایشان چیست ؟

فاطمیین از نظر مذهبی جزء اسماعیلیه بشمار می آیند که یکی از گروه های شیعه میباشند، اما با امامیه از نظر خلافت و اولویت امیر المؤمنین و فرزندان او تا حضرت صادق متفقند ؛ پس از آن جدا میشوند ، به این ترتیب که میگویند امامت پس از حضرت صادق علیه السلام بفرزندش اسماعیل منتقل و از اسماعیل بفرزندش محمد و سپس به جعفر فرزند محمد و از او بفرزند وی که ملقب به حبیب و نامش محمد بود و سپس به عبیدالله بن مهدی نخستین خلیفه فاطمیین میرسد و بعد بفرزندش عزیز

۱ - تاریخ الشیعه - محمدحسن مظفر .

واز وی بطاهر و از او به مستنصر بالله ابی تمیم پنجمین خلیفه فاطمی در کشور مصر، و از اینجا این گروه به دو بخش تقسیم میشوند :

۱- گروهی که گویند امامت از مستنصر به فرزندش مستعلی منتقل گشت . ۲- دسته‌ای که معتقدند بفرزند دیگرش نزار انتقال یافت .

فرق بین اثنی عشریه (۱۲ امامی) و اسماعیلیه (۶ امامی)

اسماعیلیه و امامیه را جهاتی چند از یکدیگر جدا میسازد :

فرق اول- اختلاف در شماره پیشوایان پس از امام صادق علیه السلام و افراد آن .

فرق دوم- مبالغه و اغراق اسماعیلیه در تأویل آیات قرآن و سنت نبوی و این روش برای سازش دادن دین است با اساس مذهبشان و تأویل هم بر پایه خرد و روایات و اجماع و دلالت لفظی استوار نیست ، اما تأویلی که امامیه دارند تحت شرایط معین و موارد ویژه‌ای است که ذیلاً نگاشته میشود :

۱- ظاهریکه با عقل تطبیق نکند یا اجماع برخلاف آن باشد .

۲- لفظ بر معنی درستی حمل شود .

۳- لفظ تحمل معنی ثبکی بر آن حمل میگردد داشته باشد .

۴- بطور فشرده تأویل نزد امامیه، عبارت است از: انتقال لفظ

از معنی حقیقی و استعمال آن در معنی مجازی با وجود قرینه ، ولی در تأویل اسماعیلیه هیچیک منظور نمیشود .

فرق سوم- دعوت اسماعیلیه پراز موجهای نهانی است، بدانگونه

که عقایدشان بر بیشتر و یا بسیاری از محققین بحث کننده پیرامون اسماعیلیه پوشیده است بخلاف دعوت و عقائد امامیه که روشن بوده و دارای امور پنهانی نیست و پیچیده‌گی هم ندارد. اسماعیلیه در مخفی نگهداشتن روش واقعی خود کار را بجائی رسانیده اند که بدون مدرک عقلی و نقلی

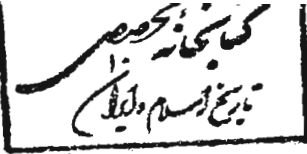
با اهل سنت، سنی؛ و با شیعه، شیعی و حتی با مسیحیین هم مسیحی میشوند چنانچه در دیباچه کتاب عبقریه الفاطمین ذکر شده است، و اینرا تقیه مینامند و لو اینکه ضرورت ایجاب نکند. اما امامیه تقیه نمیکند مگر در جائیکه ضرورت کلی ایجاب کند مانند ترس بر جان یا ناموس و آبرو و مال که به تفصیل در این باره سخن گفته شده.

فرق چهارم - نشر دستورات مذهبی اسماعیلیه بر پایه ای ویژه خودشان پی ریزی شده است که پله پله است باین معنی که یکدسته از دعوت کنندگان که تدریجاً در مراتب عقائدی، روی معلومات بسیط، روبه تکامل میروند تا بجائیکه به پایه «مستجیب» میرسند؛ اینان باید نشر دعوت کنند و پایه آن هم بر مبنای فلسفی ژرفی بنا شده است که بجز عده قلیلی از مردم آنرا درک نمی کنند، (عبقریه الفاطمین). در صورتیکه در بین دوازده امامی این درجات و مراتب نیست، و این مطلب گویا بر بسیاری از نویسندگان مشتبه شده است، زیرا عقائد این دو فرقه را بهم آمیخته اند و از روی نا آگاهی یا تهمت بسیاری از عقائد اسماعیلیه را به جعفریه نسبت داده اند. بهر حال اینک ما در صدد بیان عقائد اسماعیلیه و فلسفه آنها نیستیم بلکه هدف نخستین ما شناساندن دولت فاطمی و آشنائی با زندگی خلفای آنها در مصر و مراکش و نیز موقعیتشان از نظر تاریخی و اندازه تأثیر آنان در نشر تشیع است، که موضوع بحث سوم ما را تشکیل میدهد.

۳- موقعیت فاطمین از نظر تاریخی :

عبیدالله المهدی

در دوره عباسین شخصی بود مشهور به ابوعبدالله شیعی و در بغداد در پستهای دولتی اشتغال بکار داشت. ابتدا به مذهب جعفری بود



اما در اثر مراوده با محمد - حبیب پدر عبیدالله المهدی از عقیده خود دست برداشته و به اسماعیلیه گروید ، بطوریکه از مخلصین ممتاز محمد شد و جزو بزرگترین مبلغین وی بشمار رفت تا آنجا که بکشورهای مغرب مسافرت نموده و بنشر مذهب اسماعیلیه پرداخت و در ضمن پی‌ریزی مذهب ، نقشه خلافت مهدی را میکشید . برخی از مردم آن سامان پیرو او گشته و ریاست دینی بر آنان یافت و مذهب اسماعیلیه را برای ایشان تشریح کرد . آن گروه هم پیروی نموده و بوی پیوستند . پس از اطمینان کامل ، گروهی از آنانرا مسلح ساخته و علیه حکومت وقت دست به کودتا زده سرانجام کودتا کنندگان با موفقیت روبرو شده و حکومت را از ابراهیم بن الاغلب که فرمانروای آنجا بود گرفته و مانند لقمه نرم و گوارائی در دهان مهدی افکند و این رویداد بسال ۲۹۶ بود .

مهدی بعنوان امیر المؤمنین فرمانرا بکف گرفت و چندی درنگ نکرد که تشکیلات اداری و مالی برقرار و در آنجا دولتی تأسیس نمود . وی در گیریهای هم بادولت ادریسین داشت و مقدار قابل توجهی در نابودی ادریسین سهمیم بود . همینطور با امویین در اندلس در افتاد و حکومت اغالبه را بر انداخت .

مغرب اقصی و تونس زیر فرمانروائی مهدی در آمد و قبایل تمامی فرمان بردار او گشتند .

ابو عبدالله الشیعی که پایه گذار دولت وی بود چون موقعیت و محبوبیت بسزائی در میانه مردم داشت مورد کینه او واقع گشت و بطور ناگهانی غافلگیرش نموده و کارش را ساخت . سپس در اندیشه اش قوت گرفت که آبادی در جای مناسبی بسازد که دژ و حصاری برایش باشد که هنگام نیاز مندی بدانجا پناه برد و نیز از آنجا به کشورهای دیگر هجوم نماید .

در مسافت هفتاد میلی‌جنوب قیروان شهری بنا کرد بنام مهدیه که دریا از سه جانب به آن محیط بود. پس از پایان شهر مهدیه نقشه شهر دیگری را در نزدیکی آن کشید و نام آنرا بمناسبت یکی از قبائل شهرهای مغرب دوپله گذاشت.

در سال ۳۲۲ زندگی را بدرود گفت و فرزندش ابوالقاسم محمد ملقب به القائم بامر الله فرمانروا شد.

القائم بامر الله

هنوز پایه فرمانرواییش استقرار نیافته بود که آتش انقلاب شعله زد.

برخی از زعمای به عبدالرحمن الناصری الاموی که در اندلس بود متمایل گشتند.

يك نفر خارجی بنام ابایزید - که بدشمنی با اسماعیلیه معروف بود علیه القائم دست بشورش زد و سایر خوارج هم با وی هم‌آهنگ شدند و کارش رونق گرفت، و از آنان بر جنگ با اسماعیلیه و مباح دانستن غنائم جنگی و اسیر گرفتن (باین معنی که معامله کفار را در باره آنان اجرا نمایند) بیعت گرفت و سپس ابویزید فرمان محاصره مهدیه را صادر کرد. سربازان بجانب مهدیه حرکت نموده و چنان امر بر مردم پایتخت دشوار گشت و بلا برایشان بزرگ شد که قحطی پیش آمد و از چهار پایان و مردار سدجوع میکردند تا اینکه دیگر مردم بستوه آمده از شهر بیرون آمده و بسوی مصر و طرابلس و سرزمین روم مهاجرت میکردند و هر که بچنگ سربازان میافتاد شکم او را به طمع بدست آوردن طلا پاره می‌کردند.

دیگر کنترل سربازان از دست ابویزید بیرون بود زیرا آنان دست

به کشتار و یغماگری زدند و هرچه در افریقا دیدند از بین بردند .
 علیه ابویزید غوغائی عجیب باشد و پس از ویرانی او را تنها
 گذاردند تا کم کم توانست قائم بامرالله بر اوضاع چیره شود .
 در سال ۳۳۳ قائم مرد و فرزندش منصور جای او را گرفت .

منصور

منصور مردی شجاع و فصیح و باداره مملکت وارد بود. نخست
 به تقویت نیروی دفاعی پرداخت و سپس بفکر چاره خوارج و ابویزید
 افتاد و توانست مقاومت او را درهم بشکند . در نتیجه سپاهیان ابویزید
 متواری و خود او دستگیر شد ولی بر اثر زخمی که در جنگ برداشته
 بود مرد .

منصور که متوجه بود اثر این شورش خونین تا چه پایه وضع
 کشور را به تباهی کشانده و در ارکان دولت آثار بدی از خود بیادگار
 گذاشته است ، به آبادی و عمران شروع نموده و تمام کوشش خود را
 بکاربرد تا اوضاع را بحال عادی و همانند دوران پیش از جنگ بازگرداند.
 ناوگان بزرگی بساخت و شهر منصوریه را تأسیس نموده و پایتخت
 خود قرارداد .

در سال ۳۴۱ بدرود زندگی گفت و فرزندش معز جانشین او شد .

المعز لدین الله

معز شخصیتی بود فرهنگ دوست و ادب پرور و علاقمند بدانش
 و آموزش ، و بتدبیر و محکم کاری در امور دولتی معروف . ایل‌های
 بربر نیز با وجود مخالفت شدیدی که با این خاندان داشتند ، معذک

بدستگاه نزدیک و فرمان بردار شدند .

پس از آنکه امنیت و آسایش در کشور مغرب برقرار و از اوضاع داخلی اطمینان پیدا کرد در اندیشه کشورگشایی و توسعه طلبی افتاد و مصلحت در این دید که نخست بمصر حمله کند . تا این بخش از قاره آفریقا را که دارای سرمایه و موقعیت استراتژیکی و جغرافیائی ویژه ایست به تصرف در آورد ، تا بدینوسیله راه را برای خود هموار سازد و از آنجا برای توسعه نفوذ و چیره شدن بر بسیاری از کشورها بویژه شامات و حجاز که در آن عصر در قلمرو اخشیدین فرمانروایان مصر بود استفاده نماید .

در سال ۳۶۵ دستور جاده سازی و حفر چاه‌های آب در راه مصر را صادر کرد و در هر منزل آسایشگاهی ساختند .

مرگ کافور در مصر و تصمیم

اجرای نقشه هجوم به مصر

کافور در سال ۳۵۷ درگذشت و هنگامیکه خبر مرگش به معزز رسید، به تدارکات جنگی پرداخت و اموالی برای هوخواهان و مبلغینش به مصر فرستاد، و منویات خود را با آنان در میان نهاد تا در اندیشه راه‌های پیروزی و مناطق سوق الجیشی باشند .

و سپس به فرمانده لشکر خود «جوهر صقلی» فرمان حمله داد و او را با سربازانش رهسپار کشور مصر کرد .

جوهر سال ۳۵۸ بود که به «دقه» یکی از شهرهای مصر رسید ، فرمانروای شهر بدون مقاومت تسلیم شد . سپس رهسپار اسکندریه شد و مردم آنجا نیز مقاومت ننموده و با سانی شهر را تصرف کرد . خبر که بفسطاط رسید هیئتی از بزرگان شهر برای گفتگو و مذاکره اعزام و دربارۀ تسلیم شهر با جوهر بگفتگو نشستند، و سرانجام بنوشتن امان نامه منتهی

شد، اما گروهی از لشکر مصر که در خدمت دولت بودند قرارداد صلح را امضاء نکردند و آمادگی خود را برای جنگ اعلام داشتند. نبرد سختی بین آنان در گرفت، گروه بسیاری کشته و باقیمانده خواستار سازش شدند.

جوهر آتش بس را پذیرفت و در نتیجه شهر فسطاط تسلیم شد. بدینوسیله دستگاه فرمانروائی اخشیدیین و بنی عباس از سرزمین مصر برچیده شد و در قلمرو دولت فاطمیین شیعی درآمد، که امتداد آن از محیط اطلس شروع و به بحر احمر (دریای قرمز) بخش خاوریش منتهی میشد.

فاطمیین شیعی با حکومت سنی بغداد که بنی عباس بود سخت برقابت برخاست و نتیجه آن پی‌ریزی تمدن بزرگ اسلامی شد^۱.

پایه‌گذاری دانشگاه ازهر مصر و مذهب شیعه

جوهر شهر قاهره را که تا با امروز پابرجاست بنا کرد و پس از تکمیل آنجا را مرکز حکومت تازه مصر قرارداد و از آن طرف هم چون مقصودش نشر مذهب شیعه بود صلاح نمیدید که اینکار در مساجد مربوط بآنان صورت گیرد زیرا ترس آنرا داشت که آرامش شهر بهم بخورد و شورش برپا شود. روی این زمینه بود که دستور ساختن «جامع ازهر» را داده و آنجا را پایگاه نشر مذهب شیعه قرارداد.

حلقه‌های درس برقرار کرد و بر شناساندن و رساندن روش شیعه بمردم آن سامان همت گماشت و ایشان را از پوشیدن لباس سیاه که شعار بنی عباس بود بازداشت و در خطبه این جملات را افزود:

«اللهم صل علی محمد المصطفی، وصل علی علی المرتضی و فاطمة البتول

والحسن والحسین سبطی الرسول.»

و بخشنامه کرد به‌همه مؤذنین که جمله «حی علی خیر العمل» را در اذان بگویند.

شعار های شیعه و تدریس در دانشگاه ازهر بروفق مذهب آنان پابرجا بود تا هنگامیکه صلاح‌الدین ایوبی بر مصر مستولی شد، و به‌دولت فاطمین و مذهب شیعه و منتسبین به آنها خاتمه داد، و تفصیل آنرا در کتاب «الشیعه و الحاکمون» نوشتیم.

معز به مصر کوچ میکند

پس از اینکه معز اطمینان یافت که پایه های پادشاهی در مصر و شامات استوار گشته است از آفریقا کوچ نموده و با خاندان و شخصیت‌های دولتی و اموال خود در موب بزرگ و با شکوهی بسوی دیار مصر رهسپار شد و در سال ۳۶۲ با اسکندریه رسید. بزرگان مصر چندان احساساتی از خود نشان ندادند و از آنجا بقاهره پایتخت تازه منتقل گشت.

سلطنتش گسترش یافت و از اواسط سرزمین مغرب تا شمال شام امتداد پیدا کرد اما طولی نکشید که قرامطه بشام هجوم کرده و آنجا را به تصرف آورده و استاندار شام را که از جانب خلیفه فاطمی بود گرفتند و سپس رهسپار مصر گشتند.

فرمانده قرامطه حسن اصم بود. ارتش معز با جنگجویان حسن اصم در نزدیکی بلیس با یکدیگر برخورد نمودند (در اواخر سال ۳۶۳) و شکست سختی به آنان داده و فراری نمودند.

معز در سال ۳۶۵ درگذشت. ولی دولت فاطمین پایدار مانده و دامنه فعالیت آنان گسترش یافت، علاوه بر قاره آفریقا، حلب و حجاز هم زیر فرمان آنان درآمد.

ابن اثیر گوید: معز مردی بود دانشمند، فاضل، بخشنده، نیرومند

و دلاور، در مردم‌داری روش پدر را دنبال کرد^۱.
فرزندش ابومنصور نزار ملقب به «العزیز بالله» را بجانشینی خود
برگزید .

العزیز بالله

در روزهای نخستین زمامداری العزیز بالله ، قرامطه برشام چیره
شدند و به مصر هم تاختند. خود عزیز با سپاهی انبوه بسوی ایشان رهسپار
شد و با آنان بسختی جنگید تا مجبور به عقب نشینی شدند .

عزیز بشام و اداره شئون آن عنایت خاصی داشت و غلام خود
بنجوتکین ترکی را با استانداری آنجا برگزید و پس از تنظیم امور شام
بوی فرمان داد بجانب حلب حرکت کند . فرمانروای حلب در آن زمان
ابوالفضل بن حمدان نوه سیف الدوله بود .

پس از اینکه حمدانیین دیدند فاطمیین برشام دست یافته و در
اندیشه تصرف سایر قسمتها هستند با امپراطور قسطنطنیه بنام «باسیل»
پیمان دفاع نظامی بستند .

همزمان با حرکت ارتش دولت فاطمیین بسوی حلب ، نیروی
کمکی «باسیل» هم رهسپار حلب شد . آتش جنگ بین دولشکرشعله‌ور
شد ولی سرانجام بز نظیون در جبهه شکست خورده و فرمانده آنان بدست
نیروی فاطمیین اسیر شد .

خبر که به باسیل رسید ، خود با سپاهی حرکت کرد که مورخین
آنها تا یکصد هزار نفر نوشته‌اند و فاطمیین جنبه دفاعی بخود گرفتند .
در دوره عزیز بالله فعالیت‌های نوسازی و ساختمانی باوج خود
رسید و در روزگار وی بود که کاخهای برافراشته ساخته شد و عمران و

۱ - نقل از کتاب «الحاکم بامر الله» تألیف محمد عبدالله عنان صفحه ۸۹ .

آبادی صورت گرفت. از آن‌کاخها: کاخ طلائی در قاهره و مسجد جامع قرافه و جامع قاهره را که فرزندش حاکم با تمام رسانید میتوان نام برد، و نیز بوستان سردوس، و کاخهای عین شمس و کارگاه صنعتی و پل خلیج از شاهکارهای دولت عزیز بود^۱.

عزیز- همانند پدرش معز- توجه خاصی به ترویج مذهب شیعه داشت و بقضات دادگستری بخشنامه کرد و دستور اکید داد که باید رأی صادره از دادگستری موافق مذهب شیعه صورت گیرد.

بسپست‌های حساس دولتی و کشور را به شیعیان داد، و مستخدمین سنی را که پست‌های کوچکی عهده‌دار بودند ملزم کرد که باید روش آنان مطابق مذهب اسماعیلیه باشد^۲.

«عزیز» مردی بود بخشنده و با تدبیر و به‌خزانه‌دار خود دستور داد که وام‌هایی که کارمندان غیر عالی‌رتبه از مال شخصی وی گرفته‌اند و نمیتوانند ادا کنند بازخواست ننماید، و نیز آنانکه دارند و نمی‌پردازند مورد تعقیب واقع نشوند.

در عصر او دامنهٔ دعوت فاطمین گسترش یافت و برای فاطمین در یمن و موصل هم دعوت بعمل می‌آمد. بنابراین دعوت بنی‌عباس محدود و نفوذ معنوی و روحی آنان نیز مانند تسلط سیاسی‌شان اندک شد. عزیز بسال ۳۸۶ مرد و فرزندش ابوعلی منصور ملقب به الحاکم بامر الله جانشین وی گشت.

الحاکم بامر الله

الحاکم از سنش ۱۱ سال بیش نگذشته بود که متصدی امر خلافت

۱ - نقل از کتاب الحاکم بامر الله تألیف محمد عبدالله عنان.

۲ - «مصرفی عهد دولة الفاطمین» تألیف سرور واو بکتاب ایقاظ الخلفاء نوشتهٔ مقریزی ص ۱۹۷ نسبت میدهد.

گشت و گردانندهٔ امور دولتی در آن زمان مربی و استادش «برجوان خادم» بود .

پس از آنکه پانزده سالش تمام شد شخصاً زمام فرمانروائی را بدست گرفته و برجوان را کشت ، چون هنگامیکه ادارهٔ امور بدست وی بود برخلیفهٔ کوچک تنگ میگرفت و رفتار خوبی با او نداشت .

دکتر حسن ابراهیم در کتاب «تاریخ الدولة الفاطمیه» دوران زمامداری ویرا به چهار بخش تقسیم نموده است :

بخش اول - از سال ۳۸۶ تا سال ۳۹۰ دوره کود کیش که دخالت در شؤون دولت نداشت .

بخش دوم - از سال ۳۹۰ تا سال ۳۹۵ که هنگام بلوغ و بهار جوانیش بود و قدرت بزرگی بهم رسانید و نسبت بروش فاطمیین پافشاری داشت .

بخش سوم - از سال ۳۹۶ تا ۴۰۱ تغییر روش داده و از تعقیب و پافشاری عقائد خود دست برداشته و سیاست مسالمت آمیز را پیشهٔ خود ساخت و با همهٔ گروه‌های مذهبی رویهٔ مماشات را حفظ کرد .

بخش چهارم - از سال ۴۰۱ تا ۴۱۱ وضع غیر عادی و شگفت‌انگیزی داشت . سیاستش مایهٔ گرفتگی و اضطرابات و بلوا و شورش و انقلابات داخلی گردید .

با همهٔ این گرفتاریها با کاردانی توانست آرامش و امنیت از دست رفته را بازگرداند و آتش فتنه و انقلابات را که شعله‌های آن بالا رفته بود خاموش سازد .

ساختمانی بنام «دارالحکمة» بنا کرد که گروه بسیاری از قراء قرآن، فقها، ستاره‌شناسان ، نحویین و واژه‌دانان در آنجا بکار مشغول شدند و کتابخانه‌ای بنام دارالعلم بآن منضم ساخت که دارای زبده‌ترین کتابها و گران بها ترین آن بود .

عنان در کتاب «الحاکم بامرالله» ص ۱۰۳ ط ۲ مینویسد: حاکم بامرالله زمامداری بود واقعی، برکشور و ملتش تسلطی کامل داشت و شخصاً بر اداره مملکت و وقایع مشرف و در تدبیر امور نشاط و فعالیت شگفت‌انگیزی از خود نشان میداد. و در بیشتر کارهای سیاسی و گردش چرخ کشور، خود و وزیرانش مباشر بودند، و این زمامدار زیرک و شایسته با اینکه جوان بود و مقتضیات جوانی ایجاب میکرد که مانند سایر جوانانیکه در این سن و سال و مقام هستند به بازی و عیش و نوش، وقت‌گذرانی و سبکسری پردازد ولی برخلاف آن رفتار کرد و روش پسندیده‌ای پیش گرفت و کارهای بزرگی انجام داد.

نشاط و فعالیت‌های مخصوص بخود را در طول فرمانروائی از دست نداده و خود را بآن موظف میدانست، اما از لحاظ جسمی استخوان بندی نیرومندی داشت. اندامش سطر و چهره باهیت و صلابتی داشت. چشمانش درشت و سیاه بود و بجائیکه خیره میشد نگاهش تند و ترسناک مانند شیر بود بدانگونه که بینندگان طاقت نگاه کردن در چشم او را نداشتند. صدائی خشن و ترسناک داشت و هنگام سخن گفتن در شنوندگان ایجاد دهشت مینمود.

انطاکی گوید: گروهی برای کاری نزد او رفتند، همینکه حاکم بر آنان وارد شد چشمان آنها به وی افتاد و ترس سختی سراسر وجود ایشانرا فراگرفت. همه بزمین خوردند و توان سخن گفتن را از دست دادند.

بیشتر تاریخ‌نویسان تصویر ویرا بدینگونه تشریح کرده‌اند: حاکم مردی بود شگفت‌انگیز، بهت‌آور، فرو رفته در تناقض، غیرمنظم، گاهی بخشنده، زمانی بخیل، هنگامی شجاع، هنگام دیگر ترسو، وقتی خردمند و دگرگاه دیوانه، زمانی خونریز و زمانی دیگر باترحم،

حلال را حرام و حرام را برخود حلال می‌کرد ، اوج می‌گرفت ، فرود می‌آمد ، می‌تابید و رخ برمی‌تافت . این حالاتی است که برای او نوشته‌اند^۱ .

سرانجام بسال ۴۱۱ کشته شد .

درباره کشته شدنش مطالب گوناگون گفته‌اند : بعضی قتل او را بخواهرش نسبت می‌دهند . برخی گویند برطبق عادت بننهائی برالاغی سوار شده و بیرون رفت و دیگر برنگشت . ددوز معتقدند که حاکم از انظار پنهان شده و بعد از برطرف شدن فسادی که در جهان برپا شده است باز خواهد گشت و پیشوای منتظر نزد این گروه همین حاکم است^۲ . در دوران زمامداری خود کارهای مفیدی انجام داد و آثار بزرگی از خود به یادگار گذاشت ، مانند : دارالحکمة ، تجدید دانشگاه ازهر و تعیین موقوفات برای آن دو ، بنای مسجد بزرگی در قاهره و مسجد دیگری در اسکندریه ، شماره گذاری مساجد و تعیین حقوق برای مؤذنین و پیشمازان .

بخشش و عطایش شامل حال دانشمندان و اساتید بود . در سال ۴۰۴ همه بندگان را که تعداد آنها بسیار بود آزاد ساخت و سرمایه وزمین در اختیار ایشان گذاشت تا زندگی نوین خود را اداره نمایند . توجه خاصی بدانش و ادبیات داشت . هرچه کتاب در خزانه‌های کاخ دولتی داشت در دسترس دانشمندان و دانشجویان قرارداد تا از آن

۱ - کتاب النجوم الزاهره - تألیف ابوالمحاسن و کتاب الحاکم بامرالله تألیف عنان .

۲ - نقل از تاریخ دولت فاطمیه تألیف حسن ابراهیم ص ۱۶۸ ط ۲ .

بهره‌مند شوند و مجلس مخصوصی در کاخش برای دانشمندان ترتیب داد تا در پیشگاهش به مباحثه ورد و ایراد پردازند و جوایزی برای آنان منظور می‌داشت و در نتیجه دانشمندان و متخصصین را واداشت که گام‌های بزرگی بردارند.

ابوالحسن فلکی واژه‌های نجوم و هیت را برایش نوشت که به «زیج بزرگ» معروف است. ابن‌هیثم مهندس مشهور را دعوت نموده و پیشنهاد کرد که چاره‌ای برای بهره‌گیری بیشتر از آب رود نیل بیندیشد. مالیاتی را که به پیرمردان تعلق می‌گرفت کاست. نرخها را تحدید و گران فروشانرا با تازیانه تأدیب کرد و آنانرا بمردم شناساند و رسوا کرد. میزان و ترازوها را اصلاح کرد.

تاریخ نویسان برزهد وی وسخت‌گرفتن زندگی برخود متفقند. آداب و رسوم، القاب و مواکب بزرگی را که خلفای فاطمی بدان امتیاز داشتند ناچیز دانسته و پیش او ارزشی نداشته و کوچک می‌شمرد.

الظاهر لاعزاز دین الله

پس از کشته شدن حاکم، فرزندش ابوهاشم ملقب به «الظاهر لاعزاز دین الله» متصدی امر خلافت گشت.

ظاهر در سال ۴۱۱ هـ جانشین پدر شد و از سنش بیش از ۱۶ سال نگذشته بود که سرزمینهای زیر فرمان پدرش مانند شامات و آفریقا همه بقبضه وی درآمد.

روزهای نخستین زمامداریش عمه او بر امور مملکت نظارت داشت و در تدبیر شؤون کشور شایستگی بسزائی از خود نشان داده و سیاست مردم داریش عالی بود.

ظاهر مردی بود خردمند، باگذشت، دین‌دار، عفیف، بردبار،

فروتن و دادگستر، این صفات باعث نیرومندی و تقویت دولت او در نتیجه طولانی شدن دوره زمامداریش شده و توانست توجه اهل ذمه را بخود معطوف و دوستی آنانرا جلب نماید و در نتیجه در دوره زمامداری او از آزادی مذهبی برخوردار گشتند. تمام نیروی خود را برای اداره شوون کشور و سازمان دادن بآن بکار انداخت. امور کشاورزی را سرو صورتی بخشید. قانونی راجع بمنع کشتن گاوها تصویب کرد چون بیشتر گاوهاییکه از آنها برای امور کشاورزی استفاده میشد در اثر مرض وبا از بین رفته بودند. بسال ۴۲۷ به بیماری استسقاء درگذشت و فرزندش ابوتمیم ملقب به مستنصر جانشین وی شد.^۱

مستنصر

بسال ۴۲۷ در سن هفت سال و ۲۷ روز بود که حکومت را بدست گرفت و شصت سال و چهار ماه فرمانروایش طول کشید. وی را بر روی منابر در عراق امیر المؤمنین خطاب میکردند. هیچیک از زمامداران مسلمان در دولت اسلامی چه بعنوان خلیفه و چه پادشاه، دوره زمامداریش این اندازه دوام نداشته است.

در زمان پادشاهی وی بود که در مصر قحطی پیدا شد و آنچنان سخت بود که از زمان حضرت یوسف تا آن زمان سابقه نداشته و مدت هفت سال ادامه داشت بطوریکه هر گرده نان به ارزش پنجاه دینار رسیده و روزی ده هزار نفر از گرسنگی تلف میشدند. آذوقه تمام شده بود. مردم سگان و درندگان و یکدیگر را می خوردند.

در عهد مستنصر، برخی از سرزمینهاییکه در قلمرو فاطمین بود از دست آنان بیرون شد و در سال ۴۷۵ کشور مغرب اقصی اعلام استقلال نمود.

مستنصر در سال ۴۸۷ درگذشت و فرزندش المستعلی بالله برار یکه سلطنت تکیه زد.

المستعلی بالله

در عهد مستعلی ارکان دولت فاطمین سست شد و جنگ‌های داخلی و خارجی برپاگشت. برادرش باوی از در ستیز بیرون آمد و میان این دو نبرد در گرفت. صلیبیین هم از فرصت استفاده نموده و بسواحل بلاد شامات هجوم بردند و انطاکیه و توابع آنرا اشغال کردند، سپس به پیشروی خود ادامه داده تا به بیت المقدس رسیدند در نتیجه بین آنان و ارتش دولت فاطمین جنگ‌های سختی در گرفت. و سرانجام پیروزی نصیب صلیبیین شد و بر فلسطین و شهرهای ساحلی شام چیره شدند. مستعلی بسال ۴۹۵ بدرود زندگی گفت و فرزندش آمر باحکام الله بجایش نشست.

الآمر باحکام الله

آمر باحکام الله در پنج سالگی پدر را از دست داد و نائب و کارپرداز تشکیلات دولتی امیر افضل - شاهنشاه فرزند امیر جیوش شد. نویسنده النجوم الزاهره (ج ۵ - ص ۱۷۰) مینویسد: آمر مانند پدرش رافضی بود. زمام حکومت را در دست گرفت و حال آنکه کودک بود؛ پس از آنکه بحد رشد رسید و کارها را خود بمهده گرفت وصی خود امیر افضل را کشت و مأمون بطائحی را وزیر خود قرار داد. مأمون بنای ستمگری را گذاشت و روش بدی پیشه ساخت تا جائیکه آمر حکم اعدام او را صادر و اموال او را مصادره کرد. در

دوره زمامداری او صلیبیون در سال ۴۹۷ عکا را گرفتند و طرابلس را هم در سال ۵۰۲ به تصرف خود در آوردند؛ هر چه توانستند کشتند و اسیر گرفتند. پس از گذشت زمانی چند نجده مصریین آمدند و در سال ۵۱۱ تبین را گرفتند و سپس در سال ۵۱۸ هجری صور را اشغال نمودند. بیروت را سال ۵۰۳ و صیدا را سال ۵۰۴ گرفته بودند. پس از آن ملک برویل برای اشغال مصر لشکر کشی کرد ولی پیش از آنکه بمصر برسد هلاک شد و بدینگونه ارکان دولت فاطمیین در مصر متزلزل گشت.

در سال ۵۲۴ نه نفر با هم پیمان بستند که آمر را ناگهانی ترور کنند و یکروز در بین راه بر او هجوم کرده و با کاردارش را ساختند و حتی یک نفر از آنان بر پشت او سوار شد و ضربتی کاری وارد ساخت تا اینکه مردم رسیدند و هر نه نفر را کشتند.

پس از او پسر عمویش حافظ لدین الله عبدالمجید بن محمد منتظر برمسند فرمانروائی نشست.

الحافظ لدین الله

آمر با مرالله چون فرزند ذکور نداشت پسر عمویش جای او را گرفت، وی ابوعلی احمد بن فضل را بوزارت منصوب کرد و روز بروز بر قدرت او افزوده شد تا اینکه همه امور را قبضه کرد.

ابوالمحاسن (النجوم الزاهره - ج ۵) مینویسد: ابوعلی کار را بر حافظ بسیار تنگ گرفت. او را از دخالت در شؤون دولتی بازداشت. علاوه بر این ملاقات با حافظ جز با اجازه او ممکن نبود و تقریباً بصورت بازداشت زندگی میکرد. و حتی دستور داد که خلفای فاطمیین را در خطبه و دعا یاد نکنند.

ابوعلی مانند پدرش بروش اهل سنت بود و قواعد و قوانین دولت

تشیع را تغییر داد و این عمل سبب کینه و دشمنی امراء و بزرگان و خطباء شد زیرا اکثر اشیعه بودند. سرانجام تصمیم بکشتن او گرفتند و گروهی در کمین نشستند و او را کشتند. و حافظ را از بازداشت بیرون آورده و باوی تجدید بیعت کردند.

حافظ از درد قولنج رنج میبرد. «شیر ماه» دیلمی برای او طبلی ساخت که از خواص آن این بود که هر کس آن را بصدای او آورد بادی از او خارج میشد که این باد برای تخفیف درد و تسکین آن مفید بود. صلاح‌الدین ایوبی این طبل را چون از آنارفاطمین بود، شکست. حافظ در سال ۵۴۴ درگذشت و فرزندش اسمعیل جانشین او شد.

الظافر بالله

ظافر ۱۷ سال و چند ماه داشت که امور دولت را بعهده گرفت. در دوران زمامداریش وضع کشور درهم و برهم بود؛ چون تازه سال وخام بود بکارهای دولت رسیدگی نمی‌کرد و در عوض به بازی میپرداخت و دل به جوانی دیگر که همسال او و فرزند وزیرش عباس صنهاجی، بنام نصر بود، بسته بود. و کار بآنجا کشید که خلیفه مسلمین برای دیدار دوستش از کاخ خلافت بیرون می‌آمد و بخانه وزیر میرفت. عباس هم از فرصت استفاده نموده و فرزندش را تحریک کرد که او را ناگهانی از بین ببرد. او هم بدستور پدر دست باین جنایت زد و وزیر برای برطرف کردن اتهام از خود برادران خلیفه را متهم ساخته و آنانرا اعدام کرد.

ظافر فرزندی بنام عیسی داشت. در سال ۵۴۹ او را به فائز بنصرالله ملقب و با او بیعت نموده و خود بعنوان وصی امور را اداره می‌کرد. اما چندان عمرش دوام نیافت و بسال ۵۵۵ در سن ده سالگی درگذشت و

پس از او عاضدالدین الله را که یازده ساله بود روی کار آورد. در سال ۵۶۷ بود که صلاح الدین ایوبی مصر را گشود و با خلع عاضد و خواندن خطبه بنام خلیفه بنی عباس که در بغداد بود، طومار دولت فاطمیین که از سال ۲۹۶ شروع شده بود پایان یافت.

فاطمیین و تمدن

در عصر فاطمیین، تمدن مصر به نهایت درجه از کمال رسید: شهرها بناشد؛ مسجدها ساخته شد؛ کتابخانه‌ها تأسیس گشت و دانشگاه‌ها ایجاد شد؛ دامنه بازرگانی توسعه یافت؛ کشاورزی رونق بسزائی گرفت و ادبیات، حکمت، فلسفه و انواع دانشها نشر یافتند.

عنان در کتاب «الحاکم بامر الله» مینویسد: عصر فاطمیین از «درخشان‌ترین عصرهای مصر در حکومت اسلامی» بود، اگر ادعا نکنیم «درخشان‌ترین عصرهای مصر».

«سدیو» خاورشناس در کتاب تاریخ العرب العام (ص ۲۴۴ - ط ۱۹۴۸ م) مینگارد: عربها درخشان‌ترین انوار را از قاهره کسب میکردند نه از بغداد، زیرا در دوره فاطمیین بود که بازار بازرگانی و صنایع و کشاورزی و علوم گرم شد، همانگونه که در زمان خلفای اولیه عباسیین رونق گرفت؛ بطوریکه، پایتخت خلفای فاطمی با زیباترین شهرهای آسیا برابری میکرد.

ابن یونس مصری راهی را که ستاره‌شناسان عراق پیمودند، طی کرده و رصدخانه‌ای ساخت. آنچه را که مردم بغداد انجامش را فراموش کردند آنان بجا آوردند و چیزی نمانده بود که به پایه‌ها رون الرشید برسند. «پروکلیمان» خاورشناس در تاریخ الشعوب الاسلامیه مینویسد: آثار بزرگ فاطمیین مانند دانشگاه الحاکم و دانشگاه ازهر - که تا امروز موجودند - نمونه‌ای از بزرگترین مؤسسات تدریسی و آموزشی در جهان

اسلام است که گواه همت عالی مسلمانان می باشد.

سید میرعلی در مختصر تاریخ العرب (صفحه ۵۱) مینویسد: فاطمیین در نخستین دوره خلافت مانند بطالبه اولین بودند - ازدانش و دانشمندان جانبداری کرده، دانشکدهها ساخته و کتابخانهها و دارالحکمه بنا نمودند و تعداد بسیاری کتاب از علوم گوناگون و هنرهای مختلفه و اسباب و ادوات مربوط به ریاضیات در آنجا متمرکز ساختند تا مورد بحث و مراجعه واقع گردد: این کتابخانهها بهزینة دولت اداره میشد، همانگونه که ابزار نویسندگی را برایگان در اختیار و در دسترس دانشجویان میگذاشتند و آموزش در آنجا آزاد و بهزینة دولت اداره میشد.

خلفا مجالس مناظره منعقد، و در فروع انواع دانشها مانند منطق، ریاضیات، فقه، پزشکی و غیره به مباحثه می پرداختند.

اساتید دانشگاه لباس مخصوصی میپوشیدند که در آن زمان به خلعت معروف بود - مانند شنل مخصوصیکه امروزه اساتید دانشگاه دربر میکنند - و بودجه این دانشگاهها و مؤسسات و هزینة اساتید و دانشجویان و کارمندان را از املاکی که برای این امر اختصاص داده بودند، تأمین میکردند. در آمد حاصله از این املاک بالغ بر چهل و سه میلیون میشد. استادانی از اندلس و آسیا برای تدریس در دارالحکمة دعوت نمودند و با آمدن آنان ارزش و اهمیت آن افزون گشت.

۴- میزان تأثیر فاطمیین در انتشار مذهب تشیع

مورخین در این مورد هماهنگ هستند که فاطمیین دولیشان بر دعوت به تشیع پایه گذاری شد، و فوق العاده در نشر سازمان و عقائد شیعه بوسائل گوناگون کوشا بودند.

فاطمیین، یکی از راههای مبارزه با سایر عقائد را در این تشخیص

دادند که مساجد و مراکز علمی تأسیس شود و این کار عملی هم شد ، بطوریکه دامنهٔ فعالیت شیعه و نشر عقائد آن توسعه اش در مصر بیشتر شد از آنچه در شمال آفریقا بود .

پیشرفت شیعه برق آسا و آثار عمومی بهمراه داشت . مؤذنین بالای گلدسته های مساجد فریادشان به «حی علی خیر العمل» بلند بود ، گویندگان و خطبا در اول سخنرانی ، بر پیامبر^۱ مصطفی و علی مرتضی و فاطمهٔ بتول و سبطین - حسن و حسین - درود میفرستادند و حلقه های درس در ازهر و غیر آن بر مدار مذهب شیعه و آراء صادره ازدادگاه بروفق روش شیعه بود .

معز دستورداد بر کاخهای عمومی و امکانه گوناگون اینجمله را بنویسند : بهترین مردم پس از پیامبر خدا علی بن ابیطالب امیر المؤمنین است .

روز هیجدهم ذی الحجه را عید قرارداد، همه ساله جشن و شادی در اینروز مهم تاریخی از پرشکوه ترین و با اهمیت ترین جشنها بشمار میرفت ، آنچنانکه گوئی درودیوار شهر بزرگ قاهره از بسیاری شادی و اظهار خوشحالی بخود میلرزید و معزشخصاً بامردم شرکت میکرد^۱ . و از خطط مقربزی نقل شده : شعائر اندوه در روز عاشورا از زمان اخشیدیین شروع و در عصر فاطمیین دامنهٔ آن گسترش یافت .

در مصر - عهد فاطمیین - روز عاشورا تعطیل عمومی میشد : نوحه گران و گویندگان شعر ، در کوچه و بازار بصورت موکب و هیئت میگشتند و شیون کنان می آمدند تا سر مزار حضرت ام کلثوم و نفیسه^۲ .

سید میرعلی در کتاب «مختصر تاریخ العرب» نوشته است : از مهم ترین ساختمان های قاهره عمارت حسینیه بود ، حسینیه بنائی بود

۱ - تاریخ الدولة الفاطمیه - حسن ابراهیم صفحه ۳۷۶ و ۶۵۲ ط ۲ .

۲ - تاریخ الشیعه مظفر .

که اطراف آن وسعت بسیاری داشت ، و اختصاص به برپا داشتن مراسم سوگواری سیدالشهداء علیه‌السلام داشت .

در زنده نگه داشتن شعائر حسینی ، و شعار شیعه دقت و نظر کافی داشتند بطوریکه این روش جزئی از زندگانی مردم را تشکیل میداد و اگر سیاست خشونت‌آمیز و کینه‌توزی ترس‌آور صلاح‌الدین ایوبی با شیعه نبود اینک موقعیت شیعه در مصر غیر از این بود زیرا در مصر آنروز شوونی عالی داشتند که درخور آنان بود .

هرچند فاطمیین دوازده امامی نبودند اما کمر این مذهب در آنروز بسته شد، و پایه‌اش استوار گشت و در عهد آنان آزادی کسب کرد و نفوذش توسعه یافت . دعوت‌کنندگان آن با نشاط و فعالیت پی‌گیر و خستگی‌ناپذیری به‌نشر آن اقدام کردند ، و پایه‌های این روش استوار گشته و مردم با اطمینان کامل و امنیت و آسایش خاطر بدان روی می‌آوردند ، و ترسی بر جان و مال نداشتند .

اسماعیلیه هرچند با شیعه در برخی از جهات اختلاف داشتند اما در حفظ شعائر - بویژه در فراگرفتن دانش اسلامی - از طریق خاندان وحی، و تشویق مردم باین روش ؛ با یکدیگر هم‌آهنگ بودند .

دولت حمدانیین

این بخش از کتاب در چند مطلب خلاصه میشود :

۱ - حمدانیین از لحاظ نسب .

۲ - از نظر مذهب .

۳ - از جهات زعامداری .

۴ - حمدانیین و تشیع .

۱- حمدانیین از لحاظ نسب

۱ - حمدانیین به عشیره بنی تغلب بن وائل منسوبند و آنان از بزرگترین خاندان ربیعه بن نزار هستند - و این خاندان در زمان جاهلیت از مسیحیین تازی زبان بودند و در قبائل عرب - از نظر تعداد جمعیت - مقام بالائی را دارا بودند ، پس از پیدایش اسلام سه گروه شده اند :

۱ - خاندان عمر بن خطاب العدوی .

۲ - خاندان هارون ابن المغمیر .

۳ - خانواده حمد بن حمدون .

ابن حمدان جد فرمانروایان حمدانیین بود و در بخشی از اراضی عراق مسکن داشت و مورد احترام سایر قبائل بود .

حمدان امیر قلعه ماردین که نزدیک شهر موصل است، وزیر پرچم

بنی عباس خدمت می نمود .

در سال ۲۸۱ ه اعلام استقلال کرد و مطابق با زمان خلافت معتضد

عباسی بود ، پس از رسیدن خبر بخلیفه ، نیروئی بجانب موصل گسیل

شد و نبرد بین حمدانیین و عباسیین در گرفت و نتیجه به سود بنی حمدان شد ، و در جنگ به پیروزی رسیدند .

حمدان ، دارای هفت فرزند بود که از آن جمله است : ابوالهیجا پدر ناصرالدوله و سیفالدوله .

وابوعطاف - از سید محسن امین - در حالات ابوفراس نقل میکند .

۲- اما از نظر مذهب

در شیعه بودن حمدانیین حتی دو نفر هم اختلاف ندارند - و مؤید این مطلب :

۱ - مهاجرت دانشمندان شیعه است بسوی ایشان - مانند شریف ابوابراهیم جد بنی زهره .

۲ - ومدح کردن شعرای شیعه ایشانرا - همانند - سری - صنوبری - شاجم - ناشی - راهی و غیر اینها .

۳ - سیفالدوله سکه مخصوصی را ضرب کرد و بر آن این عبارت را نوشت : لاله الاالله - محمد رسول الله - امیر المؤمنین علی بن ابیطالب - فاطمة الزهرا - الحسن والحسین - جبرئیل علیهم السلام .

خاورشناسان نوعاً خوبی شان بر این است تا جائیکه بتوانند حقایق را وارونه جلوه میدهند ، و بمیل خود زیر عنوان تحقیق مطالب را مینویسند ، همانگونه که یکی از بزرگان مستشرقین بنام «پروکلمان» همین برنامه را اجرا کرده است .

در کتاب تاریخ الشعوب الاسلامیه - ج ۲ ص ۸۹ ط ۱۹۰۴ ترجمه منیر بعلبکی - مینویسد : هنگامیکه فاطمیین بر مصر تسلط یافتند - سیفالدوله فرمان برداری خود را نسبت بدولت آنان اعلام کرد و

سپس پیرو مذهب شیعه شد - منظورش این است که تشیع وی بخاطر خوشنودی فاطمین بود - با علم باینکه سیف الدوله پیش از رسیدن فاطمین به کشور مصر بر حمت ایزدی پیوست ، زیرا سیف الدوله ۳۵۶ درگذشت و جوهر فرمانده لشکر فاطمین بسال ۳۵۸ بمصر وارد شد .

حمدانیین دوازده امامی بودند

اینک می‌پردازیم به این مطلب که حمدانیین به کدام یک از شعب شیعه منسوبند ؟ زیدیه - اسماعیلیه - یا اثنی عشریه .

از این پرسش مصطفی شکعه پاسخ میدهد ، چکیده گفتارش در کتاب « فنون الشعر فی مجتمع الحمدانیین » این است : بطور تحقیق شعر ابوفراس از روی این معنائیکه تا کنون در پیچیدگی خود برجا مانده برای ما پرده بر میدارد - یعنی موضوعیکه هیچیک از مورخین پیشین و نوین بآن نپرداخته و در صدد آنهم نبوده‌اند و اما گاهی ممکن است شعر اثرات مهمی را بسوی تاریخ جلب نموده ، و پرده از روی حقیقتی بردارد که سزاوار بوده است تاریخ این معنی را در خود نگهدارد .
مانند شعر ابوفراس ، که در قصیده میمیه اش بخوبی از این مطلب که گفته شد ، نتیجه گرفته است :

قصیده میمیه ابوفراس

« یا للرجال اما لله منتصف
من الطغاة اما للدين منتقم »
آی مردان آزاده - کجائید - آیا برای خدا کسی پیدا میشود
که از سرکشان داد ستم‌دیده‌گانرا بگیرد - آیا انتقام گیرنده‌ئی برای
دین موجود نیست .

« بنو علی رعایا فی دیارهم
والامر تملکة النسوان والخدم »
با آن شایستگی و نبوغ خدادادی خاندان علوی آنان باید زیر دست

و خانه نشین و جزء افراد عادی باشند و فرمانروایان را زنان و چاکران و غلامان بدست گیرند .

«محلثون فاقصی شربهم و شل عن الورد و اوفی و دهم لمم»
 به آبگام می آیند اما جوشش چشمه را فرومینشانند و نمیگذارند
 از آن بیاشامند و مردم ارزش دوستی آنانرا ندانسته و بعهد خود رفتار
 نمیکنند - و محبت با آنانرا اندک میشمارند .

« فالارض الاعلی ملاکھاسعة و المال الاعلی اربابه ریم »
 زمین پهناور است مگر بر صاحبان آن و مال خوش منظرست و
 ریزش دارد مگر بر آنانکه صاحب اصلی هستند .

پس از این مقدمه که روشن است توجه کامل شاعر به خاندان نبوی
 و علوی است امیرشاعر رشته مطلب را میکشاند به هجر بنی عباس - که
 بخلافت رسیدند به اعتبار نسبتشان به پیامبر - ولی پس از رسیدن به مقام
 و فرمانروائی - رعایت احترام فرزندان حضرت را ننمودند ، سپس
 می پردازد به سنجش بین علویان و عباسیان .

« لایطغین بنی العباس ملکهم بنو علی موالیهم و ان زعموا »
 نمیبایست سلطنت بنی عباس را مغرور ساخته و بسرکشی بکشاند
 تا بجائیکه خیال کنند دودمان علوی چاکران آنانند هر چند که این گمان
 را کردند .

سپس شاعر ناراحت شده ناسزا میگوید :

« اتفخرون علیهم لا ابا لکم حتی کان رسول الله جدکم »
 آیا بر مانند ایشان فخر میکنید بی پدران - گویا رسول خدا را
 جد خود میدانید ؟

« و ما توازن فی ما بینکم شرف و لا تساوت بکم فی موطن قدم »
 شرافت شما با آنها قابل مقایسه نیست ابداً در هیچیک از میدانها

گامهای شما با آنان مساوی نیست .

«ولالکم مثلهم فی المجد متصل ولا لجدکم معشار جدهم»

اصالت و بزرگواری که آنان دارند شما دارا نیستید و آنچه از شرافت جد آنان داشت ده يك آنرا هم جدتان نداشت .

«قام النبی بها یوم غدیر لهم والله یشهد والاملاک والامم»

برای جانشینی ایشان روز غدیر خم پیامبر بپاخواست خدا و فرشتگان و مردم گواهند .

«وصبرت بینهم شوری کأنهم لایعرفون ولأه الحق ایهم»

شورای سقیفه پرده جلو چشمان آنان کشید گویا نمیشناسند زمامداران حقیقت بین را .

«تالله ما جهل الاقوام موضعها لکنهم ستر و اوجه الذی علموا»

بخدا سوگند مردم جایگاه خلافت را نا آشنا نبودند بلکه خود را بنادانی زده و روی آنچه میدانستند - پرده کشیدند .

«ثم ادعاها بنو العباس ارثهم ولا لهم قدم فیها ولا قدم»

بنی عباس ادعای وراثت نمودند با آنکه نه مقدم بودند و نه قدمی در راه دین برداشته بودند .

«بئس الجزاء جزیتهم فی بنی حسن ابوهم علم الهادی و امهم»

به بنی حسن بد پاداشی دادید با آنکه پدر و مادر آنان پرچم و نشانه هدایت بودند .

«لایبعة ردعتکم عن دمائهم ولا یمین ولا قربی ولا رحم»

شما مردم حتی به اصول عرفی و قانون خویشاوندی هم پایبند نیستید زیرا نه بیعت و نه سوگند و نه پیوند و نه نزدیکی در شما تأثیر داشته و نه هم‌صله رحم که مانع از خونریزی نسبت بآنان بشود .

بدینگونه بنی عباس را سرزنش نموده و آنانرا بمکر و جنایت

محکوم میسازد بطوریکه جنایات بزرگ بنی امیه را در برابر جنایات اینها بردودمان علوی ناچیز و اندک می‌شمارد .

«مانال منهم بنو حرب وان عظمت تلك الجرائم الادون نیلکم»

دودمان حرب در جنایت به پایۀ بنی عباس نرسیدند هر چند ستم آن ناپاکان بزرگ بود اما در برابر جرائم بنی عباس - باز ناچیز بود .

«کم غدره لکم فی الدین واضحه و کم دم لرسول الله عند کم»

چه بسیار نیرنگ‌ها و کارهای ننگین شما در اسلام روشن و چه بسیار خون‌هایی که پیامبر از شما طلبکار است ، که باید پس دهید .

«أأنتم آله فیما ترون وفی اظفار کم من بنیه الطاهرین دم»

(آیا بازهم می‌توانید دم از خدا بزنید) و با اینکه می‌بینید چنگ‌های خود را بخون فرزندان پیامبر می‌آلائید هنوز باور نداشته و متحیرید .

«یاجاهدا فی مساویهم یکتما غدر الرشید لیحیی کیف یکتتم»

الایکه میکوشی بدیهای آنانرا پیوشی مگر میشود نیرنگ و غدیریکه هارون الرشید در بسارۀ یحیی برمکی رواداشت پیوشانسی - با اینکه بوی خدماتی شایان نموده بود - پس از این ابوفراس حملۀ سخت و بی باکانه به عباسیین، کلید سرای دل و عقیده مذهبی خود را بما می‌دهد تا درون ویرا بنگریم و یقین کنیم که بروش حقه می‌رود .

زیرا حضرت کاظم و حضرت رضا علیهما السلام را با اینکه از پیشوایان زبیده و اسماعیلیه نیستند یاد میکنند .

«لیس الرشید کموسی فی القیاس ولا

مأمونکم کالرضا ان انصف الحکم»

در سنجش هیچگاه دوران با انصاف حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا (ع) را با هارون و مأمون قیاس نمی‌کنند .

«خلو الفخار لعلامین ان سلوا یوم السؤل و عمالین ان عملوا»

افتخار و مباهات را برای دانشمندان و نشانه‌های راه‌حق و آنانکه
بروش نیک رفتند و اگذارید .

« لا یغضبون لغير الله ان غضبوا ولا یضیعون حکم الله ان حکموا »

آنان خاندان پیامبرند که خشم نمیکنند بر هیچکس جز در راه حق
و هنگام بیان احکام - قوانین الهی را پایمال نمی‌سازند ، از خانه‌های
ایشان همیشه صدای خواندن قرآن و دعا بلند است اما از خانه‌های شما
آواز تار و نغمه موسیقی بگوش میرسد .

« تبدوا التلاوة من ابیاتهم ابدأ و من بیوتکم الاوتار والنغم »

« منکم علیه ام منهم و کان لکم شیخ المغنین ابراهیم ام لهم »

علیه رقا صه و ابراهیم - بزرگ آواز خوانان و نوازندگان - از
شماست یا آنان؟!

« ما فی دیارهم للخمر معتصر ولا بیوتهم للسوء معتصم »

درس‌رزمین این خاندان مرکزی برای شراب‌سازی دیده نمیشود
و نیز خانه‌های اینها پناه‌گاه و مرکز فساد نیست مانند خانه‌های شما .

« والركن والبيت والاستار منزل لهم وزمزم وصفوا والحجر والحرم »

منزل ایشان مسجد الحرام و رکن یمانی و پرده کعبه و زمزم و صفا
و حجر اسماعیل است .

« صلی الاله علیهم اینما ذکروا لانهم للوری کهف و معتصم »

درود خداوند است بر آنان هر جا یاد میشوند زیرا ایشان فریادرس
مردم و پناه‌گاه بیچارگان و آوارگانند .

شاعر در این قصیده به اجمال اظهار عقیده خود را نموده و میگذرد.
اما در جای دیگر مینگریم به تفصیل پرداخته است و تصریح بلکه

تأکید مینماید باینکه پیشوایان پس از پیامبر دوازده نفرند و نام يك يك
را میبرد .

اینک عین اشعار ذیلاً نگاشته میشود :

« لست ارجو النجاة من کل ما اخشاه
 « و بنت الرسول فاطمة الطهر
 « والنقی النقی باقر علم الله فینا
 « وابنه جعفر و موسی و مولانا
 « و ابی جعفر سمی رسول الله
 « و ابنه العسکری والمظهر
 « و بهم ارتجی بسوغ الامانی
 « الی باحمد و علی
 « وسبطیه والامام علی
 « محمد بن علی
 « علی اکرم به من علی
 « ثم ابنه الزکی علی
 « حقی محمد ابن علی
 « یوم عرضی علی ملک علی»

از آنچه میترسم امید نجات ندارم مگر بلطف حضرت پیامبر اسلام و علی و فاطمه و حسین و زین العابدین و باقر العلوم و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و حضرت رضا و حضرت جواد و هادی و عسکری و فرزندش ظاهر کننده حق از دودمان امیر المؤمنین علیه السلام .

و در اشعار دیگرش توسل باین افراد پاک سرشت جسته و آرزوی شفاعت میکند .

« شافعی احمد النبی و مو
 « و علی و باقر العلم والصادق
 « و علی و محمد بن علی
 « والامام المهدی فی یوم
 « لای علی والبنی والسبطان
 « ثم الامین ذوالتبیان
 « و علی و عسکری الدانی
 « لاینفع الاغفران ذی الغفران»

و هر گاه بشناسیم ابوفراس را و بدانیم که نحوه تربیت او چگونه بوده و از دوران کودکی نزد سیف الدوله بوده و در دامن او بزرگ شده و نشو و نمایش در خانه وی بوده و آموزگار دوازده امامی برایش انتخاب کرده و نموش در خانه او و زیر نظر وی تعلیم و تربیت آموخته است متوجه میشویم که سیف الدوله بویژه و حمدانین بطور عموم هر گاه نحوه تربیت ابوفراس را درست بفهمیم ، و اهتمام سیف الدوله را در

تربیت منظور نمائیم معلوم می‌شود که يك نفر از شیعیان دوازده امامی را مخصوص تعلیم او تعیین کرده بود و از همینجا یقین پیدا میکنیم، که سیف الدوله مخصوصاً، و حمدانین بطور عموم گرایش بروش اثنی عشریه داشتند.

۳ - حمدانین از نظر تاریخ

حمدان و فرزندان او در حکومت بنی عباس مقام والائی را دارا شدند، و چند مرتبه علیه فرمانروائی بغداد دست بکودتا زدند، و چند نوبت هم زندانی شدند. اما سرانجام توانستند مناطق حساس و مهمی را اشغال کنند. چه در داخل بغداد، و چه در خارج آن پست‌های عالی را دارا بودند. اما خود حمدان به همان فرمانروائی قلعهٔ ماردین اکتفا کرد.

حسن یکی از پسرانش بود، که بر سرزمین ربیعہ فرمانروائی داشت. پس از آن قم و کاشان، و نیز پس از پیروزی بر طولعین در مصر حکومت آنجا را هم قبضه کرد.

برادرش (علاء) استاندار موصل گشت پس از علاء برادر دیگرش ابوالهیجا، پدر ناصر الدوله و سیف الدوله، پست او را بدست گرفت، و در استانداری آنجا متمرکز بود تا کشته شد (سال ۳۱۷).

و پس از او فرزندش ناصر الدوله مقام پدر را احراز کرد. در این هنگام اوضاع سیاسی دولت بنی عباس درهم و برهم شد، و با پیدایش «سلطان‌المتغلبین» گرفتار انقلابات داخلی گشته از گوشه و کنار کشورهای اسلامی، سرکشان قد برافراشته و بفکر تجزیهٔ کشور اسلامی افتادند.

در فارس، دولت «بویهین» در مصر و سوریه، حکومت «اخشیدیین»

در افریقا « دولت فاطمیین »، در اسپانیا دولت « امویان »، در خراسان « بنی سامان » و در بحرین « قرامطه » .

« بریدی » در بصره، و واسط کودتا نموده و استقلال آنجا را اعلام و سپس به بغداد هجوم برد. این رویدادها را حمدانیین زیر نظر داشتند و منتظر فرصت بودند، آنان خود را برای امر مهم تری آماده می ساختند، که فرق فرمانداری و استانداری بود. با اینکه حکومت موصل را بخود اختصاص داده بودند برای خلفا جز نام چیزی دگر نبود .

چیزی نگذشت که خلیفه ترسو از ترس بریدین از بغداد گریخته و بموصل پناهنده شد. ناصرالدوله هم ارتش نیرومندی ترتیب داده و روانه بغداد شد، خلیفه و برادرش سیفالدوله نیز با او بودند .

هنوز سپاه به پایتخت نزدیک نشده بود، که بریدی، از بغداد عقب نشینی کرده و بجانب واسط متوجه گشت، سیفالدوله او را تعقیب کرد، واسط را از وی باز گرفت پس از آرامش و بهبودی اوضاع خلیفه ناصرالدوله را مأمور تشکیل کابینه کرده و بسمت رئیس دولت تعیین نمود .

ناصر- برای تثبیت حکومت نوینش در بغداد دست بفعالیت وسیعی زد. نخست به آبادی و عمران پرداخت و سپس جلو بازیهای بازرگانان و صرافان را گرفته و سکه تازه زد و به رباخواران و غش کاران اعلام خطر نموده و آنانرا بشکنجه تهدید نمود، اما این مبارزه با فساد دوام پیدا ننموده وزارت حمدانیین بطول نینجامید، بعلت کشمکش های داخلی سرانجام مجبور شد بموصل مرکز نخستین خود بازگردد، تا در آنجا فرمانروائی خود را تحکیم بخشیده و سرزمینهای همجوار را هم بدست گیرد .

سیفالدوله هم بطمع دست یافتن بر حلب به جای خود بازگشت

و متوجه حلب شد تا در آنجا دست بکار شود .

ناصرالدوله موصل را با دستی چون آهن نگهداری و اداره میکرد . در آن هنگام برادرش سیفالدوله - قدرت خود را بر حلب مستحکم میساخت و با دولت روم هم در جنگ بود - اما بسال ۳۵۶ سیفالدوله که از دنیا رفت - فرزندش ابوتغلب بر پدر شوریده و دست بکودتا زد و پدر را بازداشت نمود .

ناصرالدوله هم پس از برادر دو سال دیگر بیش زنده نماند . بین ابی تغلب و برادرش حمدان جنگ‌هایی در گرفت و دامنه این اختلافات تا بآنجا کشید که راه را برای عضدالدوله دیلمی صاف و هموار نمود - به موصل حمله کرد و ابوتغلب را از کار برکنار نمود . و خود بر موصل چیره شد ، حمدانین از سال ۲۹۳ تا سال ۳۶۷ بر موصل فرمانروائی داشتند . بعضی از اوقات از موصل کوچ میکردند و مجدداً بآنجا باز میگشتند .

سیف الدوله

حلب مانند پری که در مسیر امواج باد قرار گیرد و هر آنی بجانبی در حرکت باشد، شد، گاهی دست بنی عباس بغداد و زمانی زیر نفوذ اخشیدین مصر، و سوریه، و موقعی هم بدست بیزنطین بود.

سیف الدوله هم که از برادر تقاضای فرمانداری کرد ناصر الدوله او را تشویق بگرفتن شام و حلب نمود و هزار سوار در اختیارش گذارده و رهسپار شامات شد.

در سال ۳۳۳ بدون مقاومت به حلب داخل شد و پس از آن بسوی دمشق حرکت کرد که آنجا را از سیطره «اخشیدین» بیرون کرد و در جنگ بین ایندو گروه نخست پیروزی از آن سیف الدوله شد و پاره‌ئی از زمان در آنجا بود، و مالیات‌ها را جمع آوری کرد ولی پس از آن اخشیدین، از او شام را پس گرفتند، و با یکدیگر صلح نمودند.

سیف الدوله فاطمه دختر اخشید را عقد کرد و قرارداد صلح بامضاء رسید، طرفین توافق کردند: حلب و حمص و انطاکیه، متعلق به سیف الدوله باشد، دمشق و ماورای آن تا مصر به اخشیدین واگذار شود. رابطه اخشیدین با خلفای بغداد مانند حمدانین اسمی بود.

اخشیدین، بواسطه گرفتگی و گذشت نداشتن، مشهور به عجم بودند، ولی حمدانین چون صاحب گذشت و سخی و کریم بودند بعربیت شهرت یافتند.

اخشیدین سنی، و حمدانین شیعه بودند.

علت آنکه شمال شام نو عا شیعه بودند بر اثر کوشش حمدان بن بود. سیف الدوله زندگیش را در نبردهای داخلی و خارجی گذراند. پیش از آنکه حلب را بگشاید با بریدی در واسط بجنگ پرداخته واسط را از او پس گرفت.

در سال ۳۲۶ به ارض روم لشکر کشی کرد. آنان با دویست هزار نفر سوار برای دفاع آماده شدند و پیکار شروع و نتیجه به سود سیف الدوله شد. هفتاد نفر بطریق باسارت او درآمد. و در سال ۳۲۸ برای مرتبه دوم که به روم برای تصرف شهر فالیقا لشکر کشی نمود پیروزی بزرگتری نصیبش گشت.^۱

رومیان بجای فالیقا شهری ساختند بنام «هفلیج» سیف عازم آنجا شد، همینکه متوجه شدند شهر را ویران کرده و از آنجا گریختند. سیف الدوله در کشور روم شروع به پیشروی کرد. پیش از فتح حلب وی بمراکزی پا نهاد که تا پیش از آن پای هیچ مسلمانی بدانجا نرسیده بود.^۲

پس از گشایش حلب و استقرارش در آن سرزمین و بازگشت امور بوضع عادی سالی نمیگذشت که در يك جنگ یا بیشتر شرکت نکند.

«کرد علی» در جلد ۱ خطه الشام مینویسد: سیف الدوله با روم چهل مرتبه وارد جنگ شد. گاهی بسودش تمام میشد و زمانی بزبانش. با جنگهای خود کبان اسلام و عرب را نگهداشت. و اگر او نبود رومیان در شامات پیشروی میکردند چه بسا با در نظر گرفتن ضعف حکومت مرکزی و سستی بنی عباس تصفیة کلی میکردند.

۱ - خطه الشام - ج ۱ ص ۲۱۸ ط ۱۹۲۵.

۲ - فنون الشعر فی مجتمع الحمدانین ص ۷۵.

سیف الدوله از گردوغباریکه در میدانهای جنگ بلباسش مینشست خشتی ساخت باندازه کف دستی وصیت کرد هنگام ب خاک سپردنش جبهه اش را بر آن بنهند . بوصیت عمل کردند اما زدوخوردهائی که هنگام زمامداریش در حلب در داخل با آن مواجه شد : یکی جنبش بنی کلاب بسال ۳۴۳ و بنی عقیل و بنی قشیر و بنی مجلان بود .

دیگری هم فتنه دشیق النسیمی بود که بسال ۳۵۴ بپا شد ، وهمچنین مروان عقیلی در حمص سال ۳۵۵ دزبر دیلمی در انطاکیه دست به کودتا زد .

سیف الدوله همانگونه در روم به پیشروی خود ادامه میداد و در عین حال به مرکز فرمانروائی خود هم برای خاموش ساختن آتش فتنه و انقلاب داخلی باز میگشت ، سیف الدوله سال ۳۵۸ برحمت ایزدی پیوست . و فرزندش ابوالمعالی ملقب بسعدالدوله بجای او نشست و بسال ۳۸۱ درگذشت و پس از وی فرزندش ابوالفضائل ملقب به سعیدالدوله جانشین او گشت و سال ۳۹۲ از دنیا رفت وبامرگ او دولت حمدانیین و پیشوائی آنان بر موصل و حلب و توابع که از سال ۲۹۳ تا ۳۹۱ ادامه داشت پایان یافت .

عظمت سیف الدوله

مردم پیشین و نوین پیرامون شخصیت و بزرگواری سیف الدوله سخن گفته و شعراء شعر سروده ومورخین و ادباء خاور و باختر از وی تجلیل بعمل آورده اند در آثار و خدمات او کتابها و نوشته هائی بجای گذاشته اند ، و بهترین نوشته ئی که در این زمینه من خواندم کتاب «سیف الدوله فی عصر الحمدانیین» بود - که سامی کیالی نوشته است و اسمعیل احمد ادهم پیش گفتاری بر او نوشته و اینک عین گفتار ایندو نفر : «سیف الدوله» یکی از قهرمانان تاریخ است او شخصیتی است که زندگی

پراست از نشاط ، فعالیت ، خوشی ، خدمات ارزنده ، بی باکی ، کرم ، شعر ، شمشیر قلم ، دلاوری ، ادبیات و غیره پیرامونش در گردش است. وی از شخصیات شگفت آمیزی است که نظرها را بسوی خود جلب میکرد ، از تاریخ عرب ایامی سپری شد که هرج و مرج نزدیک بود نابودش سازد ، اما او بر موانع پیروز گشت ، سرکشانرا رام ، و افسار گسیختگان را مهار کرد . موفق شد نظام درستی برقرار سازد ، از ناتوانی عرب توانائی بوجود آورد ، بر قوای روم چیره شد ، نیروی تازی را فرمان دهنده و ازدولت خود بوسیله سر نیزه دفاع میکرد ، در عین حال پشتیبان دین اسلام و عرب بود ، گوستاو ، چلمبر-گر-گوید :

سیف الدوله اذهان مورخین ، شعراء نویسندگان را در قرن دهم میلادی بخود مشغول داشته بطوریکه کمتر صفحه‌ئی از تاریخ بیزنطین را میخوانی که در آن نام وی نباشد ، و هیچ فصلی از کتابهای نویسندگان آن زمان و قصائد آن روز عرب یا یونان را مطالعه نمیکنی مگر آنکه وصف و تمجید او را دیده و سخن از وی میشنوی ، یک تاریخ نویس که به حلب برای دیدن آن سامان مسافرت کرده است سوگند یاد میکند ، که کاخهای خلفای بغداد و قصرهای پادشاهان روم در قسطنطنیه ، ارزش آنها خیلی کمتر است از کاخهای سیف . در پایتخت مسیحیت ، هنرهای زیبا و گوناگون دیده میشود اما در پایتخت حمدانیین فراوان و بدست آوردنش هم آسان بود نقاشان و پیکر سازان که از روم و فشار قیصر میگریختند ، و از سیف الدوله تقاضای پناهندگی میکردند آنانرا پناه میداد و پذیرائی میکرد و بر کار تشویق مینمود ، از نبوغ ذاتی آنان و هنرشان بهره کامل میگرفت .

پرو کلمان- در تاریخ الشعوب الاسلامیه اش ص ۹۱ ج ۲ مینویسد:

اگر سیف الدوله بمقامی ارتقاء پیدا کرد که شهرت او جهانگیر شد

در پرتو جنگ‌های پیروزمندان‌اش بارومیان بود ولی هیچ شبهه‌ای نیست که در مرحله دوم این مقام و شهرت بستگی داشت به توجهش به فرهنگ و هنر و دانش و رعایت حال منتسبین به اینها بطوریکه شهر حلب در عصر سیف دانشمندان و هنرمندان از ملیت‌های گوناگون، و فرهنگ‌های متفاوت را در خود متمرکز ساخت مانند شریف جدبنی زهره، فارابی، ابن نباته، متنبی، صنوبری، ابن خالویه، ابن جنی، بکتمری، نامی، شاجم، ابن ابی‌القیاض، بو الفرج العجلی، و بسیاری از قضات و نحویین، ادباء، شعرا، هنرمندان عرب و غیر عرب، که در آنجا سر میبردند، و از وجود آنان بهره می‌گرفتند.

۴- حمدانیین و خدمات آنان به مذهب شیعه

و اینک می‌پردازیم به آخرین بخش از مطالبی که لازم بود پیرامون دولت حمدانیین بحث کنیم و در باره ایشان سخن را به پایان برسانیم. در عصر حمدانیین در موصل و حلب، و توابع آن و عراق تشیع رواج یافته و موقعیتش، بالا گرفته و کمر شیعه محکم گشت.

آدم‌متز در «الحضارة الاسلامیة» مینویسد:

حمدانیین نخستین خاندانی بودند که در امور بغداد مداخله نمودند. مرحوم مظفر، در تاریخ الشیعه گوید:

شیعه در سوریه هنگام فرمانروائی سیف‌الدوله شو و ناتش عالی شد و هوای آزادی استشمام کردند، پس از اینکه صاحبان قدرت متجاوز که پشت سر یکدیگر آمدند، سوریه روزگار حمدانیین پر بود از شیعه، و هر گاه بمسجد رفیع و بزرگ اموی رفتی و این بنای سربلند و مستحکم را مشاهده نمودی و بوسط آن که رسیدی و زیر سقف قرار گرفتی، سر را بلند کن تا بنگری نام - علی، حسن، حسین علیه السلام را که

زینت‌بخش زیرگنبد است ، اما نام معاویه ، یزید و پادشاهان آل مروان که بناکننده این مسجد بودند کجا است ؟

«کرد علی» در ج ۶ از خطط الشام ص ۲۵۸ مینویسد :

اهل حلب حنفی مذهب بودند تا اینکه شریف ابو ابراهیم ممدوح بآنجا آمد ، و این در عصر سیف الدوله بود ، پس از آن گروهی شیعه و برخی شافعی گشتند ، تا اینکه صلاح‌الدین ایوبی آمد و نمایندگانش در حلب دست بکار شدند - همانگونه که خود در مصر رفتار کرد علیه شیعه ، اثر وجود حمدانیین این شد که در مسجدهای جامع شبها مؤذنین فریادشان به‌حی علی خیر العمل بلند بود ، سلجوقیان هر چه خواستند از تشیع جلوگیری کنند نتوانستند و چند نوبت هم فعالیت نمودند اما باشکست روبرو گشتند .

تشیع شمال سوریه در پرتو دولت شیعه بنی حمدان سر و صورتی پیدا کرد .

در پشت شهر حلب کوهی است مشهور به جوشن و در پائین کوه مقبره‌ئیست ، و خطوطی در دیوار مقبره از زمان بنی حمدان موجود است که مشخص می‌سازد روش تبلیغی بنی حمدانرا نسبت به تشیع . نامهای شریف پیشوایان دوازده‌گانه زینت بخش آنجا است و اینک مقبره روبرویرانی است .

ابن جبیر ، مذهبی را که در قرن ششم بر شام حکومت داشته است باین‌گونه توصیف میکند :

برای شیعه در این دیار امور شگفت‌انگیزی است و شماره آنها از اهل سنت بیشتر است . و مردم را دعوت بروششان نموده و تشیع را به آنان می‌آموختند ، هنگامیکه صلاح‌الدین ایوبی قصد تصرف حلب را داشت بوسیله استنادار آنجا از مردم کمک خواسته و خواستار همکاری

شد مردم گفتند پاسخ ما منوط به آزادی گفتن «حی علی خیر العمل» است در اذان در تمام مساجد، و نیز باید پیشرو جنازه‌ها نام پیشوایان دوازده‌گانه برده شود و بر مرده‌گان پنج تکبیر گفته شود امور ازدواج برای فقیه شیعه ابوالمکارم حمزه بن زهره باشد.

استاندار همه این شرایط را پذیرفت.

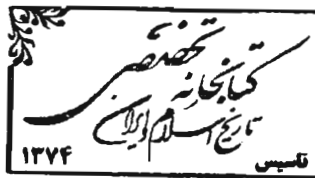
حمدانین هیچکس را اجبار به پیروی از مذهب شیعه ننموده و بوسیله مال و مقام هم نفریفتند. دسته بندی راه نینداختند و سازمانی برای تبلیغ فراهم نکردند، بلکه مردم را با اختیار خود گذاردند، تا هر چه می‌پسندند برای خود برگزینند، مبلغین با اخلاص ملی هم دست بکار شده و حقایق را آنطور که بوده و هست بمردم رساندند، و بحق گرویدند آنانکه باید بگروند، نه سخت‌گیری در کار بود و نه اجباری در بین، بعکس امویین و عباسیین، و صلاح‌الدین ایوبی، که امواجی خروشان از تهدید و ترس و تعصب کورکورانه مذهبی با خود به مصر و شامات بارمغان آورد، و این روش اثر بسیار بدی را در جامعه اسلامی بجای گذاشت، که نتایج شوم آن تا با امروز حکمفرما است.

اما حمدانین مردمی روشن فکر، و خردمند بودند، همانگونه که در مذهب برحق بودند آزادی عقیده بمردم داده و در اینراه مسامحه کردند، بطوریکه در همه جا مشهور شد، و آنان پناه‌گاه دانشمندان، فلاسفه، ادباء، روشنفکران، از همه مذاهب و ادیان شدند، تا به آنجا که هنرمندان از روم گریخته و بسوی سیف‌الدوله می‌آمدند، زیرا آن آزادی و تشریفیکه نزد سیف‌الدوله بود، نزد پادشاهان و همکیشان و هم‌زبانان میهن خودشان نبود، از اینرو عصر حمدانین، مشعشع و پر از آثار و نتایج گران بهائی بود، بر فرض که صلاح‌الدین در سنی‌گریش برحق و شیعه در تشیعش بر باطل بود، چه مجوزی در کشتن و بی‌چاره ساختن آنان

داشت، قوانین دولت‌های متمدن دنیا تصریح دارد باینکه برای هر انسانی حق ابراز آراء و نظریات و عقائد است - بلکه میتواند تبلیغ کنند مادامیکه برخورد بحق غیر نداشته باشد، و اهل سنت هر کجا هستند عقیده دارند بقصاص، کیفر چشم به چشم و دندان به دندان، ولی رویه دولتهاشان در برابر شیعه غیر این است در صورتیکه در باره خودشان، رویه‌شان این است که تا کسی جرمی مرتکب نشود باو کاری ندارند.

واقع امر این است که صلاح‌الدین ایوبی و ماندش قصد نابودی شیعه و مذهب اهل البیت را داشتند - اما خداوند، نور آل پیامبر را که منشعب از نور ذاتی حق است به اتمام میرساند هر چند تبه کاران حسود نتوانند ببینند.

در اینجا سرگذشت آل حمدان و دولت آنان به پایان میرسد. و اینک می پردازیم به بخش آخر کتاب که مربوط بدولت صفویه است.



دولت صفویه

هر کس بتاریخ دولت اموی آشنائی داشته باشد، میداند تاچه پایه نزد مردم منفور، و تحمل آن بر مسلمین، تاچه اندازه سنگین و دشوار بوده است. و هر کس در زندگانی ایشان به بررسی و مطالعه بپردازد میفهمد چه جنبش و فتنه‌ها در زمان آنان پیدا شده و چگونه مبلغین بر ضد دولت آنها رو با افزایش نهادند، هرگاه استادی با شاگردانش بخلوت مینشستند در باره بنی‌امیه و تجاهرشان بفسق و فرورفتن آنها در فساد سخن میگفتند و هر وقت مسافری از منطقه‌ئی بمنطقه‌ئی سفر میکرد بدیها و بیدادگری‌های آنانرا، در بین مردم برملا میکرد.

سیاست بیدادگرانه بنی‌امیه، که با کینه‌توزی همراه بود، دست‌آویز طرفداران خاندان علوی قرار گرفته و نیرومندترین برهان برای تبلیغات علیه آنان شد و درختی پرثمر کاشتند، یاران علویین، که از میوه شیرین آن کشورهای اسلامی عموماً و بویژه ایران که نزدیک‌ترین دیار به بغداد - پایتخت اسلامی - بود بهره‌مند گشتند، زیرا ایرانیان با تازیان، از همه بیشتر خلط و آمیزش داشتند. بنی‌عباس دعوت علویان را بمصالح خود در آورده و از آن بهره‌کامل بردند، و این امر معروف، و ما در کتاب «الشیعه والحاکمون» در این باره به تفصیل سخن گفته‌ایم. مذهب شیعه، پیش از مسافرت حضرت رضا علیه‌السلام بایران، بعنوان پیروی از اهل‌البیت در ایران نفوذ کرده بود.

اما بنی‌عباس، خود را اهل‌البیت جازدند! و مردم هم بهمین گمان بودند! تا اینکه حضرت به ایران تشریف فرما شده و رهسپار خراسان

گشتند. آنوقت بود که حقیقت روشن ، و تشیع حقیقی ، شناخته شد ؟ همانگونه که بنی‌امیه هم در شام از این سلاح برنده استفاده کرده و خود را بعنوان آل معرفی کردند .

مسعودی در مروج‌الذهب مینگارد : بنی‌عباس هنگامیکه شام را گرفتند و دولت اموی سقوط کرد ، پیران شام و بزرگان و رؤساء سوگند یاد کردند که بجز بنی‌امیه دیگری را بعنوان خویشاوند رسول خدا نمیشناختند ، تا اینکه امویان منقرض و عباسیان جای آنانرا گرفتند .

در پیش متذکر شدیم : گروهی از تابعین سال ۸۳ به قم رفتند و پایه مذهب اهل‌البیت را بنامودند ، و خراسان هم سرایت کرد و از این دو پایگاه : قم و خراسان تشیع به جاهای دیگر نفوذ کرد تا اینکه صفویه روی کار آمدند و دامنه آنرا گسترش دادند و تشیع مذهب رسمی و همه‌گانی شد و بماورای مرزها هم رسید .

شاه اسماعیل

نخستین پادشاه از صفویه، اسمعیل ابن جنید ابن صفی الدین است که نسبش به حضرت کاظم علیه السلام منتهی میشود . او نخستین کسی است که دولت صفویه را تأسیس کرد . پدران و اجدادش، از عرفاء و بزرگان دراویش بشمار می آمدند روی این جهت به سلطان ملقب بودند .

هنوز از عمر اسماعیل چهارده سال بیش نگذشته بود که از مریدان و پیروان پدرش ارتشی تشکیل داد، فرماندهی آنرا خود بعهده گرفت ، و به اندیشه یکپارچگی ایران افتاد .

ایران در آن هنگام بصورت ملوک الطوائفی اداره میشد و هر بخشی را، امیر، وزیر، خان، و بزرگ قبیله ئی بدست گرفته و بر آنجا فرمانروائی میکرد . شاه اسماعیل که بفکر تمامیت ارضی ایران افتاده بود ، دست بکار شد و یکی پس از دیگری از مناطق اشغال شده بدست وی سقوط میکرد تا آنکه يك کشور مستقلی زیر نظر و سلطنت خود در آورد ، در سال ۹۰۵ هـ بر شیروان دست یافت . زمامدار آنجا را اعدام کرد ، در سال ۹۰۶ تبریز را بدون مقاومت گشود و بسال ۹۰۷ متوجه همدان شد، و آنجا را متصرف شد بدون زحمت و رنج قابل اهمیتی اینکار صورت گرفت ، در سال ۹۰۹ گیلان و بسال ۹۱۲ دیاربکر- موصل و کردستان- و بسال ۹۱۴ بغداد را گرفت .

رونلدس در کتاب- مترجم به عربی- عقیده الشیعه ص ۷۷ ط ۱۹۴۶

مینویسد :

شاه اسمعیل سلطنتش را از ناحیه خراسان تا هرات و از نهر جیحون تا خلیج بصره و از دیار افغان تا فرات امتداد داد و این در سال ۱۵۰۹ میلادی بود و سرزمینهای جنوب ایران را هم تصرف کرد، ترکها از پیشرفت سریع و روزافزون شاه اسماعیل به هراس افتادند.

ارتشی به فرماندهی با یزید مرکب از ترکها و ترکمانها فراهم آورده و بسوی ایران بسیج دادند، جنگ میان لشکر ایران و اترک در گرفت، و پیروزی نصیب ارتش ایران شد. پس از خلع با یزید و جانشین شدن فرزندش سلطان سلیم دوم مرتبه نقشه هجوم به ایران را کشیدند، سلطان سلیم بایکصد و پنجاه هزار سرباز جنگجو، و دو یست توپ، وارد سرزمین ایران شد، و شروع به پیشروی نموده تا به تبریز که آنروز پایتخت بود رسید.

شاه اسماعیل در همدان بسر میبرد، ترکها دارای سلاحهای نوین و توپ بودند، اما ایرانیها با همان اسلحه پیشین از خود دفاع مینمودند، جنگ ادامه یافت تا اینکه زمستان فرارسید و هوا بشدت سرد شد توشه سربازان ترک رو به کمی نهاد، و بآه هم بین سربازان درگیر شد مجبور بعقب نشینی گشتند، و ده هزار نفر از شیعیان را کشتند.

لونکرک در کتاب «اربعه قرون من تاریخ العراق» مینویسد: نخستین دست آویز سلطان سلیم برای اعلام جنگ پیروی از سنی گری بود، فرمان مشهور و تاریخی ستمگرانه اش که برای همیشه بجای خواهد بود کشتار دسته جمعی شیعه است، بدینگونه که هر جا و بهر کس دسترسی پیدا نمودند باید آن

دولت‌های شیعه در طول تاریخ

فرمان‌را بمرحلهٔ اجرا در آورند و این فرمان را هنگامی صادر کرد که از ملامهای سنی، به حلال بودن خونریزی و کشتار عمومی شیعه فتوی گرفت.

سید امین در مجلد ۱۱ از کتاب اعیان‌الشیعه، در بیوگرافی از زندگی شاه اسمعیل گوید:

سلطان سلیم چهل و چهار و بگفته‌ئی هفتاد هزار از شیعیان را در آنزول کشت. آنزول در آسیای صغیر - ترکیه - در نواحی کوهستانی که مجاور دریای سیاه و مرمر و ایجی و متوسط واقع است. در این عصر بود که اسپانیاییها بر بلاد اندلس دست یافته و از دست مسلمین بیرون کردند، و دولت عربی بنی‌احمد در سرزمین اندلس مواجه با شکست شد، با اینکه از پدر سلطان سلیم کمک خواست، زیر بار نرفت تا شد آنچه نباید بشود.

جنایات مسیحیان صلیبی و بلائی که بر سر مسلمین آوردند باید در کتابهای مفصل جستجو کرد، واقعاً خامه از شرحش عاجز است، چه خوش سروده است ملك الشعراء بهار:

اشجار بساطین را اوراق دریدند

گاو انشکمخواره به گلزار چریدند

گرگان زهی یوسف بسیار دویدند

تا عاقبت او را سوی بازار کشیدند

یاران بفروختندش اغیار خریدند

آوخ ز فروشنده دریغ از خریدار

ولی عوض آنکه پدر سلیم لشکرش را به کمک مسلمانان اندلس بفرستد روانهٔ ایران کرد و با مسلمانان نبرد نمود و مردم را بجرم تشیع

کشت! این بود رفتار ناپسند پادشاهان مسلمان با یکدگر.

شاه اسماعیل و تشیع

پراون خاورشناس بزرگ ، و متخصص در ادبیات ایران در کتاب «ادب در ایران» که عبری ترجمه شده است بنام الادب فی ایران صفحه ۲۰ ط ۱۹۵۴ م مینویسد :

فاطمین مصرسرسخت ترین دشمنان بنی عباس بودند. هم از نظر مذهبی و هم سیاسی ، و اینان یکی از دو گروه انبوهی هستند که پیروان علی بن ابیطالب به این دو منقسم میشوند یکی اسماعیلیه ، که فاطمین بآنان انتساب دارند و گروه بزرگ دیگر شیعه دوازده امامی هستند که پارسی زبانان همیشه باین دسته متمایل بودند ، تا اینکه هنگام تشکیل دولت صفویه بدست شاه اسماعیل تشیع را مذهب رسمی خود قرار دادند ، و این جریان بسال ۹۰۸ ه بود . شاه اسمعیل بخشنامه به همه مؤذنین ، کشور صادر کرد ، و بگفتن حی علی خیر العمل الزام نمود ، نام مبارک حضرت امیر علیه السلام و خاندانش را بر سکه نقش کرد ، مبلغینی بکشورهای همسایه اعزام داشت ، تامذهب شیعه را نشر دهند ، در سال ۹۱۴ رهسپار بغداد شد ، مردم با بی صبری انتظار مقدمش را داشتند ، روز ۲۵ ج ۲ وارد بغداد شد ، و فوق العاده جمعیت خوشحال شده و اظهار سرور می نمودند برای اجلال و بزرگداشتش قربانی فراوانی کردند ، و بدادگری او پناه آوردند ، روز بعد بلافاصله ، بار سفر کربلا بست . پس از ورود ، مراسم زیارت را برگزار ، و شب را تا بامداد در حرم مطهر بسربرد ، در حالیکه خود را روی تربت سالار شهیدان افکنده بود ، سپس دستور ساختن صندوق

منبت کاری برای روی قبر شریف داد ، دوازده قندیل طلا در حرم آویخت ، حرم مطهر را بفرش‌های زیبا و گران قیمت مفروش ساخت ، برای نجف اشرف و کاظمین ، و سامرا ، نیز امر بساختن صندوق‌های منبت کاری داد ، تابجای صندوق‌های پیشین بکارود ، سپس از کربلا رهسپار نجف اشرف گشت ، و بهابوس آستان قدس علوی شرفیاب شد ، قندیل‌های طلا و نقره ، فرش‌های گران بها تقدیم نمود ، در آن سال بنای حرم کاظمین ، و مسجد بزرگ صفوی را پایه گذاری کرد .

نهری را که بدستور عطاءالملک جوینی کنده بودند و در اثر مرور زمان ویران و پرگشته بود ، تجدید کرد ، و بهره آنرا وقف خدام علوی و حسینی نمود ، علاوه بر این خدمات ارزنده ، به دانشمندان اظهار محبت کرده ، و آنانرا مورد تعظیم قرار داد ، از مال و مقام بهره خود را گرفتند و همچنین نسبت به علویان رفتارشان مانند دانشمندان بود ، از افراد با کفایت و نیرومند برای ترویج مذهب شیعه کمک گرفت ، دستور داد نامه‌های گرامی پیشوایان دوازده گانه را در مجالس و محافل بمناسبت‌های گوناگون در منبر ببرند .

شاه اسمعیل سال ۸۹۲ متولد شد ، سال ۹۰۵ بسלטنت رسید ، سال ۹۳۰ در تبریز درگذشت ، در مقبره جدش واقع در اردبیل مدفون شد . دوران زمامداریش ۲۴ سال بود ، پس از او فرزندش شاه طهماسب جانشینش گشت .

۱- تاریخ الشیعه للمظفر- اعیان الشیعه ج ۱۱ سید امین- تاریخ ایران- ماکار یوس- تاریخ العراق بین احتلالین- غراوی اربعة قرون من تاریخ العراق- لونکر یک- عقیده الشیعه - رولندس .

شاه طهماسب

شاه طهماسب پس از جلوس بتخت پادشاهی ، مواجه بامشکلات داخلی و شورشهای محلی گشت . برادرش القاس میرزا علیه او دست بکودتا زد ، طرفدارانی هم داشت ، از طرف دیگر سلیمان قانونی پسر سلطان سلیم بایران هجوم آورد ، و بر آذربایگان دست یافت ، ارتش او مدتی در تبریز بسر برد ، ولی سرمای سوزان ، باران های سخت ، سلاحهای آنها را خراب کرد ، و حیوانات مردند ، این مرتبه هم مجبور به عقب نشینی گشتند ، و سرزمین آذربایجان را ترك گفتند و رهسپار بغداد شدند ، بغداد را اشغال کردند - ملاحای سنی که شیعه را مارقین می نامیدند - فتوا بکشتن آنان دادند ، و سرزمین عراق را از تصرف ایران بیرون آوردند ، و این اتفاق بسال ۹۴۱ ه بود . از سال ۹۱۴ تا ۹۴۱ عراق زیر نظر دولت ایران اداره میشد ، سلطان سلیم قبرا بوحنیفه را تعمیر کرد و بزیارت اعتاب مقدسه هم رفت .

در کتاب تحفة العالم نوشته شده است :

سلطان ترکی وقتی بطرف نجف اشرف در حرکت بود چهار فرسنگ به نجف مانده بود چشمش بگنبد بارگاه علوی افتاد فوراً از مرکب پیاده شد ، که باقی راه را پیاده طی کند از سبب پرسیدند جواب داد : همینکه چشمم بگنبد افتاد بدنم را لرزشی فرا گرفت ، گفتند قدرت پیاده روی نداری ، بقرآن تفأل زد ، این آیه آمد : «فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس

طوی» کفشت را در آر تو، بسرزمین پاکیزه‌ئی گام نهاده‌ای، از همانجا تانجف پیاده راه را پیمود، از این قضایا میتوان پی برد، در آن عصر دولت ایران و ترکیه نیرومندترین دولت‌های وقت بودند، و غیر این دو سرگردان بین این دو دولت بودند، که بحسب ظروف و اوقات، گاهی زیر نظر ایران و گاهی ترکیه بوضع خود ادامه میدادند.

شاه طهماسب و تشیع

طهماسب، نسبت به مذهب شیعه، همان‌روش پدر را پیش گرفت، در بزرگداشت دانشمندان و دینداران بیش از اندازه کوشا بود، تا به آنجا که امور کشور را، بمحقق دوم فقیه زمانش واگذار کرد، و بمحقق اظهار داشت: توازن به اداره امور کشور، سزاوارتری، زیرا بحقیقت تو جانشین امام زمان هستی و من يك مأمور اجرا هستم که اوامر تو را بمورد اجرا میگذارم، بهمة استناداران و صاحب منصبان بخشنامه کرد، که فرمان بردار شیخ باشند، خواسته‌ها، و راهنمایی‌هایش را عملی سازند، شیخ هم قوانین الهی را در اداره مملکت بکار میبرد، برای مساجد امام و برای مدارس مدرس، جهت نشر دین و مذهب شیعه گوینده‌ها برگزید، مرمت کاری و تعمیر حائر حسینی، توسعه صحن، تجدید مناره‌ئی که معروف بمنارة القیل بود از آثار شاه طهماسب است، بسال ۹۱۹ بدنیا آمد، ۹۳۰ بسطنت رسید، ۹۸۴ از جهان رفت. دوران زمامداریش ۵۴ سال بود. فرزندان بسیاری از خود بجای گذاشت.

فرزندانش بر سر سلطنت، بزد و خورد پرداختند، یکی از فرزندان بنام اسمعیل دوم، بر سایر برادران پیروز گشت، زمامداریش یکسال و چند ماه بیشتر نشد، سپس برادرش محمد خدا بنده که نابینا،

و در اظهار نظر در بارهٔ ادارهٔ امور، ناتوان بود، بمقام سلطنت رسید،
در نتیجه امور کشور بهم خورد، شورش‌ها و انقلابات به پا شد.
سرانجام فرزندش عباس به این نابسامانی خاتمه داد پدر را از
سلطنت خلع کرد و شخصاً ادارهٔ مملکت را بدست گرفت.

شاه عباس

سال ۹۹۶ شاه عباس روی کار آمد . امور کشور را منظم و روبراه کرد ، در بین ملت به نیرومندی و تصمیم و اراده و تدبیر نیکو و دادگری معروف بود ، نظریاتش با اساس و ریشه دار بود ، ایالات ایران که در اثر عدم تنظیم امور پیشینیانش ، بین اترک و ترکمن ها تقسیم گشته بود ، همه را بمام میهن باز گردانید و مملکت را یک پارچه کرد و اداره آنرا بعهده گرفت . برای نخستین مرتبه در تاریخ ایران ، با صفویه ؛ روابط سیاسی ، علمی ، نظامی ، بین ایران و اروپا مانند فرانسه ، انگلستان و ایتالیا ، دائر شد ، هنوز از تسلیم فتنه انگیزان و آشوبگران و مخالفین چیزی نگذشته بود ، که ترکها در مرزهای ایران نیرو پیاده کردند ، و سربازان آنها بالغ بر صد هزار بودند .

شاه عباس بدفاع برخاسته و با مردانگی آنانرا راند و ترکها با ناراحتی و ناامیدی عقب نشینی کردند ، از نبرد بین ایران و ترکها شاه عباس متوجه نقص ارتش خود شد و براو روشن گشت ، که سربازان از حیث تمرین و کار آموزی و نظم کامل برخوردار نیستند . گروهی از مستشاران نظامی از خارج استخدام نمود .

آنان ارتش ایران را بطرز نوین ، و روز تنظیم نمودند پس از اطمینان کامل از وضع ارتش و نیروی دفاعی ایران برای پس گرفتن اراضی امپراطوری ایران آماده حمله به ترکیه شد ، و حمله را طوری شروع کرد ، که نتوانستند ترکها مقاومت نمایند ، و سرزمینها یکی

پس از دیگری بدست سربازان ایران افتاد تا اینکه آذربایگان، اراضی دریای قزوین و دیار چراکسه، عراق، موصل، دیار بکر، کردستان و توابع آن بزیر پرچم ایران بازگردانده شد و این موفقیت‌های نظامی در سایهٔ آزمایش‌ها و تمرین باسلوب تازه نصیب ایران آنروز شد، ای بسا که سربازان طرف دو برابر ارتش میشد، پس از پیروزی پایتخت را که در قزوین و تبریز بود به اصفهان، منتقل کرد.

شاه عباس، و آبادانی

کمتر پادشاه‌پیرا میشناسیم، که مانند شاه عباس روح عمران و آبادانی در وی دمیده شده و مغزش را در این جهت چنان بکار اندازد که شب و روز وقتش را برای آسایش و رفاه ملت صرف نماید. جداً این شاه خردمند خود و خزانه و آنچه از املاک و غیره که در تصرفش بود، برای اصلاح ویرانی‌ها در اختیار ملت گذارد.

نخستین هدفش کار و خدمت برای منافع همه‌گانی بود. عمل نیکو، نمونهٔ اعلای زندگی وی بشمار میرفت، بطوریکه آثار و یادگارهایش، تا به امروز خود نمائی میکنند، و گواه گویایی است بر نوشتهٔ ما.

بطور مسلم، پادشاهی که در آن عصر تاریخ، همهٔ رفتارش بروفق طبیعت انسانی و مصالح اجتماعی باشد، فردی خارق‌العاده است، و اینک می‌پردازیم به نمونه‌هایی از خدمات ارزنده‌اش:

۱ - دسته‌ای از آرامنه و غیر آنان را، که وارد بامور بازرگانی و فنی و صنعتی بودند، تشویق نموده و نزدیک اصفهان، شهری را بنام جلفا، برای آنها ساخت، که دارای بازار و کنیسه نیز بود و آزادی دینی بآنان داد.

ایرانیها، اقسام کارهای فنی و امور صنعتی را از ایشان فراگرفتند،

بدانگونه که آنها عامل نیرومندی، در تمدن صنعتی و اقتصادی ایران بشمار میرفتند.

۲ - شاهین ماکاریوس، در تاریخ ایران مینویسد:

ایرانیها در آن عصر گامهای بلندی بسوی بزرگی و پیشرفت برداشتند، روابط بازرگانی آنان با فرنگیها توسعه یافت. رفت و آمد بازرگانان، توریست‌ها، موجب شد که روابط حسنه بین ایران و دولت‌های اروپائی و هندوستان برقرار شد.

۳ - کاخهای زیبا و بزرگ ساختند. شهرها را زینت دادند.

۴ - شاه عباس به عدالت اجتماعی فرمان داد.

۵ - از خود آثار بزرگی، بیادگار گذاشت، که برای همیشه، نامش جاوید خواهد بود، بویژه در اصفهان، که در خاور میانه بی نظیر است. مؤلف در حاشیه کتاب اضافه میکند: بزودی پس از ختم سخن در باره صفویه باب تازه و شگفت آمیزی درج خواهیم کرد « ولی چیزی ننوشت - مترجم » که بی شباهت با فسانه و سحر نیست، و آنرا از مجله النهار بیروت استنساخ نموده ایم. شاه عباس با شخصیت ترین پادشاهان مشرق زمین، و مشهور ترین شاهان ایران است و در ایران به شاه عباس کبیر معروف است و مردم گمان میکنند هر چه از آثار قدیمه در ایران موجود است از یادگارهای عصر اوست.

صادق نشئت - مصطفی حجازی - در کتاب: صفحاتی از ایران

مینویسند:

شاه عباس، خود را برای برقراری روابط دیپلوماسی و سیاسی با دولت های اروپا آماده ساخت، تبادل فرهنگی بین ایران و اروپا برقرار شد و در این زمینه فعالیت بسزائی نمود، روح مسامحه مذهبی

داشت ، به ترقی صنعتی ایران اهتمام کاملی داشت .

۶ - تعداد سیصد نفر از صنعتگران ماهر چین ، دعوت کرد که با خانواده خود بایران بیایند ، (و آنان در فن ظروف چینی و سفالین استاد بودند) ، بمنظور اینکه ساختن انواع و اقسام ظروف سفالین و چینی را بایرانیان بیاموزند .

۷ - ایرانی ها نتایج فراوانی از اینراه بردند ، اما صنایع دیگر: قالی بافی در دوره صفویین بحدی از زیبایی و ظرافت و استحکام رسید که شالوده تفوق بزرگ این صنعت در آن عصر ریخته شد . و همچنین حریر بافی ، زر دوزی ، و نمونه های پر ارزش هنری دیگر بدرجه اعلا رسید .

۸ - از خدمات ارزنده دیگرش ، افتتاح جاده ها ، و هموار نمودن آنها بود .

۹ - وسائل پستی و سفارشی را آسان کرد .

۱۰ - برای اینکار ، دستور ساختن کاروانسراها داد ، که شماره آن به هزار رسید . هر يك از آن کاروانسراها گنجایش صدها مسافر را با وسائل نقلیه و بارهاشان دارا بود ، که در آنجا مسکن میگرفتند بدون پرداخت کرایه . روشن است که این گونه جایگاه برای اتصالات و نقل و انتقالات راه پیمایی ضروری بود ، و گرنه ممکن نبود ، مسافرین این راه های دور و دراز را بپیمایند ، آثار آن کاروانسراها تا امروز باقی است .

۱۱ - از رفتار نیک دیگرش ، توجه مخصوص بوزرشکاران بود ، که در گذشته معروف به پهلوان بودند ، در کاخ اختصاصی بخش ویژه ای برای آنان در نظر گرفت و ایشان را جزء درباریان بحساب آورد .

۱۲ - از آثار خیریه اش ، ایجاد مساجد و مدارس بزرگ باسبک

واسلوب تازه آن دوره بود .

۱۳ - دانشمندان و فقها را بانواع و اقسام احترامات نکریم می‌نمود و روی این روش بود ، که در عصر او تألیفات بسیاری در فقه و حدیث ، اصول ، اخلاق ، و غیر اینها ، صورت گرفت .

سید محسن امین در جلد ۲ معادن الجواهر مینویسد :

در دوره شاه عباس در اصفهان بازار دانش رونق بسزائی داشت ، آراء سیدد اماماد و شیخ بهائی در امور بزرگ و کوچک متبع بود ، بسیاری از کتبر را شیخ بهائی بنام وی تألیف کرد مانند جامع عباسی ، و غیر آن .

۱۴ - شاه عباس همبستگی کامل با مردم داشته و به شناسایی احوال آنها اهتمام تامی داشت و مایل بود خوبی و بدی آنانرا کاملاً درك نماید ، روی همین جهت شبها تغییر لباس میداد و به هیئت در اویش درمی آمد در خیابان‌ها گردش مینمود برای دستگیری مستمندان ، و کسب اخبار ، و در ایام جنگ هم همین روش را بکار میبرد ، از خوشمزه گیها و پیش-آمدهائی که برایش روی داد این قصه بود :

با لباس مبدل با بعضی از اطرافیان به پادگان ارتش اترک رفت ، بعضی از افسران ، او را با همراهانش دعوت بغذا نمودند ، شاه پذیرفت و با خورسندی زائدی غذا را خورد متقابلاً از آنان دعوت بعمل آورد ، برای دیدن پادگان نظامی ایران و صرف غذا ، ایشان هم پذیرفتند ، اظهار داشتند می‌آییم شاید از نزدیک پادشاهی را که در جوانی اینگونه شهرت یافته است دیدار کنیم ، افسران با دعوت کننده - که جز شاه کس دیگر

نبود. به پادگان نظامی ایران آمدند، شاه مقدم آنها را گرامی شمرده و بافتخار ایشان مهمانیها ترتیب داد. پس آنان را بسرزمین خودشان بازگردانید، اینکار موجب خوشحالی ایشان شد و از شاه به عظمت یاد میگردند.

شاه عباس و تشیع

در پیش اشاره کردیم، شاه عباس به علمای دینی عنایت خاصی داشت، بآراء آنان احترام میگذاشت، در عهد او کتب بسیاری تألیف شد، و رودش در جنگها او را از زنده نگه داشتن شعارهای مذهبی باز نداشت، هنوز آثار وی در مشهد مشرفه پیشوایان مذهبی شیعه، در عراق و ایران تا به امروز خودنمایی میکند.

شاه عباس بود که حرم مطهر حضرت امیر علیه الصلاة والسلام وصحن آنرا به مهندسی و نقشه شیخ بهائی، دستور داد بسازند و کاشی کاری آنرا هم بهمین شکلی که امروز موجود است بانمام رسانیدند. در خزانه حضرت امیر، و حضرت رضا گوهرها و هدایای گران بها از خود بیادگار گذاشت، نهر شاه عباسی که در نجف اشرف مشهور است از آثار اوست که پس از فتح بغداد در سال ۱۰۳۲ هجری حفر شد. چاههای فراوان، وسیع در نجف اشرف کردند که به عباسیات معروف شد.

در سال ۹۷۹ متولد شد، سال ۹۹۶ به پادشاهی رسید و در ۱۰۳۸ بدرود زندگی گفت^۱.



پس از شاه عباس فرزندان و نبیره هایش یکی پس از دیگری زمام کشور را بدست گرفتند، در جمع ایشان کسیکه قابل نام بردن باشد نیست، جز نوه اش عباس دوم فرزند شادصفی.

نویسنده «تاریخ ایران» مینگارد: شاه عباس دوم از خود سیاست و اقتداری نشان داد، و او بود که پیمان صلح را با ترکها امضاء کرد

۱ - معادن الجواهر - سید امین - تاریخ الشيعة للمظفر .

و در عهد او جنگی برپا شد .

در عصر وی امور بازرگانی رونق یافته ، دانش و صنعت پیشروی نمود . و مملکت ایران نهایت آسایش و امنیت را دارا بود .

سید محسن امین در معادن الجواهر مینویسد :

شاه عباس دوم ، به تدبیر شئون کشورداری آشنائی کامل داشت ، دانشمندان را گرامی داشت ، و مولی خلیل قزوینی را واداشت کتاب کافی را شرح داده ، بیماری ترجمه کند و مولی محمد تقی مجلسی را دستور داد ، کتاب من لایحضره الفقیه را شرح دهد ، مولی محسن کاشی را احضار و بخواندن نماز جمعه و جماعت و ادار کردن ، و خود باو اقتدا نمود .

سلطنت صفویه از سال ۹۰۵ تا سال ۱۱۴۸ ادامه پیدا کرد و در این هنگام نادر شاه افشار بر تخت پادشاهی نشست .

از علمای دوره صفویه ، که معروفند :

محقق کرکی ، سید داماد ، شیخ حسین بن عبدالصمد فرزندان شیخ بهائی ، مجلسی بزرگ صاحب بحار الانوار ، صدر المتألهین ، صاحب اسفار ، محقق اردبیلی ، ملا عبدالله نوری ، صاحب حاشیه ، فیض کاشانی ، صاحب تفسیر صافی و غیر آنها .

پرو کلمان در جلد سوم از کتاب تاریخ الشعوب الاسلامیه مینویسد :

حقیقت این است که شاه عباس بفرقه و علوم طبیعی عنایت خاصی داشت ، تاچه رسد بفرقه ، همینطور در زمان شاه عباس

ثانی شعر و موسیقی شکوفا شد .

ترجمه این کتاب در سال ۱۳۸۷ در نجف اشرف پایان یافت و در نهم ماه ج ۱۳۹۲ مطابق با ۳۱ خرداد ۱۳۵۱ شمسی پاکوئیس آن در تهران پایان پذیرفت .
محمد فرزند میرزا مسیح بن الشیخ ، محمد باقر بن آخوند ، ملا محمد علی بن آخوند ، ملا محمد ابراهیم .

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

پیشگفتار مترجم :

ناگهان، نوری درخشید ،

و دستی از آستین عدالت بیرون شد

۱ - ۲۲

- ۱۲ نقل بمعنی ، ومضمون فرمایش حضرت زینب :
- ۱۴ فائده‌ئیکه از این کتاب میتوان برد :
- ۱۵ تقدیم به : هیئت تعلیم قرآن - مسائل دینی - آداب مذهبی
- ۱۷ ۱ - برنامه هیئت
- ۱۸ اموریکه از لحاظ درسی و تعلیمی باید رعایت شود
- ۱۸ اموریکه از لحاظ اجتماعی باید رعایت شود
- ۱۹ اموریکه از لحاظ مالی باید رعایت شود
- ۲۰ ۲ - تعهد نامه
- ۲۱ ۳ - طرز تدریس مسائل دینی
- ۲۲ درس اول مسائل

صفحه

عنوان

پیشگفتار مؤلف دام‌زله

۲۴ - ۲۳

دولت ادریسین

۴۴ - ۲۵

- ۲۷ یحیی فرزند عبدالله بن الحسن المجتبی (ع)
- ۲۷ سرانجام یحیی
- ۲۸ ادریس فرزند عبدالله بن حسن
- ۲۸ فرار دادن و اوضح مأمور پست ادریس را
- ۲۸ ورود ادریس به مراکش و تسلیم استاندار شهر
- ۲۹ ادریس تشکیل دولت میدهد
- ۲۹ ادریس و پیکار با یهود و نصاری
- ۲۹ ادریس برای دومین مرتبه در جنگ شرکت میکند
- ۳۰ ادریس و سومین نبرد :
- ۳۰ شماخ جاسوس به ولیله آمد
- جاسوس هارون بعنوان پناهنده سیاسی به مراکش آمد
- ۳۱ و در مأموریت خود موفق شد
- ۳۱ اخلاق ادریس
- ۳۳ ادریس دوم زمامدارنا بغه شیعه
- ۳۴ توجه مردم با ادریس دوم
- ۳۴ شهر زیبای فاس
- ۳۶ ادریس دوم و پیکار در سرزمین مصامده
- ۳۸ محمد فرزند ادریس دوم زمام امور کشور را بدست میگیرد

۳۹	علی بن محمد بن ادريس
۴۰	یحیی بن محمد و فعالیت‌های دوره زمامداریش
۴۱	یحیی بن یحیی و سرانجام هوسرانی
۴۲	یحیی نوۀ ادريس دوم و سقوط دولت ادريسين در دوره زمامداری وی

دولت علویین در مازندران

۴۵ - ۵۲

۴۶	حسن
۴۶	محمد
۴۶	یکداستان جالب
۴۷	داستان جالب دیگر
۵۰	علی فرزند حسن بن عمر بن علی بن الحسین تشکیل دولت میدهد

دولت آل بویه

۵۳ - ۷۶

۵۴	بویه‌یین کیانند ؟
۵۷	عمادالدوله علی بن بویه نخستین رئیس دولت اعلام استقلال میکند
۵۸	ماری عمادالدوله را از سقوط نجات داد
۵۹	تصادف یا لطف دیگر
۶۰	رکن‌الدوله و معزالدوله
۶۲	عضدالدوله دیلمی
۶۷	شرف‌الدوله - صمصام‌الدوله - سلطان‌الدوله

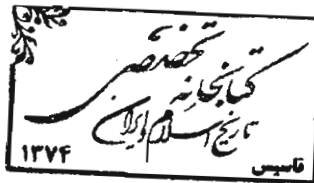
صفحه	عنوان
۶۹	جلال الدوله - ابوکالیجار - الملک الرحیم
۶۹	جلال الدوله
۷۱	ابوکالیجار
۷۱	الملک الرحیم
۷۲	فشرده خدمات آل بویه
۷۴	تأثیر آل بویه در ترویج مذهب تشیع

دولت فاطمیین یا عبیدیه

۷۷ - ۱۰۰

۷۸	۱ - خلفای فاطمیین منسوب به چه کس هستند؟
۷۸	۲ - مذهب ایشان چیست؟
۷۹	فرق بین اثنی عشریه (۱۲ امامی) و اسماعیلیه (۶ امامی)
۸۰	۳ - موقعیت فاطمیین از نظر تاریخی :
۸۰	عبیدالله المهدی
۸۲	القائم بامرالله
۸۳	منصور
۸۳	المعز لدین الله
۸۴	مرگ کافور در مصر و تصمیم اجرای نقشه هجوم به مصر
۸۵	پایه گذاری دانشگاه ازهر مصر و مذهب شیعه
۸۶	معز به مصر کوچ میکند
۸۷	العزیز بالله
۸۸	الحاکم بامرالله
۹۲	الظاهر لاعزاز دین الله
۹۳	مستنصر

۱۴۳	فهرست مطالب
صفحه	عنوان
۹۴	المستعلی بالله
۹۴	الامر باحكام الله
۹۵	الحافظ لدين الله
۹۶	الظافر بالله
۹۷	فاطميين و تمدن
۹۸	۴ - میزان تأثیر فاطمیین در انتشار مذهب تشیع



دولت حمدانیین

۱۰۱ - ۱۲۰

۱۰۲	۱ - حمدانیین از لحاظ نسب
۱۰۳	۲ - اما از نظر مذهب
۱۰۴	حمدانیین دوازده امامی بودند
۱۰۴	قصیده میمیة ابوفراس
۱۱۰	۳ - حمدانیین از نظر تاریخ
۱۱۳	سیف الدوله
۱۱۵	عظمت سیف الدوله
۱۱۷	۴ - حمدانیین و خدمات آنان بمذهب شیعه

دولت صفویه

۱۲۱ - ۱۳۸

۱۲۴	شاه اسماعیل
۱۲۷	شاه اسماعیل و تشیع

صفحه

عنوان

۱۲۹

شاه طهماسب

۱۳۰

شاه طهماسب و تشیع

۱۳۲

شاه عباس

۱۳۳

شاه عباس ، و آبادانی

۱۳۷

شاه عباس و تشیع

